

۳۲

البر سرداد ۱۳۷۲

فرهنگی، هنری، پژوهشی

سال چهارم، شماره اول، ۵۲ صفحه، ۱۵ تومان

ISSN : 1023 - 8785

تپه‌ها

مطبوعات از نوع سوم □ یادی از محمد زهری □ از جلگه پست
گیلان، تا بام بلند تبت □ گیلان، محیطی به شدت فرهنگی / پای
صحبت دکتر سیروس شمیسا □ پیوند پایدار شعر و موسیقی
تبری □ چهار شاعر نوگرا □ در شناخت آثار تاریخی گیلان و...
بخش گیلکی: در زمینه شعر، قصه، ترجمه، ادبیات عامه و...





شماره ۳۲
تیر و مرداد ۱۳۷۴

گیلاوا

شماره استاندارد بین‌المللی ۸۷۳۵ - ۱۰۲۳
ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی
(گیلان‌شناسی)
صاحب امتیاز و مدیر مسئول
محمد تقی پورا احمد جکتاجی

نشانی پستی

(برای ارسال نامه و مرسولات)
رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵
نشانی دفتر
(برای مراجعات مستقیم)
رشت: حاجی آباد (خیابان انقلاب)
ساختمان گهر، داخل پاساژ، طبقه دوم

حروفچینی: هنرواندیشه، ۴۹۳۹۲
لیتوگرافی: آریا
چاپ: توکل، صومعه‌سرا ۲۸۱۰

گیلاوا در حکم و اصلاح و تلخیص مطالب آزاد است.
چاپ هر مطلب به معنای تأیید آن نیست.
استفاده فرهنگی از مطالب به شرط ذکر مأخذ آزاد و استفاده انتفاعی از آن منوط به اجازه کتبی است

GILAVÂ

ISSN: 1023 - 8735

A Gilaki - Persian Language Journal
Related to the Field of Culture, Art
and Researches

ON GUILAN (Northern Iran)

Director and Editor:

M. P. JAKTAJI

IRAN, RASHT

P. O. Box 41635 - 4174

ششمین عید موبارک پیه، سال نو موبارک

نوروز بل، آغاز سال نوی مردم شمال ایران

بر همه گیلانیان و مازندرانیان مبارک باد.

آئین (نوروز بل) درست نقطه مقابل آتش سده در دهم بهمن ماه زمستانی میشود. روزهای مرداد بدون حساب پنجه و یک روز کیسه یا شیشک است. اگر آن پنج روز پنجه یا هر چهار سال یکبار شیشک را هم حساب کنیم زمان نوروز دیلمی با تقویم کنونی ایرانی درست روز ۱۵ مرداد و نیمه تابستان میشود. از این رو حساب ۵ روز و هر چهار سال ۶ روز تفاوت هست.

این یادآوری بجاست که آغاز سال دیلمی از روز یازدهم مرداد است که روز خور یا خورشید است و ماه هم ماه خورشید در خانه شیر است. از این رو نوروز دیلمی را باید (خورگان) یا (مهرگان) نامید. که روز خور یا روز مهر در ماه خور یا ماه مهر (خورشید) است. برپا کردن آتش نوروزی یا (نوروز بل) دیلمی در شامگاه روز دهم مرداد است که فردای آن آغاز نوروز است. و این

خواننده عزیز:

■ افزایش ۸ صفحه بر حجم مجله مرهون لطف عزیزانی است که نامشان در ستون «هر چه از دوست رسد نیکوست» آمده است.

آن چه در این شماره می‌خوانید:

مطالب فارسی:

مطبوعات از نوع سوم

اخبار فرهنگی، هنری و...

یادی از محمد زهری / کاظم - سادات اشکوری

از جلگه پست گیلان تا بام بلند تبت / دکتر سید محمد علی سجادیه و دکتر عبدالحسین حسین نیا

گیلان، محیطی به شدت فرهنگی: پای صحبت دکتر سیروس شمیسا

پیوند پایدار شعر و موسیقی تبری / محمود جوادیان کوتنایی

چهار شاعر نوگرا: محمد بشرا / رحیم چراغی

اوستای شاعر / جواد شجاعی فرد

در شناخت آثار تاریخی گیلان: کاروانسرای لات

لشت نشاء، پایتخت عادلشاه / هوشنگ عباسی

دستور املاي گیلکی

در شناخت بزرگان و مشاهیر: دکتر اسدالله آل‌بویه / دکتر میراحمد طباطبایی

سلیم طهرانی در گیلان / ایرج افشار

نامداران مازندران: بهرام روزافزونی / حسین صمدی

در تلاش حفظ محیط زیست / محمد تقی بارور

چگونگی تقطیع عروضی اشعار گیلکی / عباس حاکمی

نامه‌های رسیده، نقد و نظر، تازه کتاب و...

مطالب گیلکی:

گیلان جان / سید علی زیباکناری - فریدون سلیمی آسیابری - علی نافی

شعر / جعفر بخشی‌زاد محمودی - محمدرضا خیرخواه - محمد دریایی لنگرودی - رمضان رحمتی - مرتضی

ریحانی - عزت‌الله زرن‌دیان - شهریار شفیقی عنبرانی - محمود طیار - غلامحسن عظیمی - محمد فارسی

دکتر عطاءالله فریدونی - موسی قمی اوپلی - جلیل قیصری - مجید میرزایی - حسین وثوقی رودبندای

شاپه / مجید دانش‌آراسته

کتبیری کتبری / هادی غلام‌دوست

مورجانه / فرزاد دعایی - زهرا حقیقت‌خواه - ناهید فتوحی ابوابی - کامبیز بابایی - علی معصومی

شاعران ولایت، کتابان لایم لایمان، دود و دوشندو و...

عکس روی جلد از: کریم ملک‌مدنی
میدان شهرداری: مرکز شهر رشت، قلب استان گیلان و مرکز مدنیت قوم گیلک. جایی که هر شهروند رشتی هر روز حداقل یک‌بار از آن می‌گذرد و هر گیلانی هر بار که گذرش به این شهر افتاد مطمئناً از آن خواهد گذشت.

مطبوعات از نوع سوم

باستانی چه سودی عاید ماست؟ بازیها و آداب و رسوم و جشن‌های فراموش شده به چه دردمان می‌خورد، شرح حال پیر پاتال‌ها را تا کی می‌خواهید بنویسید؟ چرا در مقابل این همه سوژه‌های روز ساکت نشست‌اید؟ فقر، بیکاری، تورم، گرانی، مرگ و میر، استرس‌های روحی، سگته‌های پی در پی دارد بیداد می‌کند. چرا از سوء مدیریت‌ها، کندی کار، ناتوانی ادارات دولتی در

اجرای وظایف خود، اختلاس و دزدی حتی در مقیاس‌های میلیارد تومانی نمی‌نویسید. جرایم، تکدی، کلاهبرداری، قساق‌روز و ساعت نمی‌شناسد. چرا در قبال مشکل جوانان، اقت تحصیلی، مشکل ازدواج، مسکن، کار و مهاجرت خاموش نشست‌اید؟ مگر آلودگی آب و هوا و محیط‌زیست، رکود صنعت، وضعیت نابسامان کشاورزی، نابودی جنگل‌ها و مراتع را نمی‌بینید؟ بجای «هارای هارای» و ثبت آوازهای تره‌باز فروشان سر میدان بزرگ در آب کردن جنس بنجلشان، درد مردم را «هارای» بکشید.

بجای چیستان و سر هم کردن داستان و نقلستان بنویسید فعال‌ترین بخش نیروی انسانی این استان یعنی جوانان آن چرا جذب کارهای طفیلی نظیر سیگارفروشی و کوپن‌فروشی توی بازار سیاه شده‌اند، چرا توی خیابان شیک و پیک، دستفروش شده‌اند. بنویسید شب‌ها پیاده‌روی شهر ما، خوابگاه بی‌خانمان‌ها، بیماران، دیوانگان و سگ‌های ولگرد است... آقا بنویسید... بجای شعر و شعار، از شعور بنویسید... بجای بانک لغات گیلکی از اختلاس‌های بانکی بنویسید.

حالا این‌ها یک طرف، یک چیزهایی می‌نویسند که آدم از فهرست کردنش، از آوردن فقط ریزه آن‌ها دلش می‌ریزد. به آدم انگ‌هایی می‌چسبانند که با صد من سریش هم نمی‌چسبد: سازشکار، دولتی، خنثی، بی‌تفاوت، قلم به مزده‌ارشادی و... در حالی که خودت داری چوب دو خط ونیم انتقادت را می‌خوری که مثلاً در فلان شماره بهمان تاریخ گویا چیزی نوشته بودی که ممیزی جای چیز دیگری به دل گرفت، و همان شد سبب و اسباب گرفتاریت.

حالا این یک روی سکه است، روی سکه مردمی و توقعاتی که

امروزه حرف، سنگ دل آدم‌ها شده است و همه می‌خواهند که مطبوعات حرف دل آدم را بزند. دل آدم را هم که خدا خیر دارد توی آن چه می‌گذرد! چقدر حرف دارد اما تمامی ندارد! حرف، حرف می‌آورد و حرف که زده شد، محک هم زده می‌شود. اگر حرف بی‌بو باشد که هیچ، خاصیت ندارد، اما اگر بودار باشد، کاری دستت می‌دهد که کارهای دیگر را باید زمین بگذاری.

امروزه بیشتر مسئولان، حتی آن‌ها که دل‌نازکند و تاب شنیدن هیچ‌گونه حرفی را ندارند گاهی هوایی می‌شوند و شعار می‌دهند که روزنامه‌ها چرا حرف نمی‌زنند، چرا انتقاد نمی‌کنند، چرا خود سانسوری می‌کنند و به اصطلاح یک پا از خود مطبوعات چپ‌ها جلو افتاده‌اند. اما با کوچک‌ترین حرفی می‌شکنند و اگر قدرت‌مدار باشند چنان ناکارت می‌کنند که دیگر به درد هیچ کاری نخوری جز بیکاری.

خوب، مردم یک چیزهایی از مطبوعات و آزادی قلم و بیان شنیده‌اند و این انتظار را دارند، مردم که آمیزه‌ای از طبایع و اضمحلت هستند.

حرف توی دلشان انبار است اما جرأت به زبان آوردن آن را ندارند. می‌خواهند دیگران این حرف‌ها را که توی دلشان دلمه بسته بزنند و بنظرشان مطبوعات باید این کار را بکنند؛ بعد خودشان یک گوشه‌ای بنشینند بخوانند و دق‌دلی در کنند، ضمناً هوای ترا هم نداشته باشند، هوا که پس شد، توی پستو بنشینند.

بعضی از این‌ها هم انگار توی باغ نیستند و نمی‌دانند که هر سخنی جایی و هر نکته مقامی دارد. فکر می‌کنند هر نشریه‌ای به هر شکل و شمایلی با هر هدف و روشی که دارد و در هر کجا منتشر می‌شود صرفاً به خاطر این‌که مطبوعات است باید حرف بزنند و همه‌اش هم انتقاد کند، مثل انتظاری که از ما دارند.

ما که تلفن نداریم برایمان زنگ بزنند: الو گیل‌هوا! این طور و آن طور. و ما هم بگیریم ستونش کنیم «الو، گیل‌هوا! سلام» برای ما نامه می‌آید و زیاد، که از مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور - نه فقط استان - بنویسیم فراوان می‌نویسند: آقا چقدر از گذشته‌های دور می‌نویسید! چرا این قدر نبش قبر می‌کنید! از خرابه‌های

مطبوعاتچی دارند. روی دیگر سکه - دولت - چیز است و انتظاراتی که آن‌ها از تو دارند چیز دیگر.

رعایات از نظر متولیان اداری بالا دست خود سه جور می‌شود: دسته‌ای که در جهت برنامه‌های دولت حرکت کند (به اصطلاح مردم مجیزگو هستند) دسته‌ای که در جهت الفت و لجاج با حکومت هستند و دسته‌ای که نه سر پیازند و نه آن. ظاهراً وضعیت دسته اول و دوم مشخص است اما وضعیت دسته سوم بسیار بفرنج و پیچیده است. یعنی همان‌هایی که از طرف مردم به سازش و مماشات و خنثی بودن متهم هستند از طرف متولیان مطبوعاتی مشکوک و مطرودند و تا تعیین تکلیف خود با مشکلی که با خود دارند مشمول شرط و شروطی که جز استحاله در یکی از دو شق اول و دوم راه چاره‌ای برایشان نمانده است. در غیر این صورت یا باید به تعطیلی کشیده شوند یا همیشه سهمشان سوختن بُوَد.

اگر اولی‌ها از انواع و اقسام حمایت‌های دولتی از قبیل گرفتن کاغذ و فیلم و زینک و گلاسه روی جلد و تسهیلات پیدا و ناپیدای دیگر بهره‌مند می‌شوند و دومی‌های بکلی محروم - که طبیعی است چون در تعارض و عناد هستند و هیچ حاکمیتی برای معارضین خود با دست خود تسهیلات براندازی فراهم نمی‌آورد - سومی‌ها

وسط برزخ آرای متولیان مطبوعاتی گرفتارند. مانده‌اند روی لبه تیغ. حالا تو هر قدر با صداقت با مردم حرف بزنی که ما تمهید داده‌ایم روش فرهنگی داشته باشیم و به سیاست کاری نداشته باشیم؛ یا به طرف دولتی خود با صراحت بگو که دو خط و نیم انتقاد ما جهت سازندگی بوده نه تعارض با حکومت، و مردم همیشه محق نیستند و دولت همیشه ناموفق نیست، گوش هیچ کدامشان بدهکار نیست. آن یک «خوب یک تا» را می‌زند و این یک «خوب یک کله» را می‌کارد. عینهو چوب دو سر نجس که یک تن هم به تنست نمی‌گیرد. به مصداق یک ضرب‌المثل گیلکی چاره‌ای نداری جز این که یا این سری باشی یا آن سری، نمی‌شود که «گوراب سر»ی باشی!

ولی باور کنید ما «گوراب سر»ی هستیم، و «گوراب سر» مدینه فاضله‌ای است که تویش عشق و محبت، همدلی، صفا و صمیمیت، اصالت، بازگشت به خویش خوب و بریدن از غیر بد فراوان است و آن چه نیست ریب و ریا و مداخته است.

به گمانمان توی عصر تخصص و تقسیم‌بندی کار و تراکم سلیقه هر نشریه‌ای راه خود را دنبال می‌کند و در عمل و طول زمان خواننده خود را می‌یابد. گیله‌ها هم یکی از آن‌ها.

گیله‌ها

حرف اول، سال چهارم

سوی مین آن است که گیله‌ها یک نشریه عمومی برای تمام مردم شمال ایران است که به فرهنگ بومی خود عشق می‌ورزند و از سوی دیگر نشان‌دهنده این‌که در چشم و دل خوانندگان خود خوش نشسته که آنان را چنین متوقع و منتظر بار آورده است. البته این عزیزان به مشکلات گیله‌ها از نزدیک واقف ندارند. آنچه دارند تصورات دور از ذهن و انتظارات بیش از حد است، از آن دست تصورات و انتظارات که مثلاً از یک اداره گل یا سازمان یا مؤسسات مطبوعاتی مثل کیهان و اطلاعات و همشهری دارند. این همه توقعات و انتظارات ما را وامی‌دارد تا برای ادامه انتشار مجله و غنا و اعتلای آن با جان و دل تلاش کنیم هر چند که به تلاشی جان و دلمان بیاتجامد. ما آخرین پاراگراف حرف اول سال اول خود را باز در این جا تکرار می‌کنیم:

«دستانمان را بگیرد دوستان، دستانی را که برای شما کار می‌کنند بی‌هیچ توقع بیگانه‌گی نکنید. سخن از عشق است به زادبوم و زادگاه نه سودای دیگر. عاشقان پاکباز را دوست داشته باشید، بر کارمان ناظر باشید، کنارمان حاضر باشید، با دهنرانی - اما - بی‌هیچ توقع.»

سال سول انتشار گیله‌ها را پشت سر گذاشته وارد چهارمین سال حیات مطبوعاتی خود شده‌ایم و این در حالی است که مشکلات همچنان لاینحل و فراوان مانده و ما باز سنگین آن را بر دوش می‌کشیم. به گمانمان این مشکلات همیشه با ما است، اگرچه این اواخر معدود دوستانی یافته‌ایم - دیده و ندیده - که همتی از خود نشان داده‌اند تا از بار مشکلات مالی ما بکاهند، هر چند چاره‌ساز نیست اما بی‌تأثیر هم نیست.

خوشبختانه در طول این سه سال گیله‌ها جا افتاده است و پا از دایره گیلان و ایران بیرون گذاشته در اروپا و امریکایزخوانندگانی یافته است. در محافل و مجامع دانشگاهی و مؤسسات تحقیقاتی داخلی و خارجی جا باز کرده، عده‌ای از اساتید مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی، بویژه اقلیم‌شناسان و ایران‌شناسان آن را مشترک شده‌اند. سرکلاسهای درس دانشگاهی از طرف اساتید معرفی می‌شود و بالاخره اینکه جزو خانواده جهانی مطبوعات در آمده است.

از طرف دیگر هر گیلانی و مازندرانی یا هر لهجه و گویشی، با هر طبع و سلیقه‌ای، با هر مرام و اندیشه‌ای در هر سن و سالی با هر دوجه سواد و تحصیل از آن انتظاری تازه دارد، این از

هرچه از دوست رسد نیکوست

این عزیزان در فاصله دو ماه خرداد و تیر به نشریه مورد علاقه خود کمک کرده‌اند خانم‌ها، آقایان:
سردار حاجتی مدارایی (تهران) ۵۰۰۰ ریال
دکتر ناصر گیوه‌چی (تهران) ۲۰۰۰۰ ریال
تیمور صفری (تهران) ۵۰۰۰ ریال و ۲۰۰۰ ریال تبر
محسن پورقاسم سیاهکلی (واجارگاه) ۱۰۰۰۰ ریال
عزیز عیسی پور (تنکابن) ۵۰۰۰ ریال تبر
حسین خجسته (چالوس) ۲۰۰۰۰ ریال

عیسی خاتمی (رامسر) ۶۰۰۰ ریال تبر
روح‌انگیز جباری (مشهد) ۱۰۰۰۰ ریال
حسن حسینی (تهران) ۲۰۰۰ ریال تبر
و چهار عزیز دیگر از گوشه کنار مملکت که خواستند نامشان محفوظ بماند جمعاً ۹۵۰۰۰ ریال
محمود پیشور (آلمان) ۳۰۰۰۰۰ ریال
دکتر داریوش ملکی (آلمان) ۱۰۰۰۰۰۰ ریال

* * *

یکی از مشترکین عزیز گیله‌ها مبلغ ۲۰۰۰۰۰ ریال

بهنوا پیش پرداخت حق اشتراک سالهای آینده برای ماحواله کرده است، با این شرط که چنانچه در گذرد (که خدا نکند) مبلغ باقیمانده به حساب آسایشگاه معلولین واریز شود. گیله‌ها از این که مورد تفقد خوانندگان صادق خود واقع شده و تا این حد مورد وثوق مردم قرار گرفته است که آن را با یک مؤسسه خیریه عام المستفعه از یک طبقه دانسته‌اند خوشحال است.

گیله‌ها یک نشریه فرهنگی قومی است و هرگونه کمک به آن مستقیماً به فرهنگ بومی صاحبان آن قوم برمی‌گردد.

سفر هیأت گرجی به گیلان

اواخر مردادماه یک هیأت فرهنگی اقتصادی از استان ایمرتی جمهوری گرجستان وارد رشت گردید و در طول اقامت خود در این شهر از خیرگزاری جمهوری اسلامی مرکز گیلان بازدید نمود. مابعد از سه روز سرپرست هیأت گرجی تماشای مشکلات اقتصادی کشورش را موجب توسعه روابط گرجستان با همسایگان خود از جمله دیدار از گیلان بیان داشت. گویا تفاهم‌نامه‌ای مبنی بر تبادل اطلاعات خبری بین استان گیلان و استان ایمرتی و دیگر رسانه‌های خبری جمهوری گرجستان به انضاء رسیده است.

افتتاح پل هوایی رشت - آستراخان

پروژه تکمیل انجام پرواز چهارتر بین رشت و آستراخان و انجام یک پرواز در هفته بین این دو شهر توسط مهندسان نجفی معاون برنامه‌ریزی و اداری مالی استانداری گیلان و آریلوف معاون اداره روابط اقتصاد خارجی آستراخان روسیه به امضاء رسید و در خصوص امکانات فنی فرودگاه رشت، خدمات پروازی، دریافت خدمات توریستی، مسئله ویزا و فروش بلیط از طریق آژانس‌های مسافرتی گفتگو به عمل آمد.

افتتاح خط کشتیرانی میان گیلان و جمهوری داغستان روسیه

پس از گذشت ۱۰۰ سال از عهدنامه تحمیلی ترکمن جای اولین کشتی ایرانی وارد آبهای روسیه شد. ماه گذشته کشتی بزرگ و زیبای مسافری میرزاگورچک‌خان به اتفاق یک هیأت ۱۱ نفری سیاسی اداری استان و گروهی از تجار و بازرگانان گیلانی جهت تشکیل نخستین نمایشگاه اختصاصی گیلان در بندر آستراخان روسیه وارد این بندرگردید و بدین ترتیب باب جدیدی در روابط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی گیلان و جمهوری داغستان گشوده شد. گفتنی است که مسافت ۹۴۰ کیلومتری انزلی آستراخان از طریق دریاحدود چهل ساعت طی می‌شود.

نشت گاز کلر در آستارا

عصر روز جمعه ۲۳ تیر در محوطه اداره گمرک شهر مرزی آستارا انفجار عظیمی به وقوع پیوست که چندین کشته و ۳۰ نفر مسوم و مصدوم به‌جای گذاشت. مصدومین که بلافاصله به بیمارستان‌های شهرهای رشت و اردبیل منتقل شدند اغلب از مسافریین شهرهای رشت، و دیگر شهرهای گیلان و جمهوری آذربایجان بوده‌اند که جمعه را در حاشیه پارک شهر آستارا به استراحت مشغول بودند. علت انفجار و نشت گاز، غیرقابل استاندارد بودن کپسول‌ها تشخیص داده شد که در مقابل افزایش دمای شهر آستارا فاقد مقاومت شده باعث حادثه گردید. حجم خسارات حاصله از سوی مسئولان قضایی استان در حال بررسی است.

شب شعر گیلکی

عصر روز پنج‌شنبه چهارم خرداد ۷۴ به همت دانشجویان گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت، شب شعر گیلکی در سالن آمفی تئاتر این دانشگاه برگزار گردید. تنی چند از شاعران گیلکی پرداز در آن شرکت داشته و به قرائت تازه‌ترین اشعار خود پرداختند که با استقبال فراوان دانشجویان و علاقمندان شعر گیلکی مواجه شد. حضور تنها علی‌اکبر مرادیان از گیلکی سرایان پیش‌گوست در این شب شعر مبین ابتکار عمل دست‌جوانانترها و ظهور شاعرانی نوپا و جوان در عرصه شعر گیلکی است. جسامت امیدواری است این‌گونه شب‌های شعر گیلکی دانشجویی تداوم یافته از این پس خاستگاهی مناسب در محافل دانشگاهی پیدا کند.



جلوه‌های سرزمین سبز

انجمن سینمای جوانان ایران - دفتر رشت و خانه جوان استان گیلان، به منظور اشاعه فرهنگ بصری در سطح منطقه و ایجاد زمینه‌های مناسب جهت تبادل اندیشه‌های جوان، اقدام به برگزاری نمایشگاه‌های عکس تحت عنوان «جلوه‌های سرزمین سبز» نموده‌اند.

این نمایشگاه‌ها که در چهار نوبت از سال (در هر فصل یکبار) برگزار می‌شود اختصاص به جلوه‌هایی از گیلان - معماری و بناهای تاریخی - معیشت، طبیعت و محیط‌زیست - آئین و مراسم دارد. هدف ثانوی شورای برگزارکننده تهیه آرشیو عکس جهت استفاده محققین در زمینه‌های مردم‌شناسی و اقلیم‌شناسی است.

اولین نمایشگاه «جلوه‌های سرزمین سبز» از تاریخ ۲۷ الی ۳۱ خرداد ماه با تعداد چهل و چهار قطعه عکس از بیست و هفت عکاس در مجموعه فرهنگی هنری سردار جنگل رشت برگزار شد. دومین نمایشگاه نیز در اوایل شهریور ماه برگزار می‌شود.

بیژن نجدی و حافظ موسوی برندگان گیلانی داستان و شعر «گردون»

بیژن نجدی داستان‌نویس موفق گیلانی، جایزه داستان‌نویسی سال مجله گردون را از آن خود کرد. نجدی در سال گذشته با انتشار مجموعه داستان «بوز پلنگانی که با سن دویده‌اند» در مسابقه جایزه ادبی گردون شرکت داشت و توانست با همین مجموعه بهترین داستان‌نویس سال شناخته شود.

نجدی متولد ۱۳۲۰ رشت است و سال گذشته پس از سالها تدریس ریاضی در دبیرستانهای لاهیجان باز نشته شد. برنده دیگر گیلانی در جایزه ادبی گردون حافظ موسوی بود که با مجموعه شعر «دستی به شیشه‌های مه گرفته دنیا» به عنوان دومین برنده مجموعه شعر معرفی شد. حافظ موسوی نیز با نخستین مجموعه شعر در این مسابقه شرکت داشت.

برنده جایزه نقره المپیاد فیزیک

امیرحسین پورموسی دانش آموز سال چهارم ریاضی فیزیک از دبیرستان سبزکسو چک‌خان رشت در بیست و هشتمین دوره المپیاد فیزیک که در سطح جهانی و در کشور استرالیا برگزار شد به مقام سوم در جهان دست یافت. امیرحسین پورموسی در فرودگاه رشت مورد استقبال جمعیت انبوهی از دانش‌آموزان مدارس و مسئولان آموزش و پرورش قرار گرفت.

لغو امتیاز «کادح»

ماه گذشته طی حکمی از سوی اداره کل مطبوعات داخلی و هیأت نظارت بر مطبوعات امتیاز کادح لغو گردیده در نامه‌ای که به دفتر گیلان رسید دلیل لغو امتیاز هفته‌نامه کادح ذکر نشده است. کادح ۱۵ سال سابقه مطبوعاتی را پشت سر داشته است و در میان هفته‌نامه‌های خبری گیلان از تحرک بیشتری برخوردار بود.

سال گذشته نیز «مجله معماری و شهرسازی» که از مجلات خوب و تخصصی کشور بود و در رشت منتشر می‌گردید بخاطر مشکلات مالی و موانع دیگر تعطیل گردید. با حذف این دو نشریه، تعداد نشریات غیر دولتی گیلان هم اکنون به هشت عنوان می‌رسد.

انجمن نمایش رشت

بنیاد دعوت کتبی و شفاهی از اعضاء انجمن نمایش رشت روز شنبه سوم تیرماه مجمع عمومی انجمن با حضور اکثریت اعضاء در محل مجموعه فرهنگی سردار جنگل رشت برگزار گردید و اعضاء هیئت مدیره خود را برای دوره دو ساله (سوم) بزرگ زیر انتخاب کرد.

حبیب پورسقی (رئیس) - فریده دریانج (نائب رئیس) - محمود طالب‌سریازی (حسابدار) - امیربدر طالعی (عضو) - حسن پورسقی (عضو)

دکتر محمد معین

ب، محقق، فرهنگ‌نویس

۱۳ تیر ۱۳۵۰

دکتر مهدی تجلی‌پور

نویسنده، محقق و مؤلف

دائرة المعارف دانش بشر (چاپ امیرکبیر)

۱۳ تیر ۱۳۶۱

محمد ولی مظفری

شاعر و پژوهشگر فرهنگ عامه گیلان

۵ تیر ۱۳۶۲

دکتر عطاءالله فریدونی

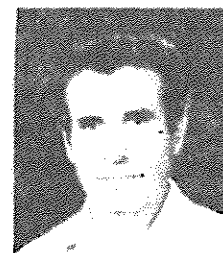
شاعر و طیبب انساندوست

۸ تیر ۱۳۶۸

سیدعلی زیباکناری

شاعر، آهنگساز، آوازخوان

۱۱ تیر ۱۳۷۰



مرگ محمد حسن واله نویسنده گیلانی

در حادثه نشت گاز آستارا

محمد حسن واله نویسنده گیلانی در حادثه نشت گاز کلر در آستارا جان خود را از دست داد
واله متولد ۱۳۲۸ رشت بود و با مدرک لیسانس روانشناسی در دبیرستانهای این شهر به تدریس اشتغال داشت. از واله آثار بسیاری در نشریات گیلان مانند بازار، داهون، جنگل، نقش قلم و همچنین روزنامه مجلات سراسری چون روزنامه اطلاعات، مجله جوانان و... به چاپ رسیده است. قابل ذکر است مادر وی نیز در این حادثه کشته شد.

روستاهاى شهسوار به دنیا آمد. همراه با خانواده‌ی تبعیدی خود چند سالى در شهرهای ملایر و شیراز به سر برد و سرانجام از سال ۱۳۲۰ مقيم تهران شد.

زهري تحصيلات خود را در رشته زبان و ادبيات فارسى تا دوره دکتری دنبال کرد و از جمله گسائی بود که به دليل حجب ذاتی و تواضع بیش از حد تا پایان عمر واژه دگتر را در نامش به رخ این و آن نکشید. نوشتن را با روزنامه توفیق آغاز کرد، یعنی فکاهی نویسی، و بعدها به داستان و مقاله رو آورد و سرانجام به شعر پرداخت. نخستین مجموعه شعرش تحت عنوان «جزیره» در سال ۱۳۳۴ منتشر شد. «گلایه»، «شبنامه»، «وتتمه»، «برگزیده اشعار»، «مشت در جیب» و «پیر ماگفت» از دیگر مجموعه‌های شعر چاپ شده اوست.

زهري مثل بسیاری از شاعران هنسل خود به جنجالهای روز مطبوعات نیوست و از هر مجله‌ای سر در نیورد، بلکه بیشتر حاشیه‌نشین بود و با تأمل رویدادهای هنری و ادبی را دنبال می‌کرد. از جهت خلق و خو و مهربانی و دوستی بی‌نظیر بود، یک انسان واقعی.

من به دليل همولایتی بودن با او همیشه آروزمند دیدارش بودم؛ تا این که در اواسط دهه چهل یک روز که به سراغ دوستی به «بنیاد فرهنگ ایران» رفته بودم، او را دیدم. در همان نخستین برخورد مهرش را به دل گرفتم. چهره‌اش مرا به یاد بسیاری از آشنایان ولایت می‌انداخت و نیز حجب و حیا و مهربانیش.

مدت کوتاهی مسؤول صفحه شعر مجله «سید و سیاه» بود. مرتب از من می‌خواست که به او شعر بدهم. سه شعر از من در شماره‌هایی که او مسؤول آن صفحه بود در آن مجله چاپ شد. بعدها دیگر از او خبری نداشتم تا از دوستی شنیدم که به خارج از کشور رفته است. تقریباً یک سال قبل از درگذشتش، در یک مجلس ترحیم، او را دیدم که گرد پیری بر سر و رویش نشسته بود و دیگر آن زهري که می‌شناختم، نبود می‌گفت، می‌خواهم در ایران ماندگار شوم. و ماندگاری او در ایران دیری نپایید و در نیمه اسفند ۱۳۷۳ از دنیا رفت.

این هم شعری از او در مجموعه «مشت در جیب»:

بی تباران انبوهند

مگر از کومه برآید دودی

گیرد و آتش ژرفی گردد

ورنه چشم نخورد آب زمن

- یا من ها -

کابمان سرد

نانمان گرم

مشتمان در جیب است

حرفمان اما از آتش و خون است مدام.



یادی از محمد زهري

کاظم - سادات اشکوری

اغلب شاعرانی که سالهای جوانی‌شان مصادف شد با فضای سیاسی دهه بیست و سی، یا به یکی از احزاب پیوستند و یا تحت تأثیر فضای روشنفکری آن سالها به شعر اجتماعی و سیاسی رو آوردند.

بسیاری از این شاعران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲؛ آن‌چنان سرخورده و مأیوس شدند که به حسرت از سالهای رفته یاد کردند و در شعرشان نوعی «یأس» جان‌نشین «امید» شد و دیگر از «چشمه خورشید» و «طلوع زندگی» و «فردای فتح» دم نزدند.

هر چند محمد زهري از شاعرانی است که به حرکت‌های سیاسی آن سالها پیوست؛ اما در شعرش سایه کم‌رنگی از طعم شکست به چشم می‌خورد و از طرفی او شاعری نبود که در پی «ریسک» (خطر کردن) باشد بلکه آرام آرام زمزمه می‌کرد و گاهی در مضمون شعرش، به اقتضای گذشت عمر، تغییری می‌داد.

آنچه شعر زهري را از شعر دیگران متمایز می‌کند، بیان ساده و در عین حال سلیس است که برای کاربرد درست وازگان اهمیت زیادی قایل بود. در شعر او، برخلاف دیگر شاعران شمال، رنگ بومی و وصف طبیعت کمتر به چشم می‌خورد، هرچند او خود بر این عقیده بود که نخست گلچین گیلانی برای من حلاوت بیشتری داشت اما بعدها نیما را از همه برتر دیدم؛ با این همه نه توصیف «جنگلهای گیلان» در شعر او جایگاهی داشت و نه توصیف طبیعت مازندران، بلکه صفا و مهربانی و انسان دوستی و نیز گاهی دنیای سرشار از محبت و دور از ظلم و جور، که بیشتر به یک دنیای آرمانی شبیه است، ذهن و زبان او را مشغول کرده بود.

باری... محمد زهري در سال ۱۳۰۵ در یکی از

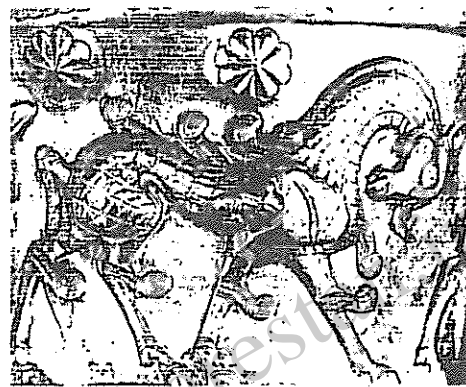
از جلگه پست گیلان تا بام بلند تبت

و لهاسا همگی از جاده ابریشم متفک می شوند.

یکی از اسامی رایج در گیلان نام کاس است (کاس آقا یا کاس خانم). ردپای این واژه را در کاسپین (caspien) و قزوین و کاشغر (مرکز سابق ترکستان) در می یابیم: از آثار لسانگ رامپا برمی آید که نام «کاش» برای یکی از پارک های بزرگ شهر لهاسا بکار رفته است و نام یکی از شهرهای بزرگ هند کاشی است. تمام این تشابه لغوی نمودار آنست که نیاکان کاسی ما فراتر از این حرفها گام برداشته اند و رابطه ای گسترده میان گیلان - هند - تبت و بین النهرین وجود دارد و نشان می دهد که کاسها که جمعی از نیاکان گیلک های امروزی می باشند در ناحیه وسیعی از آسیا از جمله غرب چین و تبت نیز نفوذ یافته اند و باز فراموش نکنیم که این گروهها در مسیر جاده ابریشم هم تردد داشته اند. نکته بس شایان توجه در اینجاست که کاسها قومی بوده اند دارای موی سرخ و چشم آبی و احتمالاً در زمره اقوام پیشرو آسیایی بشمار می آمدند و وجه تسمیه کاس چشم (زاغ چشم) و کاس آقا (مرد زاغ چشم) و کاسپین، که در سواحل آن کاسها می زیسته اند از همین مقوله است.

در مجله تبت که در هندوستان چاپ می شود اذعان گردیده که آثار فرهنگ ایران در قدیمی ترین آیین تبت یعنی آیین بن (bon) وجود دارد. بدین ترتیب می توان میان سنن و آداب تبتی با فرهنگ ایران رابطه ای قدیمی قایل شد که در طول جاده ابریشم استمرار داشته است.

و هرگاه بیاد آوریم که کاسیان از گیلان زمین زمانی در نقل و انتقال به تبت فعال بوده اند و این واژه ها نیز یادگار آن سیر و سفرها و مهاجرتها، آنوقت شباهت لهاسا با لاهوس و لاهور و لاهیجان و لهستان و لاهه از راه تاریخی ابریشم بر ما عیان خواهد شد و نیز آنوقت در خواهیم یافت که هر چند از جلگه های پست گیلان تا بلندای بام تبت فاصله جغرافیایی هم از حیث طول و هم از حیث ارتفاع فاصله ای بس طولانی و وحشتناک وجود دارد ولی اشتراک زبان و فرهنگ در زرفنای تاریخ تمدن پیوند این دو سرزمین را بگونه ای شگفت انگیز نشان خواهد داد.



مازی و اندونزی نیز به چشم ماتا (mata) می گویند. از سوی دیگر متونگ (methong) بزبان تبتی بمعنی دیدار و ملاقات می باشد اینک این واژه ها را کنار هم می چینیم: میتال - مات - ماتا - میتونگ از اشتراک این واژه ها بوی خاص از اشتراک فرهنگی در تاریخی دور بمشام می رسد.

نام لهاسا یا پخت تبت را بمعنای گوناگون تفسیر کرده اند لها در لهاسا بنام بعضی از خدایان تبتی است و این واژه با کلمه (اله) تشابه لفظی و لغوی دارد. اما پاره ای از صاحب نظران این واژه را با کلمه (لاه) بمعنای ابریشم مقایسه می کنند زیرا لاهور و لاهیجان

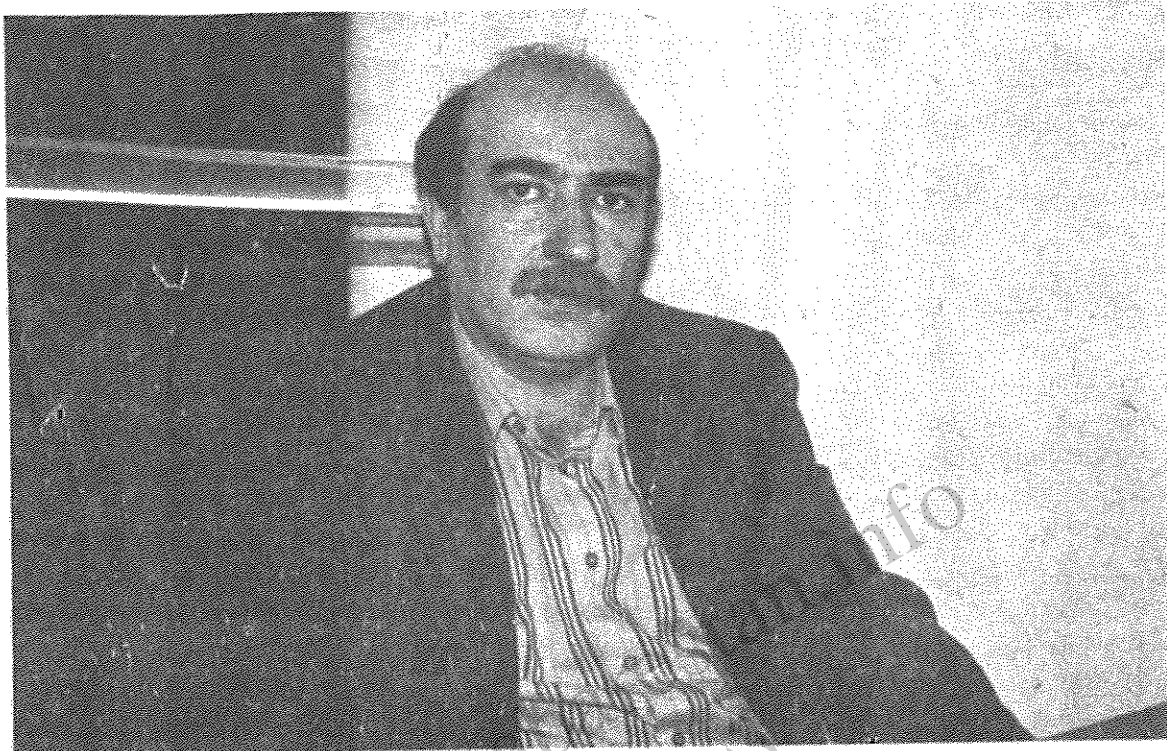


راه تاریخی ابریشم از خاوران دور، از چین و بام بلند تبت بر می آمد و از ایران می گذشت و به غرب سر می نهاد یعنی از لهاسا به لاهور و لاهیجان و لهستان و لاهه. این راه مواصلاتی مهم که مناطق گوناگون جغرافیایی شرق و غرب را بهم وصل می کرد در حقیقت فرهنگ و زبان ملیتها و قومیت های جهان را نیز بهم پیوند می داد.

تبت یا بام دنیا و لهاسا مرکز آن همواره بشکل منطقه ای اسرار آمیز انظار جهانیان را بخود جلب می کرده است. کتابهای غرب سرشار از سخنانی درباره این سرزمین جادویی است. نویسنده ای از تابلوها و تصاویری که به عکسهای فضایی شباهت دارد سخن می راند. نویسنده ای دیگر از کتابهایی که از تمدن پیشینیان حکایت دارد خبر می دهد. گروهی از گیاهان بومی منطقه که صفات و خواص فراوان دارد حرف ها زده اند حتی یکی از قاتلین را سیوتین در کتاب خود عنوان کرده که راسپوتین با کمک یک گیاه تبتی ولیعهد روسیه را از بیماری خونی موسوم به هموفیلی نجات می داده است.

پس از آخرین یورش چینیان بر تبت و چیرگی کامل آنان بر این مرز و بوم که منجر به فرار عالیجناب دالایی لاما و هزاران تبتی گردید توجه دنیای غرب بیشتر به موضوع تبت معطوف شد. اهمیت بیش زن (zen) و بویژه شاخه تانتر (tantra) یوگا (هم ریشه با یوغ بمعنای ریاضت برای مهار نفس سرکش) هنر و موسیقی تبت از شرق - گهواره تمدن - جهان غرب را نیز بسمت خود سوق داد.

تشابه واژه های گیلکی با واژه های اقصی نقاط شرق به غرب حکایت از وجوه اشتراک تاریخی فرهنگها و تمدن های سرزمینهای گوناگون جهان دارند و بی تردید این تشابهات را نمی توان بر سیل اتفاق گرفت. قاعده آنست که واژه ها و اصطلاحات مانده ای در زبان های مجاور جاده ابریشم رخنه کرده باشد. واژه میتال (mital) در گیلکی به محل اتصال مژه به پلک اطلاق می شود. در فارسی و گیلکی نگاه ویژه ای را بنام نگاه مات می خوانند. واژه های «مات» و «میتال» هر دو در رابطه با چشم است و در عین حال فراموش نکنیم که در سنگاپور و



گیلان، محیطی به شدت فرهنگی

پای صحبت دکتر سیروس شمیسا شاعر، پژوهشگر و استاد ادبیات دانشگاه‌های کشور

بررسی قرار می‌دهد.

از مهمترین تألیفات او می‌توان از کتابهای زیر یاد کرد: آشنایی با عروض و قافیه - فرهنگ تلمیحات - فرهنگ عروضی - نگاهی تازه به بدیع - نگاهی به سپهری - سیر غزل - سیر رباعی و چندین کتاب دیگر که فهرست کامل آن‌ها در پایان مصاحبه آورده شده است.

وقتی گیله‌وا درخواست گفتگو را با دکتر سیروس شمیسا مطرح کرد، او خاضعانه پذیرفت با یک توضیح که «اهل گفتگوی مطبوعاتی نیستم ولی به خاطر گیله‌وا می‌پذیرم» اینک پای سخنان دکتر سیروس شمیسا شاعر، پژوهشگر و استاد ادبیات غنی کشورمان می‌نشینیم.

دکتر سیروس شمیسا را از دیرباز می‌شناسیم. از وقتی که در رشت دانش‌آموز بود، دانش‌آموزی آرام و در عین حال جوینده و پرکار. همین ویژگی او را از دیگران جدا می‌کرد. سیروس در خانواده‌ای فرهنگی رشد کرد، این امر باعث شد تا زندگی آینده او هم در همین مسیر رقم بخورد. سالهای تحصیلی پشت سر هم گذشت و سیروس در امتحانات کنکور در رشته پزشکی دانشگاه شیراز قبول شد. سالی را به تحصیل طب پرداخت اما چون وجودش به تمامی تشنه پهنه بیکران ادبیات بود پزشکی را وانهاد و وارد دانشکده ادبیات گردید.

دکتر سیروس شمیسا اینک محقق سرشناس و صاحب آثار فراوان است. در میان اساتید رشته ادبیات او یکی از فعال‌ترین معلمانی است که ادبیات فارسی را از زاویه‌های مختلف مورد نقد و

□ تا آنجا که حافظه ما یاری می‌کند، شما با شعر امروز (نو) آغاز کردید؟ سوال این است که چرا به شعر روی آوردید و شاعری چه نقشی در زندگی شما داشت.

■ در جواب این که «چرا به شعر روی آوردید؟» باید عرض کنم که شاعری (و به طور کلی هنر) استعداد فطری و ذوق مادرزاد است و این که: پری روتاب مستوری ندارد

در اربندی زروزن سر برآرد
اما البته در مسائلی هنری، عامل محیط هم نقش اساسی دارد، ذوق باید پرورده شود و امکان بروز یابد، من در یک خانواده فرهنگی بالیدم. پدر و مادرم هر دو اهل ادب بودند، و شغلشان تدریس بود. جد مادرم شیخ محمدسعیدگیلانی، پدر بزرگ مادری استاد دکتر معین هم است. پدرم، استاد زبانهای فرانسه و انگلیسی، روزی نبود که در ضمن کارهایش شعری فارسی یا عربی زمزمه نکند. وقتی بچه دبستانی بودم «ای فسانه» نیما را از زبان مادرم می‌شنیدم و گمان می‌کردم که نیما یوشیج با آن اسم عجیب و غریبش یک شاعر فرانسوی است که به سبک فرنگی‌ها فارسی حرف می‌زند! مادرم می‌خواند:

ای فسانه فسانه فسانه! ای خدنگ ترا من نشانه!
در همان عوالم کودکی اکثر منتخبات شاعران معروف را که به شکلی همان در قطع کوچک چاپ شده بود می‌خواندم و هنوز بیشتر محفوظاتم از همان زمان‌هاست. به سبک آنان شعر می‌گفتم و پدرم تصحیح می‌کرد. وقتی قصیده‌یی را که به اقتضای قصیده خاقانی به مطلع:

به درد دلم کاشنایی نینم
هم از درد دل را دویایی نینم
سروده بودم برای دکتر معین خواندم و او ظاهراً باور نکرده بود اما تشویق‌ها فرمود. کلاس هفت و هشت بودم که شعرهایم را چاپ می‌کردم (در مجله «شیر») و از این رو اطمینان به نفس و حتی غروری داشتم که گاهی باعث دردمرهم می‌شد. اکنون که به آن دوران فکر می‌کنم، تماماً خاطرات خوش است. همش‌گردی‌ها اکثراً با ذوق بودند. مرحوم اسدی بود که در کنکور پزشکی، اول شده بود و بعد خودش را کشت. آقای جکتاجی هم بودند. در خیابان که راه می‌رفتیم، مرحوم سرتیپ پور را می‌دیدیم. مرحوم ملک‌زاده مدیر روزنامه سایبان را می‌دیدیم که شعرها و مقالات ما را هم چاپ می‌کرد. پسرش مهندس رضا ملک‌زاده مترجم کتاب‌های کریشنامورتی هم با ما هم‌دوره و رفیق بود. اولاً محیط به شدت فرهنگی و شاعرانه و مرفه و خوش بود و ثانیاً مناظر طبیعی گیلان منبع بی‌پایان الهام و آرامش بود، هرچند ناخودآگاه کوشیده‌ام فضاهای گمشده‌یی از این روزگاران را در برخی از

داستان‌هایم (آینه - سیروس در اعماق) بازآفرینی کنم، اما زبان حال این ایات گویای جاودانه‌ترین شاعر اعصار و دهور حافظ است:

روز وصل دوستداران یاد باد
یاد باد آن روزگاران یاد باد
گرچه یاران فارغند از یاد من
از من ایشان را هزاران یاد باد
مبتلا گشتم درین بند و بلا
کوشش آن حق گزاران یاد باد
راز حافظ بعد ازین ناگفته ماند

ای درینسا رازداران یاد باد
اما این که شاعری چه نقشی در زندگی شما داشت؟ باید بگویم نقش اول را. در این جهان دشمن کیش ناآرام، مرا به آرامش و صلحی عمیق رساند، ابر و باد و مه و خورشید را برابرم معنادار کرد. مردگان هزارساله را با من به سخن در آورد و سرانجام این که کلاس‌های مرا زیبا کرد.

□ دانشگاه‌هاها از متخصصان

ادبیات معاصر خالی است

□ در مقابل حدود «تواحد شعر

سننی فقط ۲ واحد ادبیات معاصر

در برنامه است. در این فرصت

کوتاه چه را باید گفت؟

□ فرهنگ یک مقوله روبنایی

است، هسمن کسه مقوله‌های

زیسرننایی از قسبیل اقتصاد و

محیط زیست و بسه تبع روابط

اجتماعی تغییر کند، دگرگون

می‌شود

اما در مورد آثار معاصران باید بگویم که یک دسته رونویسی ناقصی از همان آثار قدماست و فوقش چند وزن و شاهد شعری تازه از اینجا و آنجا برداشته به اوزان المعجم و دره نجفی افزوده‌اند.

تنها آثار قابل توجه از نظر من، آن دسته‌یی است که بر مبنای عروض علمی جدید تدوین شده باشد، مثل آثار دکتر خانلری، مسعود فرزاد، ابوالحسن نجفی، دکتر کامیار.

و اما این که پرسیده‌اید خودتان چه کرده‌اید؟
بله کارهایی کرده‌ام و به قول اخوان:

من کارک خود می‌کنم و کرده‌ام از پیش
آثار گواه است و شناسی تو خود آن را

مثلاً مباحث عروض جدید را نخستین بار در کتابی به صورت مختصر و درسی مدون کرده‌ام و اکنون عروض در اکثر دانشگاه‌ها بر این مبنای تدریس می‌شود و در قافیه اساساً طرحی نو را مطرح کرده‌ام که مورد قبول طلاب ادبیات قرار گرفته است. اما دوست ندارم در این زمینه مفصلاً توضیح بدهم. لابد کسانی که بعدها تاریخ مطالعات ادبی جدید را می‌نویسند، سهم مرا فراموش نخواهند کرد.

□ نقد و پژوهش‌های ادبی، یکی دیگر از رشته کارهای جنابالی است و بررسی بوفسکور هدایت از دیدگاه روانشناسی به ویژه روانشناسی یونگ را از شما خوانده‌ایم. اینجا دو سوال برای ما مطرح است ۱ - چند سالی است که محدود پژوهشگران ما، همچون دکتر جلال ستاری، برخی از متون کهن کشورمان را مورد ارزیابی قرار داده‌اند. نظرتان در باره این آثار چیست؟ ۲ - کارهای بعدی شما در این زمینه کدام است؟

■ توجه به متون کهن از دیدگاه‌های نوین، به هر شکلی که باشد قابل ستایش است. البته کار در این زمینه‌ها بسیار مشکل است زیرا حداقل دو نوع آگاهی می‌طلبند:

۱ - آشنایی عمیق با متون ادبی - ۲ - آشنایی وسیع با مباحث جدید ادبی و روانشناسی و جامعه‌شناسی و اسطوره‌شناسی و...

از این رو کارهایی که در این زمینه می‌شود کاملاً از عیب و نقص میرزا نیست ولی به هر حال بسیار مفتنم است. بنده از کارهای استاد ستاری حفظه‌الله تعالی بسیار استفاده کرده‌ام، اما در مورد خودم باید بگویم که آن قدر موضوع و طرح و نوشته نیمه‌تمام در ذهنم و روی طاقچه هست که نگو و نپرس، بلکه هم‌زبان با من بخوان: ای بسا آرزو که خاک شده!

□ حدود هفتاد سال است که از سرودن افسانه نیما می‌گذرد، موسیقیت کنونی تدریس ادبیات معاصر را در دانشگاه‌ها چگونه ارزیابی می‌کنید. آیا بررسی آثار هنرمندان شاعر و نویسنده از نیما به بعد جدی است؟

□ از شمس قیس رازی تا خانلری و دیگران آثار متعددی درباره عروض فارسی نوشته‌اند، با توجه به این نکته که شما نیز کتابی در این مقوله دارید، می‌خواستم خواهش کنم توضیح بدهید آثار دیگران را در این باره چگونه دیده‌اید و شما به این آثار چه اضافه نموده‌اید؟

■ این آثار را باید طبقه‌بندی کرد، مثلاً:
۱ - آثار قدما ۲ - آثار معاصران
خود آثار معاصران هم دو دسته است:

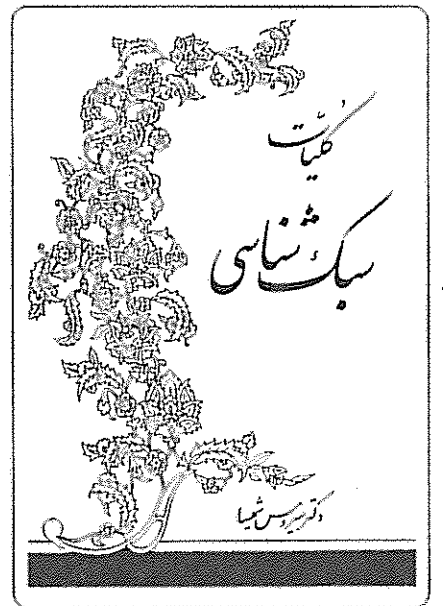
الف: عروض سنتی - ب: عروض علمی جدید
در آثار قدما که بحثی نیست. مشخصه آن‌ها این است که از هجا استفاده نکرده‌اند. اصلاً با مفهوم هجا آشنا نبودند، جز خواجه نصیر که در معیارالشعار از مقطع محدود و مقصور یعنی از هجاهای بلند و کوتاه بحث می‌کند، اما از آن استفاده نمی‌کند.

□ در قافیه اساساً طرحی نو را مطرح کرده‌ام که مورد قبول طلاب ادبیات قرار گرفته است. اما دوست ندارم در این زمینه مفصلاً توضیح بدهم. لابد کسانی که بعدها تاریخ مطالعات ادبی جدید را می‌نویسند، سهم مرا فراموش نخواهند کرد.

□ تسوجه سه مستون کهن از دیدگاههای نوین، به هر شکلی که باشد قابل ستایش است.

■ کیفیت تدریس ادبیات معاصر مثل هر درس دیگر بستگی به استادش دارد، به قول معروف: اسلام به نفس خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماست! می‌توان درس ادبیات معاصر را به بهانه توضیح تاریخچه شعر، از حضرت آدم شروع کرد یا به بهانه کتاب آیین پور از صبای کاشانی شروع کرد! و می‌توان مستقیماً هم وارد معرکه شد و صاف و مستقیم شعر فروغ و سپهری و نثر هدایت را مطرح کرد.

اما از این‌ها گذشته باید بدانید که در مقابل حدود ۶۰ واحد شعری فقط ۲ واحد ادبیات معاصر در برنامه است. در این فرصت کوتاه چه را باید گفت؟ تئوری‌های جدید ادبی را؟ تاریخچه



تحولات فرهنگی و اجتماعی دوران معاصر را؟ توضیح متون شعری را؟ قرائت داستان‌های بلند و کوتاه را؟

بدین ترتیب به نظر می‌رسد که این دو واحد در حقیقت برای خالی نبودن عریضه است. از یک سو هنوز در سطوح بالای دانشگاهی در این مورد تردید است و از سوی دیگر دانشگاهها از متخصصان ادبیات معاصر خالی است. از سویی با همین دو واحد هم می‌توان انگیزه‌ها و آگاهی‌هایی ایجاد کرد و از طرف دیگر گاهی باید آرزو کرد که کاش همین دو واحد هم حذف شود! در این زمینه آنقدر دیده و شنیده دارم که اگر بنویسم کتابی خواهد شد.

□ آثار پژوهشگران، شاعران، نمایشنامه‌نویسان و قصه‌نویسان گیلانی را جزء مواد مطالعاتی خود قرار داده‌اید؟ جایگاه آنرا در ادبیات امروز ایران چگونه می‌بینید؟

■ البته آثار هنرمندان معروف گیلانی را مثل آثار هنرمندان دیگر نقاط وطنم می‌خوانم، اما در این زمینه مطالعات خاصی ندارم. در مورد «جایگاه» باید گفت که چند تن از بزرگترین محققان و شاعران و نویسندگان تاریخ معاصر ما از شمال ایرانند. در این زمینه بد نیست طرداً للباب به نکته‌یی اشاره کنم: هرچند در گذشته ادبی ما، کسانی از خطه شمال برخاسته‌اند، اما چندان نام‌آور نبوده‌اند یا اگر بوده‌اند تعدادشان فراوان نیست. بحث من در زمینه شعر است. در برخی از ادوار شعر فارسی، غبطه شاعران کویر ایران، آب و گل و بلبل و چمنی بوده است که هیچوقت غبطه هنرمند شمالی نبوده است. توصیف چند تا گل و گیاه و یک جوی آب که به اصطلاح قابلی ندارد! اما در عصر جدید که بنیاد تفکر و ادبیات دگرگون شد و مخصوصاً نما راه شعر را برای ورود هر مسئله‌یی باز کرد، شاعران شمال ایران هم درخشیدند، البته این همه بحث نیست اما گوشه‌یی از آن است.

□ شما دورنمای زبان و ادبیات گیلکی را چگونه می‌بینید. چه کسانی بر آن تأثیر گذاشته‌اند، امروز به کجا رسیده‌ایم. آیا چنین مقوله‌ای را مورد بررسی قرار داده‌اید؟

■ در این مقوله تأملات خاصی نداشته‌ام. البته زبان و ادبیات گیلکی هم مثل بسیاری از زبان‌ها و لهجه‌های دیگر رایج در ایران برای خود داستانی (البته نه چندان مفصل) دارد. از آثار قدما مختصری مانده است که از همه معروف‌تر شرفشاه است. از بین معاصران هم کسانی و افزاشته مقام ویژه‌یی دارند.

□ آیا فکر می‌کنید عروض و قافیه سنتی و رسمی در شعر گیلکی هم صدق می‌کند؟

■ خیر، زیرا در این گویش‌ها مصوت‌های خاصی وجود دارد که در فارسی رسمی نیست و ساخت‌های هجایی هم متفاوت است. عروض

فارسی حتی در مورد شعرهای عامیانه هم کاربرد دقیقی ندارد. زیرا امتداد مصوت‌های بلند در فارسی محاوره‌یی و مردمی به قول زبانشناسان Relevant یعنی معتبر نیست. مثلاً مصوت «آ» یک جا بلند و یک جا کوتاه است. به نظر من باید پا را از مسأله اعتبار مصوت‌ها هم فراتر نهاد و گفت در اکثر لهجه‌ها کیفیت و کمیت مصوت‌ها وضع خاصی دارد که در گیلکی هم حتماً همین طور است. مثالی از شعر عامیانه می‌زنم تا مطلب روشن شود:

ستاره کوره ماه نمی‌شه شازده لوجه شاه نمی‌شه
به نظر می‌رسد که مصراع اول بر وزن مفاعلهن مفتعلن و مصراع دوم بر وزن مفتعلن مفتعلن باشد اما شما باید در تقطیع «ماه» را یک هجای بلند حساب کنید یا «شاز» را یک هجای بلند حساب کنید حال آنکه در عروض رسمی این کلمات به دو هجای بخش می‌شوند. یعنی می‌توان گفت که «آ» در این کلمات مصوت بلند نیست، از طرفی مصوت کوتاه «ا» هم نیست.

عدم توجه به همین مسأله بود که باعث شد شمس قیس در بررسی اوزان فهلویات و ترانه‌ها به راه خطا برود و اشعار امثال بندار رازی را غلط بخواند، حال آن که او خود اشتباه می‌کرد به این معنی که اشعار گویشی را به صورت فارسی دری رسمی تلفظ می‌کرد. من این مسائل را به تفصیل تمام در کتاب «سیرریاعی» توضیح داده‌ام و آن جا گفته‌ام که به نظر من شعر قدیم گیلکی یعنی شعر شرفشاه اساساً ساختار عروضی ندارد، یعنی ظاهراً مبتنی بر نظم هجایی نیست. البته در اینگونه موارد، نحوه تلفظ صحیح شرط اساسی است. در حاشیه بد نیست اشاره کنم که کتاب شرفشاه از جهات متعدد قابل توجه است در آنجا برای دویستی اصطلاح «چهاردانه» را آورده است که در هیچ متن دیگری بکار نرفته است.

□ شما شعر گیلکی هم سروده‌اید؟

■ نه، فقط هنگامی که شاگرد دبیرستان بودم و در مدرسه یک مجله خیلی خوب منتشر می‌کردیم (ماهنامه شاپور)، تک‌توکی نشر کردم و گویا یکی راهمان موقع‌ها در رادیو گیلان (که برنامه‌یی به مناسبت آن مجله داشت) هم خواندم!

□ در شرایط موجود موقعیت فرهنگ بومی و قومی گیلان را در جمع فرهنگهای ایرانی چگونه می‌بینید؟

■ فرهنگ‌های بومی و قومی چه بخواهیم و چه نخواهیم - اگر نگوئیم در معرض فنا (البته نه به این زودی) - در معرض تغییر و تحول شدید هستند. فرهنگ یک مقوله روینایی است، همین که مقوله‌های زیربنایی از قبیل اقتصاد و محیط‌زیست و به تبع روابط اجتماعی تغییر کند، دگرگون می‌شود. این وضع نه تنها در مورد فرهنگ‌های ایالتی بلکه در

□ بنظر من شعر قدیم گیلکی یعنی شمر شرفشاه اساساً ساختار عروضی ندارد.

□ گیلان سرزمین روستاهای دور دست است و روستائیان تا قرن‌ها پای «کله» ها گیلکی گپ خواهند زد.

□ طبیعی است که دوره‌های این مجله (گیله‌وا) در آینده از مآخذ مهم کسانی خواهد بود که در مورد گیلان تحقیق خواهند کرد.

مورد فرهنگ‌های ملی هم صادق است. به نظر می‌رسد بشر به سرعت به سوی یک فرهنگ (تأحدی مختلط) و یک زبان جهانی در حرکت است (و حد وسط آن چند فرهنگ و چند زبان است).

به هر حال امروزه در یک گوشه جهان نشستی بر پا می‌شود. از اطراف دنیا می‌آیند و به یک زبان حرف می‌زنند و سپس در اطاق‌های شیشه به هم روی تخت‌های مشابه می‌خوابند و به یک تلویزیون نگاه می‌کنند و از موضوعات مشترکی سخن می‌گویند، چه می‌توان کرد؟ یک وقتی بود که گیلانی جز گیلان خود را نمی‌شناخت و دشتستانی جز دشتستان خود را، حالا با هم ازدواج می‌کنند و می‌آیند تهران و پسران می‌رود کردستان اجباری!

□ موقعیت کنونی ادبیات گیلکی زبان را چگونه می‌بینید؟

□ مقصودتان را از «ادبیات گیلکی» خوب نمی‌فهمم، اگر مراد شما شعر و داستان‌هایی است که در سال‌های اخیر به زبان گیلکی و خط فارسی در جراید گیلان به طبع رسیده است، زیاد در جریان نیستم. گیلکی را به خط فارسی خواندن همان قدر برای من عذاب‌آور است که شنیدن ترانه‌ها و آوازهای گیلکی روحبخش است!

البته این آثار به لحاظ حفظ برخی از لغات و اصطلاحات و سنن بومی ارزشمند است، اما به هر حال به نظر من جنبهٔ تفتنی دارد. در قرون نخستین ایران به برخی از لهجه‌ها آثاری می‌نوشتند مثلاً به طبری، اما سرانجام بعد از ظهور رودکی و فردوسی و بلعمی همه در مقابل زبان فارسی دری سر تسلیم فرود آوردند. حتی امثال حافظ و سعدی هم به لهجه شیرازی حرف می‌زدند اما فارسی می‌نوشتند. شعرهای شیرازی سعدی و حافظ هم امروز در دست است که قابل فهم نیست. زبان ادبی اقوام ایرانی،

فارسی دری یعنی زبان فردوسی و حافظ و نیما و فروغ و سپهری است.

□ مقاله بسیار ارزنده شما را به عنوان واژه‌های گیلکی در اولین شماره گیلان‌نامه خوانده‌ایم. با توجه به مطالعات شما بر روی متون قدیمی، آیا هیچ به متون قدیمی شعر گیلکی برخوردیده‌اید؟ در صورت تأیید بیان بفرمایید آیا واقعاً در زبان گیلکی به غیر از دیوان شرفشاه متون دیگری وجود دارد؟

□ بله، از همه مهمتر قاسم انوار است. شرفشاه شاعر قرن هشتم است. قاسم انوار هم در همان حدود (۷۵۷-۸۲۷). قاسم انوار تبریزی است. گویا تمایلات حروفیه داشته است و وقتی که احدی در مسجد جامع هرات خواست شاهرخ را ترور کند و موفق نشد، قاسم انوار هم در مظان اتهام قرار گرفت و از هرات اخراج شد:

قاسم سخن کوتاه کن، برخیز عزم راه کن
شکر بر طوطی فکن، مردار پیش کرکان
قاسم انوار صوفی بود، به اجازه صدرالدین اردبیلی برای ارشاد مردم به گیلان آمد و به ناچار گیلکی آموخت تا بتواند با آنان همسخن شود (می‌توان حدس زد که در آن زمان چقدر کم می‌توانستند به فارسی سخن گویند)، او در برخی از اشعار خود از شهرهای اردبیل و آستارا و لاهیجان نام برده است. هشت شعر گیلکی یا بهتر است بگوئیم ملحق گیلکی دارد که بعضاً مفهوم نیست، من در زمان نوجوانی در این اشعار تأملی کرده بودم و شاید روزی در این زمینه چیزی منتشر کنم. به هر حال از اشعارش پیداست که گیلک زبان نیست و آن را آموخته است: با گیل دلبر گفتم که ای جان! تسی دوستداریم، تسی بنده فرمان!

قبله جان من تویی، گیل فرشته رنگ و بو
ماه سپهر مگرمت، سرو ریاض آرزو
گیل نه ای فرشته‌ای و زدل و جان سرشته‌ای
گیل که بو؟ که بو چنین حوروش و فرشته‌خو
گفتش ای مراد جان وعدهٔ وصل کرده‌ای
گفت که آن حکایتا رامطلب که آن بشر
گفت: هاچونی و تی حال ببی عشق چه بو
بهرحال گیلکی‌اش خوب نیست.

□ آیا برای تحلیل ادبیات گیلکی و تدوین اثری در این مورد هنوز زود است؟ اگر جز این است، چرا کسی به فکر این کار نیست؟

□ هیچ وقت برای کارهای علمی زود نیست، منتهی برای اهلس، اما بگذارید هر چیزی به وقتش به صورت طبیعی صورت بگیرد.

□ امروزه زبان گیلکی مستأسفانه از طرف متکلمان آن بای‌مهری مواجه است. خانواده‌های گیلانی بیشتر تمایل دارند از آغاز به کودکانشان

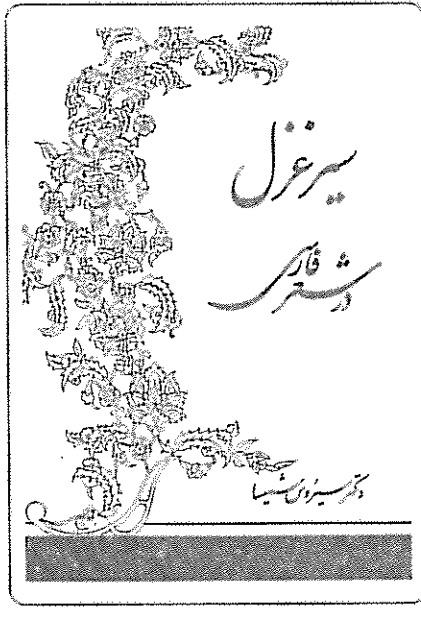
فارسی بیاموزند، این امر را ناشی از چه می‌دانید؟
□ به نظر من طبیعی است، جهان بزرگ دارد خردک خردک به صورت دهکده کوچکی در می‌آید که خانه‌هایش به هم وصلند. اما نگران نباشید چشمهٔ جوشان زبان در شهرها نیست، در روستاهاست. در تاجیکستان هر چه از دوشنبه دورتر شدم فارسی ریشه‌دارتری را شنیدم. گیلان سرزمین روستاهای دور دست است و روستائیان تا قرن‌ها پای «کله» ها گیلکی گپ خواهند زد.

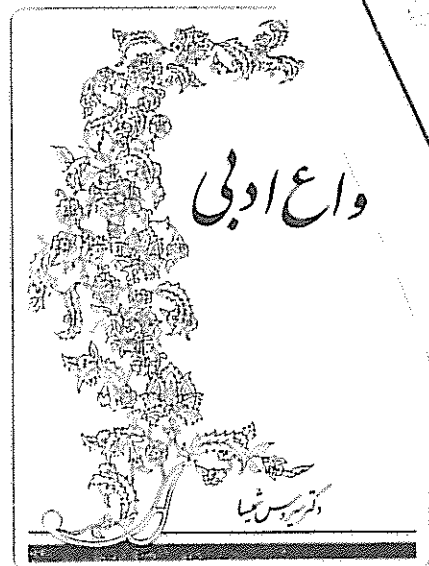
□ سال گذشته سمینار گیلانشناسی در دانشگاه گیلان برگزار شد. و جای شما خالی بود. اینگونه سمینارها تا چه حد می‌تواند به بازشناسی فرهنگهای ایرانی کمک کند؟

□ البته آقایان لطف کردند و دعوت کردند. آقای دکتر رحمدل نامه دادند و بنده شرمنده‌ام که گویا جواب هم نفرستادم. قصور از خود من بود. حقیقت این است که بنده اهل رادیو و تلویزیون و حتی المقودور سینار و کنفرانس و مصاحبه نیستم (جز در چند مورد معدود که پای رودرواسی در میان بود، مثل همین مورد که از دستور دوست قدیمی آقای جکتاجی مجال سرپیچی نبود). تازه با این همه تدابیر فرصت کم می‌آید و الفرصهٔ تقوُّ مرالسحاب! اما این که این‌گونه نشست‌ها مفید است یا نه، شکی نیست حتماً مفید است.

□ در سالهای بعد از انقلاب یک نشریه دو هفتگی در رشت به نام «دامون» منتشر می‌شد که بیشترین صفحات خود را صرف قواعد زبان و ادبیات گیلکی می‌کرد. آیا در این زمینه حرکت آن را درست دیدید؟

□ من آن نشریه را ندیدم، اگر غرض مطالعات زبان‌شناسی باشد، ایرادی ندارد، زیرا در مجموع به شناخت زبان‌های ایرانی که کلاً ریشه‌های مشترکی





دارند کمک می‌کند. خود من از این دیدگاه در زبان گیلکی کارهایی کرده‌ام و از دانشجویان شهرستانی هم معمولاً می‌خواهم که رساله‌هایشان را در این زمینه‌ها بنویسند و یکی از آن‌ها چند سال پیش رساله خوبی در مورد ترانه‌ها و قصه‌های گیلکی نوشته بود. اما اگر غرض این است که گیلکی زبانی است در مقابل فارسی و باید در مدرسه و اداره گیلکی حرف زد من موافق نیستم، این نوعی ناسیونالیسم افراطی و آبکی است که متأسفانه در برخی از ایالات دیگر ایران هم زمانی باب شده بود و به هر حال خودآگاهانه و ناخودآگاهانه با مسایل سیاسی که مجموعاً به نفع ایران و ایرانی نیست ارتباط پیدا می‌کند.

نظرتان در باره مجله گیله‌وا چیست. آینده آنرا چگونه می‌بینید؟
چند شماره‌ی را که به تفاریق دیدم بد نبود، امروز آینده هیچ چیز معلوم نیست و به قول معروف باید گفت: «الله اعلم». اما طبیعی است که دوره‌های این مجله در آینده از مآخذ مهم کسانی خواهد بود که در مورد گیلان تحقیق خواهند کرد.
با تشکر از حضور استاد، از این که وقت شریف را گرفتیم عذر می‌خواهیم خود شما چیزی افزون بر آن چه به عنوان سنوآل مطرح شد ندارید که بفرمایید؟

از این که پاسخ تا حدودی مختصر است پوزش می‌طلبم، امیدوارم در آینده جبران کنم. توفیق روزافزون هنرمندان و فضایی گیلانی و مخصوصاً مسئولان و نویسندگان گیله‌وا را از خداوند متعال مسألت دارم.

آن چه تاکنون از دکتر سیروس شمیسا منتشر شده است

- ۱- فرهنگ عروضی، فردوس، چاپ دوم، ۱۳۷۰
- ۲- سیر غزل، فردوس، چاپ چهارم، ۱۳۷۳

گیلان‌بداند فرزندانگان و نخبگان فرهنگی پروریده در دامن او چه نظری نسبت به زاد بوم خود و نمادهای قومی آن از جمله زبان گیلکی دارند و آن را در کنار یا مقابل زبان فارسی از چه زاویه‌ای می‌نگرند.

حداقل به عنوان رفع توهم برای دکتر شمیسا و خوانندگان خود عرض کنیم که گیله‌وا زبان گیلکی را در مقابل فارسی علم نمی‌کند بلکه آن را در کنارش قرار می‌دهد چرا که هر دوی این زبانها ایرانی و از یک ریشه و مادرنند. یکی زبان مشترک همه اقوام ایرانی است یکی هم زبان ویژه یکی از آن اقوام. هیچ نقطه ابهام دیگری وجود ندارد.

گیلان زمین

شماره‌های ۴ - ۲ گیلان زمین فصلنامه تاریخی، اجتماعی و فرهنگی (پایتیز ۷۳ - بهار ۷۴) به صاحب امتیازی و مدیر مسئولی قربان فاخته جوینه و سردبیری علی‌رضا پنجه‌ای و با آشناری از: حسین اقبال منتظری طالقانی - جوزیه اونگارتی - محمود بدرطالی - امین برزگر - ساموئل بکت - خورخه لوئیس بورخس - عسگر یارسی - علی‌رضا پنجه‌ای - فریدون پوروشا - شون تاروتانی کواوا - صفدر تقی‌زاده - اکبر تقی‌نژاد - مسعود جوزی - اوژون چسارلی - رحیم چیراغی - رحمت حقی پور - احمد خدادوست - مجید دانش آرامسته - بهزاد ذوالنور - نصرت رحمانی - یدالله رویایی - ابراهیم رخبر - زان پیرزور - سارا سالار - بهزاد سرائتی - احمد سعیدزاده - یزاد سلحشور - احمد شاملو - بهمن صدیقی - حسین صمدی - مهرداد عارفانی - یعقوب عباسی - عوشنگ عباسی - میرزا آقا عسگری - قربان فاخته - ناصر فکوحی - نورمن فومر - بیژن کلکی - تارو کیتامورا - عاطفه گرگین - گیلوان - سلما لاکرولف - علی ماتک - فرهاد محمدی - فیروز ناجی - ایرج نسویخت - مسعود نیگری - ویرجینیا ولف - ا.ج. جی. ویلدنوک - ساکسوتارو - حاجی‌وارا - حمید هیرید - کونوسوکویناسو منتشر شده است.

گیلان زمین با مطالب و مقالاتی در زمینه نقد و نظر - موسیقی - سخنرانی - فرهنگ و تاریخ - شعر - پرس و گو - داستان - اخبار و رویدادهای فرهنگی، هنری و اجتماعی به بیای ۴۶۰ تومان و ۱۸۵ صفحه قطع وزیری به بازار کتاب عرضه شده است.

گیلان زمین فصلنامه‌ای است که ضمن پرداخت مباحثی در زمینه گیلان، توجه بیشتری به ادبیات، هنر و اندیشه معاصر ایران و جهان دارد. از این رو تا حد نسبتاً زیادی می‌تواند انتظارات بخشی از جامعه روشنفکر و صاحب‌اندیشه گیلان را که از گیله‌وا توقعی افزون بر هدف اصلی آن که حفظ زبان گیلکی و احیای ادبیات بالنده آن و اشاعه مباحث گیلان‌شناسی است برآورده کند. لهذا از آن دسته از عزیزان شاعر و نویسنده که برای ما اشعار و قصه‌های فارسی می‌نویسند تقاضا داریم از این پس آثار خود را مستقیماً برای مسئولان نشریه جدید و وزین گیلان زمین ارسال نمایند. ضمناً به اطلاع علاقمندان «گیلان زمین» می‌رسانیم که مسئولان آن همه هفته روزهای چهارشنبه ساعت ۵ الی ۸ بعد از ظهر در دفتر گیله‌وا با خوانندگان خود دیدار خواهند داشت

نشانی: رشت، صندوق پستی ۳۳۸۷ - ۴۱۶۳۵

- ۳- با یونگ و هسه (ترجمه)، فردوس، چاپ سوم، ۱۳۷۳
- ۴- سیر ریاضی، آشتیانی، ۱۳۶۳
- ۵- وزن‌های یائیزی خواب (مجموعه شعر)، آشتیانی، ۱۳۶۳
- ۶- آشنائی با عروض و قافیه، فردوس، چاپ دهم، ۱۳۷۳
- ۷- فرهنگ تلمیحات، فردوس، چاپ چهارم، ۱۳۷۳
- ۸- گزیده غزلیات مولوی، علمی، چاپ چهارم، ۱۳۷۳
- ۹- ال‌الا (ترجمه)، فردوس، ۱۳۶۸
- ۱۰- نگاهی تازه به بدیع، فردوس، چاپ ششم، ۱۳۷۳
- ۱۱- انواع ادبی، فردوس، چاپ دوم، ۱۳۷۳
- ۱۲- آینه (مجموعه داستان)، نوید، شیراز، ۱۳۷۰
- ۱۳- چهل شعر (مجموعه شعر)، ویسمن، ۱۳۷۰
- ۱۴- نگاهی به سپهری، مروارید، چاپ پنجم، ۱۳۷۳
- ۱۵- بیان، فردوس، چاپ چهارم، ۱۳۷۳
- ۱۶- ای. ای. کمینگر و شعرهای از او، فردوس، ۱۳۷۱
- ۱۷- داستان یک روح (شرح و متن بوفکور)، فردوس، ۱۳۷۲
- ۱۸- سبک‌شناسی شعر، دانشگاه پیام‌نور، ۱۳۷۲
- ۱۹- گزیده منطق‌التلوی، نشر قطره، ۱۳۷۳
- ۲۰- کلیات سبک‌شناسی، فردوس، چاپ دوم، ۱۳۷۳
- ۲۱- گزیده غزلیات مولوی، نشر قطره، ۱۳۷۲
- ۲۲- نگاهی به فروغ فرخزاد، مروارید، ۱۳۷۲
- ۲۳- سیروس در اعماق، فردوس، ۱۳۷۳ (مجموعه داستان)
- ۲۴- الحجج فی معاییر اشعارالحجج، شمس قیس رازی، به کوشش سیروس شمیسا، فردوس، ۱۳۷۳
- ۲۵- دستور پنج استاد، فردوس، ۱۳۷۳
- ۲۶- معانی، میرزا، چاپ دوم، ۱۳۷۳

گیله‌وا

مضاحبه آقای دکتر شمیسا با گیله‌وا که به مدد دوست نویسنده بسیار عزیز و ارستادم فرامرکز طالقانی در تهران صورت گرفت و اشارتی که ایشان در متن مضاحبه داشتند مرا به یاد خاطره‌ای از دوران نوجوانی‌ام انداخت. زمانی که در یک کلاس و اغلب پشت بک میز می‌نشستم. او از نیما و شاملو می‌خواند و من از گیلان و میرزا می‌گفتم. مهندس رضا ملک‌زاده مترجم کتابهای کریمشاورتی هم با ما بود و یک هم‌کلاسی دیگر که اسمش را به یاد ندارم اما نمره انشایش همیشه ۲۰ بود.

آن وقت‌ها هرگز فکر نمی‌کردیم حداقل ۳۰ سال بعد من روزنامه‌نگار باشم و از سر عشقی که به زبان گیلکی دارم از کارهای ذوقی دیگرم دست بکشم و ماهنامه‌ای راه بیاندازم و او هم ادیب‌سرشناسی بشود و از سر عشقی که به زبان فارسی دارد مدرس کلاسهای ادبیات فارسی دانشگاهها، هر چند همان وقت‌ها هم در وجود هر دوی ما - که گوشه‌گیر و کم‌گوی و پرخواب بودیم - کم و بیش رگه‌هایی از کار امروزمان نقش بسته بود و هر دو در همان ماهنامه شاهپور که استاد اشاره داشت قلم می‌زدیم و... بگذریم که دوران خوبی داشتیم، محیطی به شدت فرهنگی و شاعرانه و نسبتاً مرفه و خوش بود.

اینک خوشحالم دوست دیرینم با همه امساک که در گفتگو و مضاحبه با مسطوبات دارد، بخاطر دوستی‌های گذشته به پرش گیله‌وا پاسخ داده است. و بیشتر خوشحال از این که علی‌رغم تصوری که در مخیله برخی عزیزان نقش بسته و می‌پندارند نظرات مخالف در گیله‌وا انعکاس نمی‌یابد، عین نظرات ایشان را که درست جبهتی مغایر حرکت گیله‌وا است انعکاس داده‌ایم. بیشتر از آن رو که جامعه فرهنگی

پیوند پایدار شعر و موسیقی تبری

آمیزش سروده‌های تبری با موسیقی، آمیزشی سنتی و پایدار است؛ سنتی که به دیرینه تاریخ باز می‌گردد. پیش از اسلام در ایران شعر جزئی جدایی ناپذیر از موسیقی به شمار می‌آمده، هنری مستقل نبود. عباس اقبال با تکیه بر اظهار جرجی زیدان بر این باور است که «شعر» معرب «شیر» عبری است و شیر در عبری به معنای سرود و آواز است و از مصدر شور گرفته شده است. به گمان او واژه «شور» در فارسی که نام مجموعه‌ای از آوازه‌ها [دستگاهی در موسیقی سنتی] است در عصر ساسانی به زبان فارسی افزوده شده است.^۱

در مازندران دوگونه سرود «تبری» و «ترانه» وجود دارد که نخستین آن دارای ۱۲ هجا و دومی دارای ۱۱ هجاست. وزن هیچ کدام با وزن عروضی سازگار نیست، مگر با کشتش و امتداد برخی پایه‌ها در مصراعها. «تبری» همان است که اکنون آن را «امیری» می‌نامند؛ «ترانه» دویتی‌هایی است که در آواز «کتولی» (ایلی جان) یا دیگر آوازهای مازندرانی به کار می‌رود. سرودهای دیگری هم وجود دارد که با این دوگونه سرود تفاوت دارد؛ مثل سرودهای معروف به سوت (سرود) که در ستایش با سوگ نامداران به کار می‌رود و وزنی متغیر دارد و یا «نوروزخونی» که ۸ هجا دارد و غیره...^۲

تقسیم هر کدام از سرودها به هجاهای معین، به معنای تأکید بر هجایی بودن آنها نیست؛ واقعیت این است که آنها به همین تعداد هجایی که برشمردیم، تقسیم می‌شوند، اما نقش تعیین کننده با موسیقی است. سروده‌های تبری میراث‌دار شعر دوران پیش از اسلام است. دکتر شفیعی کدکنی می‌نویسد: «... گویا ایرانیها تصویری از شعر جز در شکل سرود و ترانه و... انواعی که فقط با آواز خوانده می‌شود و در کلمات در مواردی کشیده می‌شود نداشته‌اند. یعنی در ایران «شعر سرودن» مفهوم داشته نه «شعر گفتن».^۳

این تصور تا اکنون در سروده‌های تبری پیداست. در این زمینه معیار ما سروده‌هایی است که مردم در آواز «امیری»، «کتولی» و غیره می‌خوانند و سروده‌هایی که در «کنزالاسرار مازندرانی» آمده

است. در این گونه سروده‌ها قاعده عروض رعایت نشده است؛ مصراع‌های هجای نخست پایه آن با سه هجخوان و یک واکه بلند و مصراع‌های دیگر هجای نخست آن با یک هجخوان و یک واکه کوتاه آغاز می‌شود، اما تعداد هجای هر دو مصراع یکی است؛ چیزی که در عروض فارسی وجود ندارد:

ترانه:
نماشون سرا یه و نگه و نگه

چهار بیدار دشونه صدای زنگه
کمین چار بیدار ره برار بهیرم
دملمدم خور شه یار بهیرم

تبری (امیری)

امیر گنه دست فلک وایی وایی

نه آخرت کار هکزدمه نه دنیا پی
دار زرد زنگسه پاییز مایی
خال تک بندمه انتظار مه وایی^۴

دکتر گامیار در همین زمینه می‌نویسد: «... شعر فارسی پیش از اسلام همراه و تابع موسیقی بوده است و در نتیجه... به ضرورت آهنگ گاه مصوت بلند کوتاه می‌شود و یا مصوت کوتاه بلند».^۵ بدین گونه سروده‌های تبری دارای هجایی معین هستند و چون از موسیقی پیروی می‌کنند با «تکیه» بر هجا و «کشتش» آن، اختلاف «پایه»‌های هر مصراع در تعداد «هجخوان» و نوع «واکه» هر هجا از بین می‌رود.

زیبایی سروده‌های تبری در زیبایی نغمه‌های موسیقی پنهان است. شعری که پیرو موسیقی باشد، خود مجال بروز در لباس خود ندارد؛ در اینجا شعر، واگوی زبان موسیقی است و از این چهارچوب فراتر نمی‌رود. آن صور خیال و زیبایی شناسی ادبی شعر فارسی در شعر تبری نیست. شعر فارسی از آغاز استقلال خود از موسیقی، عرصه‌های تازه‌ی زبانی را کشف کرده - جدا از چیرگی موسیقی - آزادانه به پیشرفتهایی چشمگیر دست یافت. شعر فارسی پناهگاه موسیقی بازمانده کهن ایرانی است؛ در شعر فارسی، موسیقی خود را با زبان شعر بیان می‌کند. و در شعر تبری، شعر، خود را با زبان موسیقی نشان می‌دهد.

ما شاعرانی بزرگ چون مسته مرد (سده چهارم)، قطب رویانی (سده هفتم)، میر عبدالعظیم مرعشی (سده نهم) و امیر پازواری (که نام دارد و نشان ندارد) داشتیم، اما شعرهایی اندک از آنها به جای مانده است. تنها مجموعه‌ای که اکنون در دست است، شعرهایی است منسوب به امیر پازواری. این شعرها، زبان و زمان دوره‌ها و سراینندگان گوناگون را نشان می‌دهد. اگر بنیاد را بر همین مجموعه، به عنوان چکیده شعر شاعران تبری گوی بگذاریم به افق محدود آن پی می‌بریم. ما هنوز، باید دوره پیش از رودکی را تکرار کنیم.

همه تلاش و تجربه کسانی که در سرزمین بزرگ ایران زندگی می‌کردند، در جهت پیشرفت زبان و شعر فارسی گذشت. پس از صفویه بسیاری از شاعران مازندرانی به فارسی سرودند و از سر آمدان آن شدند. واقعیت این است که زبان فارسی، دیگر زبان دری قومی یا منطقه‌ای مثل خراسان نیست، زبان ملی همه مردم ایران است. ذهن و زبان همه مردم ایران از جمله مازندران در تحول و تکامل زبان و شعر فارسی نقش دارد.

قائم‌شهر - بهمن ماه ۷۳

- ۱- تک: کدکستین و عباس اقبال، شعر و موسیقی در ایران، چاپ اول، خنرو فرهنگ ص ۲۰-۱۹.
- ۲- درباره نام آوارها، نگاه کنید به مقاله نگارنده با نام ادبیات شفاهی، در لغترو مازندران ۱، ۱۳۷.
- ۳- دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، موسیقی شعر، چاپ دوم، انتشارات آگاه، ۱۳۶۸، ص ۴۸۴
- ۴- برگردان ترانه: هنگام غروب است و آوای من جارست چاروادار راضی است و آواز زنگ می‌آید
کدام چاروادار را برادر بخوانم
تا خواره از یارم از او پرسش کنم
برگردان تبری: امیر می‌گوید از دست فلک وای وای
نه برای آخرت کاری کردم نه برای این دنیا
مثل برگ زرد درخت پاییزی خستم
بژنگ شاخه به انتظار باد نشستام
- ۵- دکتر تقی وحیدیان کامیار، بررسی منشاء وزن شعر فارسی، انتشارات لئوس رضوی، ۱۳۷۰، ص ۷۷.

(ادامه دارد)

چهار شاعر نوگرا

محمد بشرا

سنت ستیزی سنت‌گرا

واگون دره

واگون درّه،
 واگون درّه،
 بیرون باور چه درچه تی سره.
 زمین کرا نفس کشه،
 هوا، خوگرگره مره،
 درختانه دپرکانه.
 مگر نیدینی وارشه،
 مگر نتانی بیشتاوی
 نره تورنگه نالشه،
 کوکوتی تی غریب خوانه،
 گونجه گاوه ناره، دامونه میان.
 بهار آمو ندره، ویری.

* * *

بیدین چوطو،
 فاکش فاکش، چی چی نی سرچینه بره،
 کومانه چاشه جیر.

آیه، اویه

نیشینه داره شاخه سر خوانه:
 چیری میری، چیری میری،
 ویری، ویری،
 تی تی بوکوده آشتالو،
 سیا بهاره پوشته بشکنه.
 واکوده غومچه،

پامچال و بنفشه،

در این مختصر، به شعرِ نوی گیلکی پرداخته می‌شود. به شعر شاعرانی که در کارِ شعر و نوآوری در حوزه شعر نو پی‌گیر بوده و به فضا و زبانی مخصوص و منحصر به خود دست یافته‌اند. البته شاعران مطرح و پُرآوازه دیگری نیز در حوزه شعر نو هستند که در این گزینش غایب‌اند هم‌چون کریم مولا وردیخانی با شعر زیبا و ماندگار «کولی‌خور دِ کولی‌یانه نیگیره»^(۱). اما این گروه از شاعران، با وجود ارائه نمونه‌هایی در خور و ارزشمند، در کارِ نوآوری و سرایش شعر نو، پی‌گیر نبوده و نیروی خود را صرف فرم‌های کلاسیک نموده‌اند.

شعر گیلکی از نظر کمی و کیفی در همین دوره مورد بحث (گرایش به شعر نو)، دوره دیگری را نیز شامل می‌گردد. و این به عدم استفاده از ظرفیت‌های قالب‌های دیگر شعری در زمان خود باز می‌گردد. در این میان، گرایش به منظومه بیش از غزل است و، جدای از غزل‌سرایان پی‌گیر و فرزانه‌ای چون فریدون نوزاد، شاخص‌های منظومه‌سرایی اساتیدی چون محمود پاینده لنگرودی، شیون فومنی، حسن علی محمودی و محمدولی مظفری کجیدی می‌باشند.

در این دوره و در تداوم حرکت شعر نو، شاعران برجسته‌ای در «هشاشعر» چهره برکشیدند و آثاری ماندگار خلق نمودند مانند محمد دریائی لنگرودی و... که به دلیل زمان کوتاه ارائه هشاشعر، از پرداخت مستقل آن در این نوشته اجتناب می‌گردد.

اما آنچه باز، مورد نظر این نوشته نیست: نقد و بررسی شعری شاعران حاضر در این مقال است. این بررسی، مجال دیگری و امکانات و دانشی وسیع‌تر می‌طلبد. در این فرصت اندک درباره شعرهایی چون «واگون دره» یا «تره قسم بوخوردیم» و... چه می‌توان نوشت! «گدا بهاره پمه تومه امرا پورا کون»

(gadâ bahâr6 pem6 tum6 amrâ purâ kun)

شعرهایی که از تصاویر و تمثیل‌هایی زیبا بهره‌مندند؛ نگاه کنید: «بهاره کورکی وارشه مرا / کرا خو گیسانه شوره!»

(bahâr6 korki vâraš6 marâ / karâ xu gisân6 šure!)

شعرهایی که از ویژگی بارز آنها، زبانی تلطیف شده و اندیشه‌ای نیرومند است بی‌آن‌که، به مشکل نظم و قصه‌پردازی گرفتار آیند! باری در این مجال اندک، به کلیت شعر چهار شاعر نوآور گیلکی سرا و فضایی که در آن تنفس می‌کنند نظری می‌افکنیم و بدین بهانه، به بازخوانی شعرهایی از این شاعران می‌پردازیم.

کراچی

هه، هه آهه، آهه.
لافتد و چوب ای دس،
اویته دسه مره،
کاوول دومه داره.
تومان بره بزه

تا پا دچم بوجر.
پایان جه چول سیا،
دیم، آفتابه جه.
کاشتاندره بجار،
دونبال دکفته کار.

* * *

صبه سره بهار،
تازه شوروم به کفت.
سوسوزنه علف،
جه مرخه یه آیاز.

«جنگل داره اوخان

بولبول زنه هوزار»

آفتاب بوجر آیه،

تا توسه داره سر.

سایه کوتا وابه

روشنه به چپر.

گاوان به ایشکله،

زا کان، به تومبجار.

کیشکان به صاراتان

سا کوده دس اسیر.

آلوچه دار داره

گول تره خاله سر

همرنکه تازه شیر.

کورکی آهو زنه

جه باغ کوتامه ور:

هو، هو

او هو، او هو

قیله ناهار بامو.

* * *

ورزا ایسه جه کار،

لافتد بی جیر کفه،

زمان است دست یافته.^(۲) به واقع بشرا، به بازسازی فضای شعر خود با مصالحی مناسب کار و شرایط دوره، پرداخته و تصویر شعر خود را صیقل زده است. شاعر در حد فاصلی سنت و تجدید به کار شعر، ادامه می دهد. او، چنانچه بی ربط نباشد، سنت ستیزی سنت گراست! سنت گرایی به شعر او اصالت و ریشه می دهد و سنت ستیزی بدان تعالی و تازگی!

بشرا در اجتناب خود از گرایش به تجرد در شعر (تجرد به هر شکلی: عاشقانه و عارفانه و...) و به دلیل نوع پرداخت به شعر، به شعری زبر و خشن دست می یابد... خشونت در شعر مدرن او، وقتی به ایجازی محسوس می رسد، به نرمی و لطافت می گراید... بشرا با شعر خود، فراز و فرود زندگی مردم گیلان - به ویژه زندگی شالی کاران - را در سالها و دهه های پس از اصلاحات ارضی ثبت نموده است. شعر محمد بشرا، بازنویسی مردم شناسانه تحولات پس از فرم ارضی در قواره شعر است.

بشرا در به کارگیری صحیح و فنی از زبان و مفردات و ترکیبات آن، و گاهی ترکیب سازی نیز، جدیت نشان می دهد. اما مشکل عمده شعر بشرا در این راستا، پافشاری بیش از حد شاعر در استفاده و به کارگیری از رازگان و اصطلاحات مهجور و خشن است. گاهی این واژگان در ساختار شعر، بی جا و تصنع می نمایند و اصرار و درگیری بشرا در این میان، به شعر او لطمه می زند.

شاعر بزرگ در پی دل مشغولی های مردم شناسی و فرهنگ عامه، تحت تأثیر آن در آثار خلاقه و آفرینشی خود است. این تأثیر در ساخت و پرداخت و جهت گیری شعر امروز بشرا، بارزتر است.^(۳)

اوج و فرود شعر بشرا، در تحولات سه دهه شعر نومی شاعر نهفته است و تداوم آن در تحول عمیق شعر امروز او.

توضیحات

۱- شعر گیلکی گالسی و به طور مشخص شعر دکتر سید مجتبی روحانی (م. مندرج) نیز، به دلیل عدم آشنایی لازم نگارنده با این لهجه از زبان گیلکی، از محور بحث خارج شده است.

۲- و به همان دلیل گوارکرد در فضای شعر نو، گاهی در هسانرهای آغازین خود از ایجاز هسانر فاصله می گیرد.

۳- محمد بشرا و بسیاری از شاعران گیلکی سرا، تحت تأثیر فولکلور گیلان در آثار خلاقه خود هستند. در فرصتی دیگر به این وجه از شعر بشرا و دیگر شاعران گیلکی سرا پرداخته می شود.



سی سال است که محمد بشرا، به گونه ای منطقی و شجاعانه در صدد تخریب سنتها و قواعد پذیرفته شده در شعر گیلکی برآمده است. تفاوت بارز بشرا با هم فکران او در این است که، او در تثبیت نوآوری و دستاورد متجددانه اش، پای بند و پی گیر و جدی است.

بشرا در این سی واندی سال، از نظر فرم و شکل ظاهر نیز در حال تجربه بوده است و در صدد تکامل و تحول در فرم شعری خود.

حرکت رو به جلو در تجارب سالهای مختلف شاعری بشرا، انعکاس یافته است مانند: «فهود» (مهر ۴۴)، «کراچی» (اردیبهشت ۴۶)، «واکون دره» (بهمن ۵۳)... و تجارب سالهای اخیر شاعر در فضای «هسانر».

بی شائبه شعر مدون بشرا، ادامه منطقی شعر گذشته خود اوست زیرا تصویر و تخیل، فضا و بومی گرایی هسانر این شاعر، دستاورد او در شعر نو است و او، در اینجا، به ایجازی که لازمه کار و شرایط

کاسه ایشکنه.
 نله گه دیل دِ گاچه کش به سر بامو.
 کوله کوله جه باغه ور
 بنفشه بو آیه.
 بهاره کورکی وارشه مره،
 کره خوگیسانه شوره.
 گيله کوران،

سیارشته دَوستیدی خوشانه پا موجه.
 * * *
 واکون دره،

واکون دره،
 بیرون باور جه درچه اییچه تی سره.
 سیاذغاله بویه کومه جه فیشان.
 چی فایده

تی نیشن و می نیشن مره،
 نه تی غمان،
 نه هیکسه جو خوفته گوده گوده غم
 دوانیبه.

ویری، ویری، تکان بوخور،
 زیمین کرا نفس کشه.
 بهاره سرصدا درختانه دپرکانه.
 نره تورنگ،

کوکوتی تی،
 گونجه گاب،
 کرا بهاره امّره پابه پا،
 خوشانه زندگه چا کونیدی.
 ویری،

تکان بوخور،
 دره واکون
 گدابهاره پمه، تومه امره پوره
 کون

زیمینه کاوله مره، بولو مره،
 دوواره جوره کون.
 دره واکون، دره واکون.

۳۰ بهمن ۵۳

ترجمه

در بگشا

در بگشای

در بگشا،

بیا از پنجره بیرون بنگر.

زمین از خواب خود

بیدار می‌گردد،

درختان را کند بیدار

هوا

با جنبش خود.

نمی‌بینی تو باران را؟

فریاد تدری نر،

نمی‌شنوی؟

غریب خوانی قمری و،

بانگ گوزن کوهی،

در جنگل.

بهار دیگری می‌آید از راه،

زجا برخیز.

* * *

بیا بنگر

چگونه کشمکش دارد،

برای بردن خاشاک

زیر دامنه

گنجشکی اینجا،

و در اینجا و

در آنجا

به روی شاخه‌ای تنها

نشیند

و می‌خواند:

«پرنده جان، پرنده جان»

زجا برخیز

زجا برخیز،

بیا بنگر هلو اینجا شکفته‌ست

که آن پشت بهاران تباهی را شکسته‌ست.

گل پامچال و

«کاسه ایشکنه»

وا کرده اند غنچه.

دل ورزا - گای نر -

زکنج دخمه‌اش

از اندوه بسیار

فراوان آید از

آن سوی باغ

بوی بنفشه.

و می‌شوید در اینجا

دختر زیبا - بهارگ -

گیسو در باران.

و دختر بیجان گیل

به پاهایشان

بستند

«سیاه رشته».

* * *

در بگشا

در بگشا،

کمی از پنجره بیرون بنگر.

زکومه دور کن بوی ذغالت را

چه بیهوده‌ست نشستن‌های ما

کز این نشستن‌ها

زغم‌های تو

و زغم‌های بسیار کسی،

درمان نخواهد شد.

بیا برخیز، بیا برخیز

به جنبش آ،

زمین بیدار می‌گردد.

بهار با جنبش دیگر

درختان را کند هشیار.

گوزن کوهی و

قراول و

قمری،

همه، همپای روزان بهاری

زندگی خود

می‌سازند دیگر بار.

بیا برخیز

حرکت کن

به جنبش آ

در بگشا

و دستان تھی این بهاران را

تو با سبزینه‌های شالی بسیار

کن سرشار

و دیگر بار

زمین را آشنائی ده

با گاوآهن و

کنج بیل.

در بگشا،

در بگشا.

۳۰ بهمن ۵۳

افسرده.

چوب گيله تان فوزه،
كاول دره به گيل،
بجاره مرزه ور،

تازه علفه سر،
سوفره مانه بی جیر،
مردای کرا خوره

چمپا پلايه سرد،
دسانه باقلا،
گونه آغوزه مغز،
ایتنه بته پیاز،
اشپله آمره،

ورزا کرا چره،
رامته تازه له.

* * *

آفتاب بوشو بی نیشته،
ولش گوماره پوشته.
ورزا جه پا دکفت،
مردای به رادکفت
رامته

رو به بست.

لافند و چوب ای دس
اویته دسه مره،

كاول داره به دوش.
مردای بوشو جه هوش.
مردای بوشو جه هوش.
اردیبهشت ۴۶

ترجمه Karāci

«هه، هه»

«هه، اهه»

به دستی چوب و

طناب

به دیگر دست

دسته خیش.

برکشیده پاچه‌های شلوارش

تا زانوان خویش.

پا - هر دو پا سیاه

در لابلای گیل،

چهره سیاه شده

در زیر آفتاب.

سرگرم شخم

در برنجزار
تاخیر افتاده در کار.

* * *

باغداد روز بهاری
که محو می شود مه،
در مهره‌های شبنم
درخشان است علفزار

«پژواک دارد جنگل
فریاد شادمانی - بلبل»

برمی آید خورشید
روی درخت توسکا.
کوتاه می شود سایه
روشن می گردد پرچین.
گاوها

پا بسته در چراگاه،
کودکان

مشغول در خزانه برنجزار.
جوجه‌ها

در بازگوشی توله‌سگ
به سرگیجه‌اند گرفتار.
شکوفه گوجه بنان
همرنگ شیر تازه‌ست.

دخترک

از کلبه شالیزار

می خوانند او به آواز:

«آهای! آهای!»

از راه رسید «قبیله‌نهار!»

* * *

از کاز ماندن گاو

رهاگشتن طناب

به گیل رفتن چوب

در گیل ماندن خیش

گستردن سفره بر مرز

- بر علف‌های تازه رسته -

مرد مشغول گشته:

با پلوی سرد چمپا

باقلائی خیسانده

مغزگردوی کهنه

پیاز و

خاویار شور.

گاو کاری

در راه باریکه شالیزار

سرگرم چراست.

* * *

در پشت بیشه تمشکی وحشی،

غروب کرده آفتاب.

خستگی گاو کاری،

حرکت مرد

از باریکه راه

به سوی سید کوچک.

طناب و

چوب گاورانی

به دستی

به دیگر دست

دسته خیش

گرفته بر دوش.

مرد، خسته و مدهوش

مرد، رفته از هوش.

هسا شعر

اوجوش،

او خان،

بهار

هچینه درجه دوسته داریمی.

بهار ۷۰

ترجمه:

جوشش،

پژواک،

بهار

بیهوده پنجره را بسته‌ایم.

خاک دوکود

جنگله چوم

چله امبسته

شوروم

آسمانا پستا کود

دارو خال

بال به بال

کس کسا ورخه دیهیدی تا بهار

زمستان ۷۰

ترجمه:

مه، غلیظ چله زمستان

در چشم جنگل

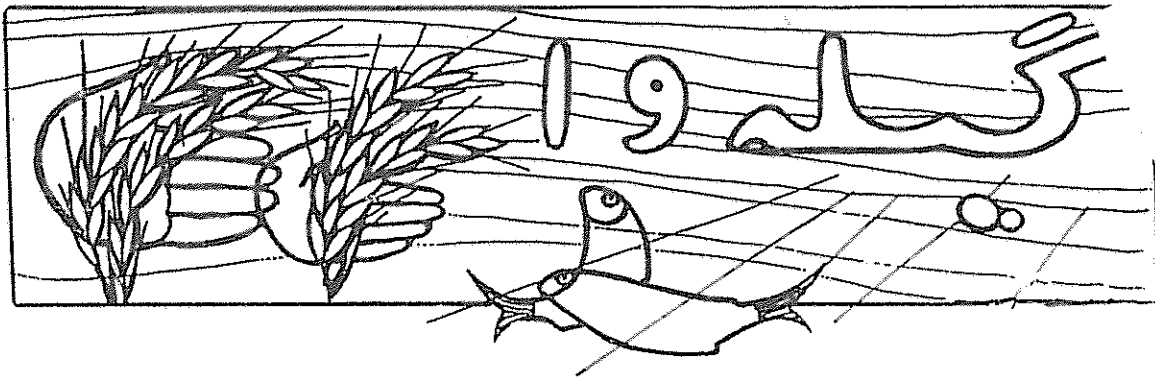
خاک ریخت و

سقف آسمان را فرود آورد

درخت و شاخه‌هایش

دست در دست

وعده می دهند به هم بهار را



چهارمی سال، تترج شوماه ۳۲ (اسپندار ما - نوروز ما)

فریدون نوزاد

واران

بوار واران!...

فیدری جه تشنگی، و کوده دهن دارم؟

کورشا بوسته می جگر،

خاله خاله بو می لب، ها رای کیشین وابوسته؟

اما هیکس، نیشناوسته می صدایا

چو تویی دوخادیمی خدایا

اوخدا...

می جان ذره، یواشه، کرا گیتاندره ول.

*

بوار واران!...

کی اگر تو نواری

می آ سبزه فرش بوکوده بجاران

کی دهه بوی بهشتا

سازه خلق سرنوشتا

می آ جوم جوم تاوؤد واهیمه انگیز گوماران

کی دهه بوی بهارا

همه ی نقش و نگارا

می آ داران تناور، کی داره نقل فراوان جه زمان

نقل جه کاسپی یو سومر، دیلم وگیل

نقل جه یونانی و تازی و مغولان سیادیل

خوشکاپه جه تشنگی

زنده کونه جهندما چوشم مقابیل

*

بوار واران!...

کی اگر تو نواری...

تو کی ثب دانی چی گم

هر تا ولکی کی تکان خوره جی باد

هر تا خالی کی نها خال سر آوره به یاد

هر تا ریزفورش که باد اقره

جا بجا به

هر ذره شوروم، کی ناخبر

اوخویسه به شهر و دشت و کویو جنگل...

امی تاریخ پرافتخارا فریاد زیندی

جه امی مردوم جانبازی کرا داد زیندی

*

بواز ای نم نم واران

آی همیشه خیر و برکت

همه نعمت، همه نعمت

کی اگر تو نواری

امی تاریخ درخشان، ترسمه لب دوده

دهنا جوفتا کونه، خورا جه گب تاوده

*

بواز ای مهر خدا نم نم واران

آ لطافت و صفایا

کی جه پاکی گیره سرچشمه،

دهی تو می هوایا

جه تو من همیشه سبزم

جه تو من نوگوفته رمزم

جه تو پاکم... جه تو پاکم... جه تو پاک...

رشت. خرداد ۱۳۶۴

آ بنفشه کی فوجه لشک لور مردوم پاجیر

خوشکاپه، خا کاپه، بر باد شه

آ گوماران همه نقش و نگار، سوجیدی، نابود

بیدی بیدی

آ بجاران، کی دهه زمردا سوسو...

زنده وئشه یو ده بود نوکونه

مردوم روزی به جیگفته.

ده آ داران تناور

نیگیدی نقل جه دارا و سکندر

نیگیدی، مردوم آزاده دیلم

چی بوکو دیدی به گوگمل

چو تویی دوشمن رایا و اوید!

*

کی اگر تو نواری

نتانه نسیم ویریزه

دواره جه باغ و جنگل

بزنه به دشت و صحرا

ویریزانه، بیله لپانا جه دریا

کی فوتورکه به کناران،

فورشان سینهی رو پهنا به

کف باوره به لب و فاش بگه راز زمانه

کی چی آرامش و سختی بیده گیلان

*

گیلان جان

شعر و آهنگ: سیدعلی زیباکناری

خواننده: سیدعلی زیباکناری

با یاد عزیزی در کلاسش، زنده یاد علی زیباکناری

گیلان تی دشت و صحرا سبزه زاره
 تی جنگل نر تورنگان گوماره
 تی همه جا بهاره
 تی سرزمین دیبه بوی بهشتا
 کیسه عاشق نبه تی کوه و دشتا
 تی لاجان و تی رشتا
 سبز نیلامانه تی نوم بیچاران
 تی دریا تی روخانان
 مرا پیله کوده تی سبزه دامان
 گیلان جان اوی گیلان جان
 خودا قوت بده تی چائی کارا
 تی او کوهان سرگالش برار
 تی او تالش برار
 الهی فونوسوجه تی بهاران
 تی باغ زیتون، تی آلوچه داران
 تی او نم نم باران
 سبز نیلامانه تی نوم بیچاران
 تی دریا تی روخانان
 مرا پیله کوده تی سبزه دامان
 گیلان جان اوی گیلان جان
 تی شالیزار پوره جه گیله مردان
 همه کارا درید تا گاجمه شوران
 تی کرجی کار سرگرم خو ویجینه
 تی پائیز گیله مرد دیل واسینه
 سبز نیلامانه تی نوم بیچاران
 تی دریا تی روخانان
 مرا پیله کوده تی سبزه دامان
 گیلان جان اوی گیلان جان
 می دیل تنگا به تی آب و هواره
 تی خزری باد و تی او دشت واره
 نشا جه تو دس اوسادن، ناخبرکی
 دیل کندن از تی سامان
 تی سر سبزی، تی بلگ و بار، می دیل خواست،
 می ناجیه گیلان جان

گیلان جان من تی وستی سینه چاکم
 خاطر خاییم، خاطر خای تی خاکم
 اگر دورم جی تو ان سرنوشته
 ایسام غربت ولی گیلان زا کم
 چالوس - علی نافی

گیلان جان مو آگه دنیا بموجم
 خوشینه یت یته می دیل بدوجم
 می نانجه تی جان تو، تی جانا قربان
 دم آخر بیم تی ور بسوجم
 قزوین - فریدون سلیمی آسیابر

جان زای

عزت الله زرنديان

وقتی آن صوب اذان مه گوش آیه
بخدا مه قهر دریا جوش آیه
کور شیطان گویه چادر فیگیرم
مه زاک نسام و نیشانا ویگیرم
هر سه تا اوردیک لنگا دَوَدَم
سوکولا، با سه تا اوردیک جَوَدَم
هشان پول مَره راه دکفم
آگه مه زاکا نیدام چاه دکفم!
ایتا کهنه چاه بیاقم دکفم
تا قیامت هويا راحت بکفم
مرداکم ترکمیه چیشو نیه
آدمی آره اوره بوشو نیه
نتانم خداره ایراد بیگیرم
آخدا مصلحتہ من بیمیرم
ریشه مرداکا، مرگ و میر دکفت
هن ایتا، زنده بو، هن مه گیر دکفت؟!
صدتا خاستگار بامو، مه پرندا
مرا مجبور ویگفت آن تحفه بد!!!
مه زاک دوری مرا پیرا کوده
دیل پریشان و زیمین گیرا کوده
گم تره هیچ هوس زاک نوکونه؟
خوگازا، بیرکاجینه، خنده کونه!!

خیلی وقت ده نازم نه خوره
بوشایی، خور، نیگفتی آمره
آبا جان، خیلی زما ت بوشایی
نه نه نامه بامو، نه تو بامائی
نیصفه هزار شبا، دپرکهم
لاشه مه جانا بیگفته پرکهم
مه گازان صدا خورن از پرکناش
سر جی موتکا ویگیرم بواش بواش
هن پالا فاندزم، هون پالادینم
هسا مه زاک ایسابو، ده نیدینم!
ها آلان، تو مه مَره گب بزایی
هتو تا دپرکسم ده بوشایی!؟
اروسه، مه چوما پم پم فوووه
ترسم آن زاک، مَره ده زاک نوپوهه
آی مه دیل پوره، مه دیل پوره مه دیل
فقط هون زاک مَره جوره مه دیل
* * *
باد، فتورکان بزه، در، ایچه واواس
سیفیدی میل بزه دریا، روزا باس
آگه مه روز سیایه بدانین
خسته بخت سوکولان ده نخانین!
آدم حوصله ده سر آوریسن
نکونو شما نی گم کرده دارین؟

هتو تا کارا بیدی، لکنده یه

آخدا، هَما مردا کم تِه بنده یه؟!

* * *

حَلا مِه صوب نمازا، بخانم

نماز سرجا، خدا را دُخانم

شایدم مِه آرزو بسر بایه

هَن یکی دو هفته مِه پسر بایه

ایتا کشکره دو تا صوب خانه

بسیخودی که نخانه، ایچی دانسه

آن دفا اَگر بامو مِه خانه وَر

مِه زاک عکسا زَنم مِه سینه سر

هر چی مِه دیل دره گم تا بدانه

دِه نایه مِه خانه ورجا بخانه!

مرا دیوانه کو دَن، خوش خَوران

شب به شب کورغوغو، روز، آن کشکران

ترا گم آی کشکره، آی کورغوغو

بوشو آن پیغام، مِه زاک بوگو:

آباجان، خیلی زمات بوشایی

نه تِه نامه بامو، نه تو بامائی!

* * *

اُو روز هُرگز مرا جا خطرا نوشو

خوسا کا دوسته بو، خاسته بوشو

خوسر و صورتا خوب بتاشته بو

خُوسیللا بنا بو، نتاشته بو،

دور بسبه مِه زاک جا، چشم نظر

مزه داشته اون ره بتاشته سر

دو سه روزی حَلا پائیز دِه دبو

آسمان خُو آخما اون روز فو چی بو

نمه وارش وارسه با سوج باد

مِه زاک خو شندره ساکا اوساد

آن نیمتته یقه بورسایو

آن جای پولیکان، دورسا بو!

بخدا قسم دِه من به تنگ بامام

إقده دِه پینیک بسام، پولیک وانام

آخدا مصلحته نانم چیه

آمِه زندگی که زندگی نیه

ای نفر داشتن جا، بترکِهه

ای نفر آشتائی بیپرکِهه

دو سه سالی هیچی تازه نیهابو

خو پاچه گالوشا تازه بیهابو

بورسه شلوار و گالوشا دوکود

سرسی، خو نیمتته خاکا فوکود

خوکوچی خاخورو خو پیرمره

ماچ ماچی بوکود بمانس مِه مره

آسا خوشکا باسیمو هر دو نفر

هیشکه جرأت ناره، نه مار نه پسر!

هَنی اون، خو لاغر خاش دَسا

ازگیری بوکود، بیگفت مِه چان پسا

آسا اون ماچ دهه، من گریه کونم

اروسه به مثل باران فوکونم

بوشو!! مِه دونه چوم سویا بَبرد

بوشو!! مِه قوت بازو با بَبرد!!

آی مِه دیل پوره، مِه دیل پوره، مِه دیل

فقط اُون زاک مَزه جوره مِه دیل

دِه مِه هوش و مِه حواس پردا باسه

مِه دس و دیل، جی همه سردا باسه

إفسده دِه مِه چوما هَن را بنامه

شب، مِه ورجا، مِه زاک جا بنامه

که اَگر مِه زاک بایه صوادمه

مِه دیل سر، بنهه خو قدمه

تا آلان نه کاغذی، نه خَوری

دِه نه ماری بمانس نه پسری!

ولی باز چوم انتظارم جان زای

هَنی من، هنوز، تِه مارم جان زای

ولی باز، چوم انتظارم جان زای

هَنی من، هنوز، تِه مارم جان زای

خرداد ۷۴ - ظاهر توراب

عطا گونه من تخته سنگ کومه
تنش بزه هیمة هستمه الومه
وارش بزه هوامه، پاک و تازه
کوه سر و نوشه های بومه
* * *

عطا گونه بیابون تا بیابون
بوارسته هوا جن برف و بارون
برو آهو بویم صحرا به صحرا
برو آلو بویم ایون به ایون

عطاء الله فریدونی

«مرا نیگا کونه»

کورا بوشو کی هیچکی ده اونا صفت نده
چی بو کی هیچکی ده اونا نیده
*

هیزار تا گول وارستی تا خورا تکان دائی
هیزار تا سوبه سورخ سب پورا بوئی
ای دسته گول تا کی چئی، خدا...
قرآن خوانی اون مره تمام مرزانا شوئی
بیج گوشه و ورز آموئی
*

بنفشانا خو سینه آمره شیر بدا
هیزار وار اون بیگیت گولا خوشادا
خو خندانان روخان آوادا
خو گریانا جیگابدا
کورا بوشو، چی بو؟
*

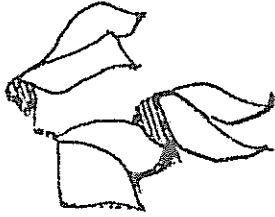
هیزار وار اون می تام جا دوارسه
هیزار وار اون فیویخته تال کتام جا دوارسه
خیاله آانه
مرا دینه
خودست اینه ایشکنه
خو گیسه وا کونه
خو چشم گوشه قاش کشه
خو ابرو و چینه
مرا نیگا کونه
مرا نیگا کونه

خرداد ۷۴ - غلامحسن عظیمی

نویسه: soba «نوعی سبد که با ترکهای چوب باشد»



نسیمِ نرمِ آواز



عَلَمَ ماتم، قَلَمَ هم نم بیگفته
 بزه بی وختی چم پرچم بیگفته
 پریشانی مگر سنگین کوه بو
 زمین لرزه بیده همدم بیگفته
 کویا کرده نسیمِ نرمِ آواز
 جه لالایی گومانم نم بیگفته
 توفنگداران جا ترسه پرنده
 دانه باروت جا چی زم بیگفته
 اگر شقه جی سرسبزی سق دار
 خرم آزادی یا خو چم بیگفته
 بیشیم تا سبز شمشادا واپرسیم
 چره خو گردنا محکم بیگفته
 قور جی ناجه تی شعرا «شواله»
 هوا ماتم، قلم هم غم بیگفته

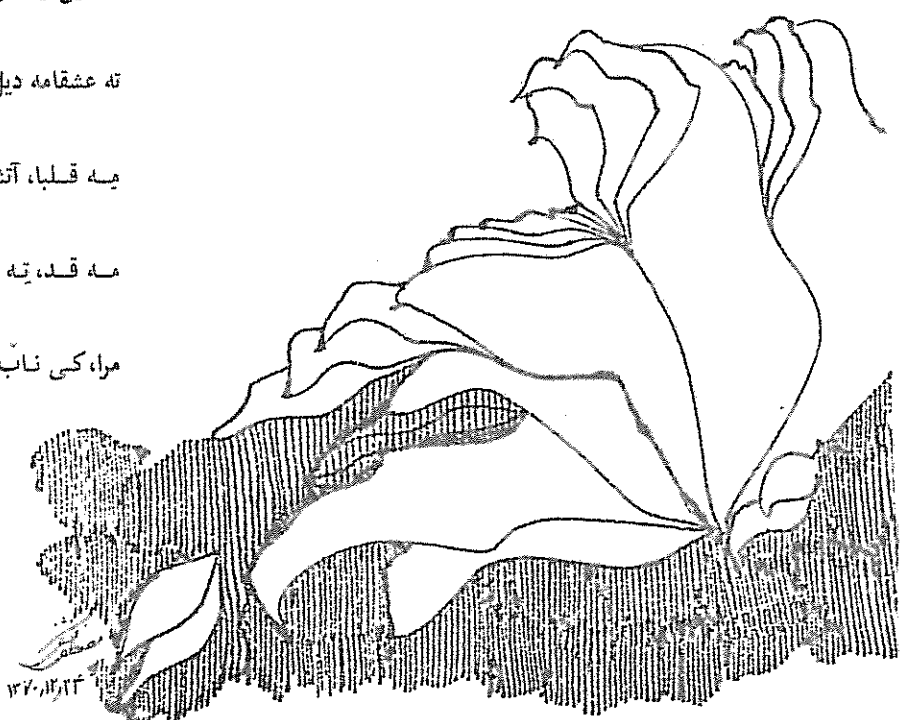
۷/۳/۷۴- انزلی

غزل

جعفر بخشزاد محمودی

گیرینجی مو، چره مه آبرویا لا بگدی
 مرا به اون چمان غمزه مبتلا بگدی
 مرا جه غرضه شهیدا گدی، بدین کی چتو
 مه سینه‌یا، مویچیک آمره کر بلا بگدی
 همیشه من ته ره، خوشبختی آرزو گدی
 تو بیوفایی‌یا، مه جان ره بلا بگدی
 مه دیل ای تا کوچی لک ناشته، صاف آینه بو
 تی مو قسم تو اونا تار و بی جلا بگدی
 ته عشق‌مه دیل صدقه جا، جیگا بدا بوم
 مه عاشقی و جنونا تو برملا بگدی
 مه قلبا، آتشاره، ته حیا نزه، سیا چم
 کی مه رقیب ره وشتن به دسکلا بگدی
 مه قد، ته سرو روانا مانستن دیک بو
 بیا بدین، کی چی جوهره اونا دولا بگدی
 مرا، کی ناب طلا بوم، پرس متلا گدی
 پرس متلا، به ته کیمیا طلا بگدی

گیرینجی مو = مجتد مو، مو نرفری
 حیانه = بی‌نرم وشتن = رقت
 دیک = راست، بدون خمیدگی
 مویچیک = مؤه دیل صدقه = فلسفی سینه
 دسکلا = کف زدن‌های آهنگین
 پرس متال = هر چیز بی ارزش



۳۳/۲۲/۷۴

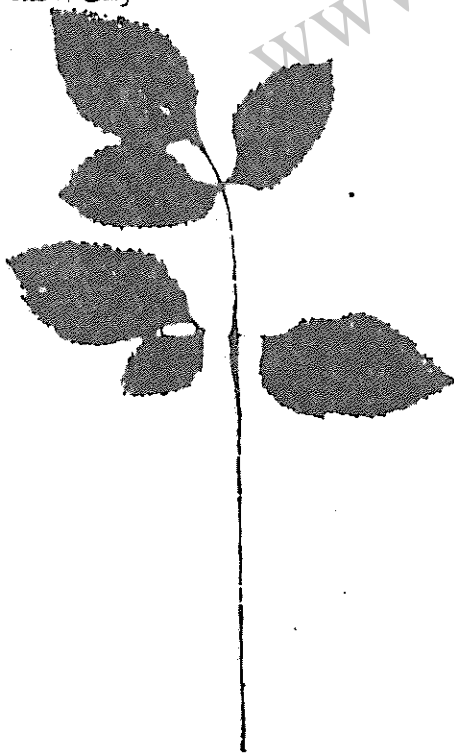
من ای طرف، یار ای طرف
چی با بیه کار، ای طرف
سر ای طرف، دار ای طرف
آسیم خاردار ای طرف

هسا با رایا فاندرم
بوشو بیا یا فاندرم
برف هوایا فاندرم
تی جای پایا فاندرم

سنگم نیگه چی با کودن
درد دیلا تا واکودن
یا شون ترا پیدا کودن
جنگل خوسی احیاء کودن

سنگ صبور جه دورتا
غرقا بو آبی نورتا
غم بزه خو شیپورتا
بشکست سنگ صبورتا

رشت / اسفند ۷۳



پرواکودن، پرواکودن
ترک شهر و ماواکودن
فرسخ به فرسخ راکودن
پا زخم جا جیجاکودن

یا زئن دیلا دریاکودن
سنگ غما، پیداکودن
تی غصه واگویاکودن
«تو یا بترک، من یا» کودن

به یاد باور او سالانا
او قولانا، قرارانا
او گوشه‌نا، کنارانا
او گریه‌نا، او خنده‌نا

باغ سالار، درختانا
سبزه بدر، پسیخانا
کولی‌گیری و رودخانا
مرداب کولان، غازیانا

او سبزه میدان، نرده‌نا
میتینگ جا، زناکانا
سرخ فوکول، مرداکانا
باتوم خوری و زندانا

زمانه‌یم چیکار بوکود
تمام گولانا خار بوکود
اوسال بهار، کی قار بوکود؟
عروس بوبو، ویار بوکود!

ترا بیدم، زای به کشه
یار ده نگو، بگو گیشه
بیه غلام حبشه
هر کی که سربازی بشه!



محمود طیاری

سنگ صبور

عزیز «جکتاجی» ره

عجب عمری به سر بوشو
از تو چه بی خبر بوشو
آبی بامو از سر بوشو
ده پر بزه کوتر بوشو

ده با غما حاشاکودن
ای جور تی امره تاکودن
مهتاب شبان در واکودن
ایمروز آ باز فرداکودن

بئس بیدینم چی شاکودن
یارانشا رسواکودن
توشکه دکفته کارانا
با دست مگه شا واکودن

هش

۱

جنگل سایه گوت -

روحئون خئوندیگی -

شئو، ایشئوسن دانه.

ستاره -

هیشئو زآ

۲

دارون دس و پا میئن -

ولگ دسکلا

بادرخاصی

پائیز دیم -

بل زئنه.

۳

دس و گریاز -

غومچه فودره -

بیجار خاله

گیله مرد

واحب نیسه -

مست گاره.

(۱) سایه جنگل می گفت: آواز رو دخانه شب هنگام شبدنی است، ستاره، اشاره معنی دار پنهانی کرد.

(۲) میان دست و پای درختان، صدای گف زدن برگها، رقص باد، صورت پائیز شعله می کشد.

(۳) دست و پیل شخیزنی، غنچه می ریزد در گرت شالیزار، گیله مرد، مست کار است و عشیار نیست.

تهران - محمد دریایی لنگرودی

تال بنا بو، خو دیم پرا

خوشک چپر زونه سر

آهینی دیفار خورگوت:

کاش مرانی دیل داشتی

پیچک وحشی (باگلکهای سفید شیپوری) صورتش را بر زانوان دیوار چوبی نهاده بود، دیوار آهنی باخود گفت کاش منیم دلی داشتم.

قزوین - رمضان رحمتی

۱

ته رج پی

شه چش چش گیم ها کردمه

نفس مال، نفس مال

دنیائنه پی رج شمارمه

نا ته رج پیدا کیمه

نا شه چش

۲

بنی سر

آسمون عزا بیته

ایوون چاج

بی تبغو

ترو ترده ر پرنه

نه تا خال خو ناشی پر

م دوش دوش سر

خال گیرنه

(۱) به دنبال گامهایت، چشمهایم را گم کرده ام

نفس مال نفس مال، رج عالم را می شمارم

نه جای پای تو را پیدا می کنم، نه چشمان خود را.

(۲) صبحدم، آسمان عزا گرفتند / سقف ایوان بی تبغوی

کیو تران، گریه از پرچین می برد / دو پر خونین برشانه های من می نشیند.

نوشهر - جلیل قیصری

ته رج دمتن

دشت و کو

نارنه میر

- جیری و جوری -

شیکا آگه تو و بی

ز مسن شوی ورگ منیمه

به دنبال تو آمدن، دشت و کوه نثار دبرای من - فرود و فراز -

آهو اگر تو باشی، گرگ شب زمستانی منم.

نوشهر - موسی قمی اولی





شاپه

مجید دانش آراسته، اینا جه گیلان و اجامو داستان نویسانی ایسه کی سالان ساله اون خورم نقلانا خانیمی و لذت بریمی. مجید، نه خالی گیلان من، بلکی ایران من نی شناسیدی. نویسنده بی ایسه دیمه نشین، وახب دارو سربجیر. تا هسا ا کتابان جه اون منتشر بوست: نسیمی در کویر، روز جهانی پارک شهر و زیاده دانی. ائی حضورا گیله و میان به فال نیک گیریم چره کی مجید دانش آراسته بعد از محمود طیار، دومین نویسنده فارسی نویس و صاحب کتابی ایسه کی به خو ماری زبان - گیلکی - وفادار بمانست و خو اولین گیلکی داستانا تجربه بوکود. هه داستانانیدی کی امی ادبیات مکتوبیا رقم زیندی

«شاپه»!

واگردستی و ادا بیرون آوردی. اگر دوباره دوخاده بید:

شاپه! شاپه!

یه محل نوکودی. معلوم نوبوکی آنا ما اون رو بنا بو. ولی حتمن آ نام زندگی جا اون روبمانست.

از اون زندگی کسی و اخبر نوبو. آتو کی گید، دیل به دیل و راه داشتی بی، اونم کسی یا نشناختی.

هرتا محل کی ایسای، او محل مردم گوفتیدی کی شاپه ک سرکله تازه آمحله من پیدا بو بوسته. ولی اون ریفتان کی سک و پیچا بید، دیر زما ت اونا شناختید.

شاپه، هر جگا پیش بامویی غذا فاگفتی، بعد از ان کی خوشکما سیرا کودی، باخی یا خو ریفتانا فادایی. بازون آدم با ادب و سرشناسی بوستی، سک گردنا لافتد دوستی و خو دومبال فاکشه بی. احالت من دوس داشتی اجتماع دورون بیسه.

بازار شویی شیرینی فروشی جلو ایسای. بعد شیرینی یان مره گب زی، از را دواران خاستی اون ره شیرینی فاگیرید. ویرین شیرینی یانا نشان دایی و گوفتی:

جه اوشان خایم.

وختی دبی هی کس محل نوکونه، سگا را دوارانا نشان دایی و گوفتی:

از وختی کی چوم واکود ایتا ریفق نی اونی امره بو دنیا بامو. کوچیکانی ایگانه ریفق ناما ناستی. پیله کی بوسته اونا بشناخت. آ ریفق نام نداری و ویشتایی بوکی اون سایه مانستان جه اون جودا نوبوستی.

روزان و شبان سیل سرگردان کوچه پس کوچان قدم زی. ظهر وخت هر جا نانوا بی بو ایسای و از کسان کی نان فاگفته بید، نان یاقا گفیتی. ویشتر کسان اونی امره شوخی کودید. نانا اون نشان داید، اونا خوشان دومبال فاکشه بید. بازون گوفتید: بیا

سک مانستان کی پاتوک بخورده بی اوشان دومبال شویی، اوشان ره ادا بیرون آوردی. وختی دبی جه نان خبری نیه، ایسای و نانا فندرستی، شاید کی اونا دوخاید. بازون ای نفر دیگر دومبال کی نان داشتی شویی. بعضی وختان کی ویشتایی اونا زور آوردی، خانه یان درا زی، بعد ترس امره ایچه جه در دورا بوستی. در کی وازا بوستی، خو دسا توندا توند خودهان بردی، یعنی ویشتایم. چون زمانا نشناختی، بی وخت خانه یان درا زی. ان بوکی درا اونی رو وازا نکودید. اگر وازا کوده بید، و توراسته اونا فندرستید کی: آلان نهار وخت نیه.

اون هر تا کوچه محل کی خوبایا نایی، زاکان اونی دومبال را دکفتید و اونی ره سنگ تاودایدید. وختی کی زاکان خیلی اونا اذیت کودید، گوروختی.

خو اسما نانستی، اما وختی اونا دوخایدید:

جہ اوشان خایم۔
را دواران مسخرہ خندہ کودید و بی خیال از اونی ورشوید۔ شاپہ آبی
خیالی معنایا نفاستی۔ تعجب کودی کی چرہ اونی جوابا ندید۔ لا بود خو
دیل من فکر کودی کی چرہ اونا شیرینی فاندید؟

روزانی کی هوا سرد و وارشی بو، خوسیا وابوستہ پایانا، را دوارانا
نیشان دایی و گوفتی:
پاپو خایم۔

بعد فکر کودی کی کفشا با از کفشا فایگرہ، ان بو کی ہر جا کفشا
دیی، جولو شویی و گوفتی:
پاپو خایم۔

بعد ایسای کی کفشا اون رہ کفش بارہ۔
شاپہ زمانا نشناختی: نانستی صبح سر نیا مردوم مزاحم بوستن۔ وختی
کفشا تشر مرہ رو برو بوستی، و امانستی کی چرہ خایہ اونا از دوکان بیرون
تاودہ۔ ان بوکی ایسای و گوفتی:

ان ہمہ پاپو داری! ایتم مرا فاندی؟
کفشا وختی دیی حرف اونا حالی نیہ، جہ خو جا ویریشتی و گوفتی:
پاپو خای؟

شاپہ شادی مرہ گوفتی اہہ پاپو خایم۔
اوستا خو پیش بندا کنار زئی، بازون از خو پاجیر چکشا او سادی و
گوفتی: بیگیر، انم پاپو۔

چکشا ای جور تاودایی کی اونا نخورہ۔ شاپہ پا بہ گوروزنایی و از
خودش صدایانی بیرون آوردی کی لا بود آ معنی یا دایی:
اوستا کفشا چرہ خاستی مرا بزئہ؟

بعد از رادواران کی اون ور ردا بوستید جہ اوستا کفشا شکایت کودی
و گوفتی: اوستا خاستی مرا بزئہ۔ ایتم پاپو می رہ بیہین!
شاپہ ک دنیا دنیای فادان و فایگیر نوبو۔ دنیایی بو کی مرز نشناختی،

شاپہ نانستی کی خو زندگی سہماواسی اشغال جگایان من وامجہ۔ اویا وا
کفش بیاجہ۔ آجور حال و روز من بو کی شاپہ، گرما بوستن رہ، کوچان من
شلنگ تاودایی و آواز خاندی تا گرما بہ۔ آواز کی نہ، ای چی گوم گومہ
کودی کی خودشا حالی بو۔

تاوستان روزان، شاپہ زندگی بخترا بوستی۔ آفتاب اونا نیرو فادایی کی
شہرا خو پا جیری بنہ۔ خوشکما از بو بوخوستہ میوہن سیرا کودی، آسمان
پورستارہ جیر خوفتی۔ شاپہ تا وستانان محتاج نوبو۔ اگر اشغال جگا

جا کفش بیافتی بی، کفشا اوسادی فندرستی۔ بعد خو شانہ یا جور تاودایی
کی هوای بہ آگرمی کفش خایم چی بکونم؟ و کفشا تاودایی۔

شاپہ قانون روز مباد ای نانستی چہ۔ نانستی کی تاوستان پشت سر،
زمستان نہا۔ چونکی خو عالم میان ایسا بو۔ از اشغال جگا پارہ کاغذ انا جما
کودی و ایتم گوشہ نیستی۔ بازون دقت امرہ نشتا بو کاغذ انا صافا کودی۔

شاپہ عکس دومبال گردستی، سک و پیچا عکس امرہ گب زئی۔ خو دسا

کاغذ رو فاکشہ بی و احساس امرہ سک و پیچا زا کانا ناز دایی و خوسینہ سر
نایی۔ آ بازی اونی رہ شیرین بو۔ اگر ویشتایی نوبوستی بی نانستی چن ساعت
ہتو بازی بوکونہ۔

شاپہ رنگ وارنگ لیاس دو کودی۔ بہترہ بیگیم کی اونا رنگ وارنگ
لیاس دو کودید۔ بعضی وختان شاپہ ک دیبید کی نظامی لیاس دو کودہ
و ایتم تعلیمی بہ دس دارہ۔ بخاطر ان کی ایتم پیلہ نظامی نیشان بدہ، دوتا
تختہ بجای سردوشی اون شانہ رو دوختید و ایتم تاج و دو تا ستارہ اونی رو
نقاشی کودید۔۔۔

شاپہ خودراز قدمرہ اولیاسان من ایتم باقلا باغ مترس بو۔ بعضی
وختان اونا ایتم شاعر سرگردان مانستان چا کودید و اون دس عصا فادایید،
بوستین کولا اونی سر ناید، فوکلی بہ اون گردن دوستید کی آخر عاقبت ایتم
شاعرا مردومانیشان بدید۔

او روز شاپہ خو او لیاسا کی اون امرہ آمویی دو کود، پالتویی دو کودہ
داشتی کی اون پینیک پارگی از زلیخا ز خم جگرم ویشتر بو۔ پتویی خو سر
بیگفتہ بو کی وارن رہ سر پنا نوبو۔ دومبال جایی گردستی کی ایچہ فنق
بزئہ۔

ہوا سردبو، باد دمستی، وارن توندا توند وارستی۔ باد وارانا ہر طرف
دپا جانہ بی۔ تب من سوختن دبو۔ جہ اونی دماغ آب آمویی۔ اونی چومان
آتش گولولہ بو، خاستی از کاسہ بیرون بایہ۔ شاپہ بعد از شون و آمون زیاد
ایتم خراب خانہ پیدا بکود کی اونی دیوار کش ایچہ خوشک بو۔ روزنامہ یا
جہ خو پالتو جیب بیرون باورد و زمین رو واشاد۔ بعد پتو یا خو رو فاکشہ۔
شاپہ ہمہ کس آشنا بو۔ ہنہ واستی خو دسا گدایی رہ درازا کودی۔ اونی
دیل خاستی ایتم پیالہ چایی بوخورہ اما کی اونا پول فادایی؟ شاپہ واستی
ادا بیرون باوردہ بی، ولی حال و حوصلہ لودگیا ناشتی، چون کی تب جا
لرزستی۔ ناچار از خو جیب کاغذ یا کی مرغ عکس داشتی بیرون باورد۔ ایتم
پیالہ چایی وسی بخاند:

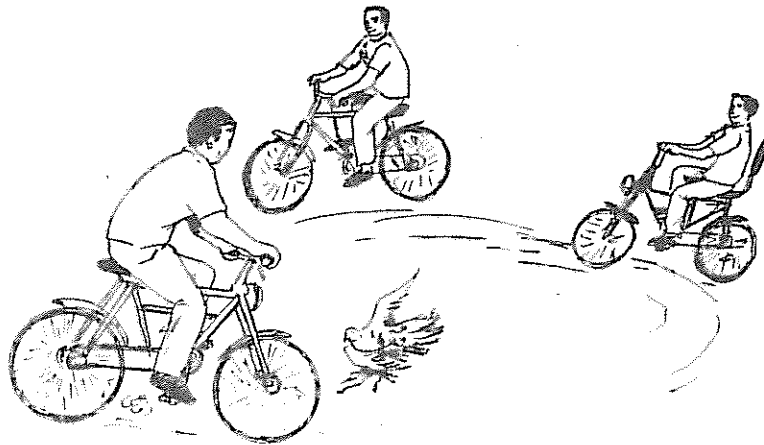
تی تی دانہ نخورده
آقا جان میمیر بوکودہ
من ہیچ کسا نارم

را دواران بی حوصلہ اون ور توندا توند دوارستید۔ بعضیانم مسخرہ
خندہ کودید۔ لا بود اوشان مسخرہ خندہ یان بہ آ معنی بو کی خوشا بہ حال
شاپہ کی سرمایا نفاستہ۔ اما شاپہ تبا فامستی و از زور تب اونی گازان کس بہ
کس خور دید و میثل کورہ سوختن دبو۔۔۔

شب آرام ہمہ جایا گیفتان دبو۔ شاپہ را دواران رہ خاندی:
تی تی دانہ نخورده

آقا جان میمیر بوکودہ
هیچ کسا نارم

واونی صدا کم کمہ تاریک شب من دیمیراستی، و شب اونا خو میان
فورستی۔



کبتری کبتری

هادی غلام دوست

کبتری گيج گيجي گود.

پسرای - چرم کاپشینی - چرخ جي کبتر دور زي. پيش شو؛ پس آمه. چرخ لاسيک جولو، کبترکه تيگ سر خورد. کبتری خو دور چرخس. اون سپه کاپشين اين چشم پيش «تيره ويري» گود.

پسرای چرخا کنار بنا. کبتر پيه فدا هوا جنور. کبتری کوچی زا کون موسون او هوا سر دس و په بزه، بکته اسفالته سر؛ بناء گوده خودش دور چرخسن. هی بچرخسه، بچرخسه تا آئی آروم پيه. چرم کاپشینی خو چرخا وپته، هنده اون جي چن دفاده کبتر دور بزه. هی اونا سر په سر بنا، يکده فاری بخاله يکچي اينا ياد بنا، هو چرخ سر جي. پيه [يا] چيک همره بکته لقد کبتر بزه. کبتری بکته ماشين جي که ديوار دم نابو. پسرای عين «واشی» بوشو کوچه مين گومايو.

او طرف چار راه جي زنگ صدا بنا. زا کون مدرسه جي تعطيل بئون. کبتری خو پرو بالا جبر بارده، بيچاره آدمون موسون، ماشين جبر پناه پيه بو. هوره ايسابو پرکس.

زا کون خيابونا پورا گود بئون. داد و شيونه جي ای طرف آماذبئون. دوته ريكای زا ک که ای طرف بمابون کبتر تدین. آئی اونا نياء گودن. يکته لقد اونا فدان. کبتری ماشين جبراجی بيرين بما. پياده رو مين سرگروندن يسا. يکده فاری پياده رو شولو غابو. کبتری جغلان پل پيه مين اسيرابو.

هر کس په جوری اون همره معامله گود. يکته لقد فده، يکته خنده گود و رذابو. يکته پيه چيک زي. يکته اونه گيت فده هوا. کبتری زا کون پل پيه مين که سيل موسون شوذبون، گيج ببويو. هی خو دور چرخس، چرخس عين «توخوری»! يکته زا ک اون گيتن به پيش بوشو. اوکته بئوته:

- ولش کن بيا بریم.

او، آئی اينانپاء بئوده بعدن راه دکتن.

- چرا نگذاشتی بگيرمش؟!.

هر دوته فارسی گب زن. لهجه داشتن. او که اون زولف خارجی چم بزه نابو بئوته:

- ولش کن مريضه.

- از کبوتر خوشت نمی آید؟

- چر، ولی ميل ندارم نگاه اش دارم.

- چرا؟

- خوب معلومه اولاً کيف می کنند دوماً ميکرب دارند.

- ميکرب؟!.

- آره، پدرم می گوید. اسب را هم دوست دارم اما مايل نيستم نگاهش

دارم. تو هم بهتره به اينها دست نزن، دردسر دارند.

- دردسر؟!.

- آره دردسر، پدرم می گوید.

کبتری بياده رومين فوجورده ايسابو. هرکس او را ره شو، فقط اونا

نياء گود. نه کسی اونا دس زي، نه خوشاده و نه هيچی.

يکده فاری چرم کاپشینی دو نفر همره پيدابو. سوته يی کبتر نزدیکا

بئون. چرم کاپشینی خو چرخ کرسی جي بوشو بياده رو مين، پيه چيک

همراه يواشی کبتر فدا خيابون سر، بعدن سوته يی اونا دورا گودن.

«هرکه افتاد باخته است»

«حتی نوک پايش به زمين برسد سوخته»

«آنوقت سینما با نوشابه...»

«باشد خیالی نیست.»

کبترا دورا گودن، دورا گودن، دورا گودن. کبتر سر گنج بمان. معده گول بمان، چرخ بمان. یکتبه چرخ لاسیک این سیفید سینه بخورده و درد بارده. اوته چرخ، این جبر بارده دوم سرا بوشو.

- آی مواظب باش رویش بروی سوختی ها!

- نترس نمی روم، دارم سر به سرش می گذارم.

مردوم که هوتو شوون و امان گودن، زا کون بازی نیاه گودن و ردا بون. کبتری چرخون میئن گیر بئوده بو. چراغون روشن بو بون. یکده فاری یکتبه چرخ بوشو کبتر گردن سر. او یکتبه داد بئوده:

- رفتی رویش، تو سوختی! تو سوختی!!

کبتری پر چپک زبی. او یکتبه تورا بو، یکتبه لقد بزه کبتر کمر: «نه، نخواستم، این نامردیه!»

کبتری نیمه نفس جئون دادبو. زا کون اون سر جئور همدیگر همره دعوا کاد بون. داغوله گیتن.

- اول پای تو پایین آمد.

- کی گفته؟! من؟! زکی بابا...

کبتری جئون داد بو.

- دیدی بالاخره زدی زیرش، مردش نبود!

- اول نوک پای تو پایین آمد. خیال کردی من ندیدم؟! من زدم زیرش!؟

چرمی کاپشینی توپ موسون یکتبه لقد کبترا بزه فیدا هوا بئوته: «از همان اولش می دانستم همه تان لاف می زید»

اوته خنده بئوده: «مثل جناب عالی!»

کبتری هوا سرجی بکتبه یکتبه پیرزناک سیه چادری پیش، بئوته: «اووخ!!» پیر مری، اووخ کبترا بشتوسه. چپک سر بنپشته اونا دسا گپته

غصه جی بئوته: چی بئوته؟! کوراجی بمای که ای تو خونی؟! بشکسای، آشابوری، بموردای! ته واشی بزه!؟

بعدن اونا کپشا گپته. کبتری خوسرا بنا پیر مری که دیل سر. بئوته: دونی

ای سخت ورف سال میئن، واشی مه از کوره دئوادا تا کوره بارده ننه جئون؟! کوهونه جئور پيله ورف بواما هر چی بو به سردی ای غریب ولایت نیون ننه جئون!

پیر مری کبتر سر جئونا دس بکشه، عین خوزاک سر جئونا دس بکشی؛ بنا گوده خوندن:

کبتری کبتری کو نپشتی

می کل انگوشت سر

دؤنه فودم پیر وئشتی

«عالی» خئونا سر وئشتی

«عالی» زنا چی بچیه؟

«شه زاده» و «مه زاده»

یه موشت کیشمیش مرا هدا

ببوردم دریا آوا دام

دریا سنگ سفاله

می براره نزن کماله

کبتری جئون؛ می جئون کبتری، می زاکی ای شعرا خیلی دوس داشت این خئونی گویا کون بوشوبو «شاه سر تاجا ویگیری» اما ندونم چی بلا این سر باردن. شاید واشی این بالا بشکنه یا که شهرون میئن جی - زخم بوخورده - غریبی بمورده؛ شایدان...

کبتری پیر مری که کشته میئن خئوشه خیالاشوبو: تم نم واراش آمادبو. شوروم جنگل عیئن، کوهون جئون، لت پوش خئونان چیرا گپته بو. دارون لخت شاخان سر، وارون چکان، عین چلچراغ سو، همه جا فتوشه بون.

کبتری شل موردان موسون، خؤشه بئوته: الون ده خاه جنگل میئن، گول پامچال گول بکونی، همه جا پورا کونی!

بعدن کبتری خو چیشما دچه:

هیزارته کبتر وشته جنگل جئور پیرا گپته بون. آفتوچی فشنگی بو!

زمستان ۷۳ - لاهیجان

dugule mäs - du nibre

amu dupale nuxonim

ruqon o kare xonim

amu arre kašonim

amu ti piere xišonim

amu maste xonim duqe fišonim

دوگوله ماس - دونیره
امو دو پله - نوخونیم
روغن و کره خونیم
امواره کجونیم
امو تی پیر خویشونیم
امو ماست خونیم، دوغ فیشونیم
بازین اون چی که خم مین مؤنس، تر کره بویوبون دو (دوغ). ای دوغ دوباره یته دیگ مین دؤدن و حرارت دنن. بازون دیگ جی خالی واگودن یته تمیز کیسه مین که اون «ماس کیسه» گونن. آب ای کیسه جی چرش کؤنه کالنه جیر که او آب «زکنه او zakane ow» گونن و اون جی دوباره کشک چاکونن.

لنگرود - علی بالایی لنگرودی

دوگوله ماس - دونیره

امو دو پله - نوخونیم

روغن و کره خونیم

امواره کجونیم

امو تی پیر خویشونیم

امو ماست خونیم، دوغ فیشونیم

دودو دوشندو

او زمت، زنا کؤن وختی خوشون گؤگوسفند شیر ماس چاگودن. او ماس یته پیلو خم مین دؤدن که ای خم به اصطلاح «نیره niere» یا «دوشندو dušondu» گوتن. ای خم یجور بساته بو بویوکه این هر دوته دسته، ایسکالی فاصله امره، کسؤن ور دبو. زنا کؤن ای خم دوته دسته گیتن و ای شعر امره اون پس و پیش بوردن:

dudu - dudu

دو دو - دو دو

dudu - dušondu

دو دو - دوشندو

کیتابان لایم لامیان

شهریار شفیتی عبرانی

دو بیتنی نالشی

به لهجه عنبران

(۱)

آرژون کی آبی کازدهی دلنده

محببت قلم زئی سه ولنده

دوازین همه به افسانه گزیدین

چولو بین به همیشه منزنده

(آن روزها که می شد در دلها با گل سرخ محبت را نوشت، گذشتند و همه به افسانه پیوستند و برای همیشه در گور چال شدند.)

(۲)

دلیم ماردهی چمان دل خسر تده

سینم اوتش گتهی رز و شو تده

همه زنن یا ولیم اومه به دنیو

چه چوک آبی آزن بشوم زونده

(در حسرت همه آرزوها دلم مرده است، سینه ام روز و شب در آتش می سوزد، همه می دانند در این دنیا تنهای تنها مانده ام، چه خوب می شد که هرچه زودتر از این دنیا می رفتم)

پیش گب

محبی الدین معروف به شیخ عبدالقادر گیلانی، ۴۷۱ ه. ق، شفت میان بودونیا بامو. ایپارم گید کی اون سوماسرا (صومعه سرا) بی بو، چون اون پتر و مار سوماسرا شین بید. عبدالقادر بغداد میان بیلا بوسته. در فقه و اصول و علم و معرفت جه خو دوره بزرگان پیش دکت و اون قدر ترقی بوکود کی بتانست «فرقه قادریه» یا کی اینا جه اهل سنت فرقه یانه و نام جه اون بیگفته داره، بنا بیه. اون بیرون الان کوردستان و عراق و سوریه و تورکیه و خیلی جگایان ده بخش ایسیدی.

آ پیله گل و مذهبی رهبر ۹۰ سال داشتی که بمرد (۵۶۱ ه. ق). جه اون کیتابان شا اشانان نام بردن: دیوان شعر - ملفوظات گیلانی - ملفوظات قادریه - بشائر الخیرات - فیوظات الربانیه - فتح الغیب و...

واست گب

سادگی، می امره ورخه بنا کی همیشک راست بگم، هن رستی به کی جه ورخه ایشکنن ناخرم اتیفه ترس دارم.

دوزدان سرجرگه و پیله تر هارای بکشه و بوگوفت: هوزاره! تو ای نفر ترسی تی مار گیان جا ای توده کنش زنی ولی امه کی ای جرگه بیم ترس ناریم خلافت پیله خودا دستور عمل بکویم، بازون فرمان بدای کی هر چی او کاروان جا فاگفته بید، واگردانید و خودش نی جه هر چی بد کار توبه بوکود.

دوزدان بوگوفتید کی تو دوزدی وخت امی پیله تر بی، چوتو هسای کی واگردستی ته را تنها بنیم، دوزدان نی خوشان پیله تر و سرجرگه گارا دونبال بوگودید و جه دوزدی واگردستید.

ویگفته جه کیتاب «کشکول ممتاز» بینوشته «محمد مهدی تاج لنگرودی» واگردان جه مهرداد اقبالی فرد - رشت

شیخ «عبدالقادر» گیلانی حالات مین بامو داره کی بوگوفت: «ای روز می مار امره ورخه بنام کی هرگی قوراب نزنم. اتفاقن اینا سفر مین کی جه مکه، بغداد دورتر شون دیوم، می مار چل دینار مه را فادا و بوگوفت هرگی تی ورخه یا جه یاد نبر. وختی کی کاروان امره همدان کوگایا فارسه بیم، اینا جرگه دوزدان امه را فوتورک بزیه بید و هر چی چیک چی داشتیم، اوسادید و خوشان امره ببریدید.

اینجا جه چاپوکنان مه را بوگفت چندر پول داری؟ بوگوفتم چل دینار. گومان بوکود اونا رخشن گیفتن درم گب نزه، دوا رست. اینا ده جه اوشان پیش بامو، بوگوفت چندر پول داری؟ هنده بوگوفتم چل دینار. اون مه را خوشان پیله تر و سرجرگه ورجا ببرد. دوزدان سرجرگه نی می جا واورسه چندر پول داری؟ بوگوفتم چل دینار. واورسه چی ته را وهاشته کی اتو راس گب بزنی؟ بوگوفتم می مار ای دیم

می دیل پوره، زغم در پای درده

زموسونه مونه انگار که سرده

چره بی مهری خه رونق بداره

می دیل پاییز و لگه، زرد زرده

سیاهکل - کامبیز بابانی

مورسانه

بو بوم بازیچهی دست زمونه

می راشی سر دواسته خو درونه

اونی که دیل به اون داشتم چه آسون

بو سوجانه بو سوجانه می جو نه

لشت نشاء - علی معصوی



اگر ساده بو بوستی بی چی بوستی؟

مثل وارث فو بوستی بی چی بوستی؟

فیشاده بی کنار، تی دیل گینه

خونا با خون نوشوستی بی چی بوستی؟

رشت - ناهید فتوحی ابوابی



چره خلقا طلبکاری، همیشک

چره تی گاز سو داری همیشک

تو کی دونی ویر جلفه، چی واستی

دمرده سینه اوکاری همیشک

لشت نشاء - فرزاد دعانی

بیه بوگویم امه درد دیلونه

بیه دیبه تودیم زخم زبونه

چی ره همدیگر دشمن بو مونیم

کیس وفا نوگوده ای زمونه

کرج - زهرا حقیقت خواه

با همکاری هوشنگ عباسی

شاعران ولایت

بخشی از شعر بلند کارگر

«کارگر»

«مویسته کارگر در بدرم
 خشک پایونه فسوسه چپر
 نسیم بیچاران بکنده سوروفم
 باغون کندو کلامی پسر
 شو و روز باغ دیل و بیچار دیل
 مشغول کار هیسم، بی خبرم
 و آسردیلخوشی کاخ نشین
 درد و رنج موكشمن کارگر
 ای هامه خونه دارن مال و منال
 موهنوز نون و آسردر بدرم
 پیش می اهل و عیال، نون و آسرد
 میل بزه گوشتم و خونین جگرم...»

چهارپاره

هوا وارش، می دیلای غم بیگیتای
 بهار گول ز وارش نم بیگیتای
 بشوم باغ درون می یاره بینم
 بدم آهوی وحشی رم بیگیتای

* * *

چره تو بیوفایه پیش بیگیتی
 سخن از تی گلایه پیش بیگیتی
 تو با مو بگودی ترک محبت
 ره و رسم جدایه پیش بیگیتی

چگونگی تهیه شماره‌های گذشته

گیلهوا

با انتشار هر شماره تازه، گیلخوا عده جدیدی خواننده پیدا می کند که به داشتن شماره‌های قبلی اظهار تمایل می کنند. کفایت معادل مبلغ ۱۵۰ تومان تمبر باطل نشده در ازای هر شماره، به نشانی گیلخوا پست شود. شماره‌های مورد نظر بلافاصله برایشان ارسال خواهد شد.

چهاردانه

همش آدونیامین بنال بناله
 سر بدار نداری قال مقاله
 ای تا داره ولی قدرا نداره
 بفتنه خربزه نصیب شاله
 بفته = پخته شال = شغال

بندرانزلی - مرتضی ریحانی

ای چکه وارشم دریا می ناجای
 دوسته آهویم صحرا می ناجای
 می دیلاتش دره، دستون بیجاسته
 ای جه سرما، ای جه گرما می ناجای
 ناچه - آرزو تش - آتش بیجاسته - بخزده
 بندرکیاشهر - محمدرضا خیرخواه

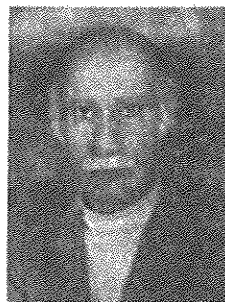
نیگیتتم عید و آستی سگ فران چو
 نزه رخ سبزه، کو او عید لاسو
 عروس گولی نامو، نورزوی خان کو؟
 مگر شادی آخانه زن پسر بو؟
 کوچصفهان - مجید میرزایی

آمه تو سون و هم فصل بهاری
 بشو واشو کونیم با بقراری
 هشو واشو آمه همبسته کونه
 نکونیم جز هشو واشویی کاری
 هشو واشو کار = کار متقابل

لاهیجان - حسین وثوقی رودبند

گیلهوا

محل فروش در تهران
 کتابفروشیهای روبروی
 دانشگاه تهران



یگانه هادی پور

یگانه هادی پور در سال ۱۳۰۸ ه. ش در رحیم آباد رودسر دیده به جهان گشود، تحصیلات ابتدائی را در شهر خود و دوره متوسطه را در دبیرستان ۱۵ بهمن رودسر به پایان برد، سپس به استخدام آموزش و پرورش شهرستان رودسر درآمد. یگانه در طول خدمت در آموزش و پرورش مدیریت مدارس بالنگاه و طولات را عهده دار بود و در سال ۱۳۵۳ ه. ش به نمایندگی آموزش و پرورش رحیم آباد منصوب شد، وی در سال ۱۳۵۶ بازنشسته گردید.

هادی پور فردی خونگرم، مهمان نواز و مردم دار است. از محیط زندگی خود شناخت کافی دارد و دوران بازنشستگی خود را صرف مطالعه در زمینه زادگاه خود نموده است و مطالعاتی در زمینه مناطق شرق گیلان از جمله اشکور انجام داده است. او در سمینار گیلان شناسی که در شهریور ماه سال ۱۳۷۲ در دانشگاه گیلان برگزار گردید از جمله سخنرانان بود و اطلاعات خود را در زمینه رحیم آباد و اشکور ارائه داد. از جمله کارهای دیگر وی تحقیق در زمینه تاریخچه و مسائل شهر لنگرود و رودسر است.

هادی پور شاعری را از دوره دبیرستان آغاز نموده و به زبان گیلکی و فارسی شعر می سراید. شعر او دردها و مشکلات زندگی او را منعکس می سازد، بیشتر اشعارش به زبان گیلکی و در قالب کلاسیک است. هادی پور از میان شعرای کشور به نسیم شمال و فرخی یزدی ارادتی خاص داشته اما با شعر نو چندان میانه ای ندارد، نمونه ای از اشعار وی در ذیل آورده می شود:

اوستای شاعر

شاعر خطهٔ گیلان شرق شده بود. در انجمن‌ها حضور داشت. در وسایل ارتباط جمعی از او سخن به میان می‌آمد. با نجوا همکاری می‌کرد. با محمود پاینده بدهستان فرهنگی داشت و مهمتر از همه به مقتضای کار و حال و هوا با قشر بدبخت روستایی در تماس نزدیک بود با سرنازن، نی نواز، کمانچه کش، گالش‌ها و گیله‌مردها.

سال ۵۲ به او گفتم: می‌خواهم چند تا از ترانه‌هایت را در رادیو رشت اجرا کنم. او ابا کرد بعد دست چپین کرد و داد:

وس ماری، وس ماری،

تی پیر خو همره قاری، گوی زولفی چایی کاری،

خودس هیچی نداری،

والله تی پیر حق داره، حق داره گوی نداره،

چیل ساله چایی کارم، خوردن چایی ندارم،

اما تی خواستیگارم، تی پیر دس نیارم،

چیل ته بهار، چایی باغه‌مین، گریاز بزام، بولو بزام

چیل تابستون چایی بچیم، کار خونه چی ره کوبزام،

چوشمه اوره دودو بزام، تا سو بزای مو چو بزام، دست آخره خالی دسونه فویزام

والله تی پیر حق داره، حق داره گوی نداره،

چیل ساله چایی کارم، خوردن چایی ندارم،

اما تی خواستیگارم، تی پیر دس نیارم

یک بار که از تلویزیون پخش شد آهنگ آنرا توقیف کردند و من هنوز هم در حسرت شنیدنش روزشماری می‌کنم.

«محمد ولی مظفری کُجیدی» شاعر گیلک، آدمی بود نه محکوم و نه معصوم با همهٔ کسر و افزایش‌ها و بد و خوب‌ها. ترازویی میزان و نامیزان مثل من و تو، مثل همهٔ آدم‌های دورهٔ رشد سرمایه بعد از سال ۳۲. او هرچه بود و هر که بود بی‌درد نبود. یک تنه بر علیه فقر و گمنامی برخاست و دشنه در کمر هنر بست. با احتیاط و بی‌اعتیاد. اگر می‌لفزید و می‌افتاد دوباره بلند می‌شد و جبران می‌کرد. آدمی بینا بینی درگیر تناقضات ناگزیر، برآمده از اعماق و درگیر دامنه‌های پر صخرهٔ تضاد که رسیدن به قله‌های حقیقت را از دسترس می‌راند. به راستی اگر غم نان نبود دنیا پرآوازه نام بود

خبر مرگش که رسید ولایت تکان خورد. داخل مسجد، حیاط، قبرستان پر بود از آدمهای رنگ و وارنگ: یک لاقیها، بازاریان، شعرا، هنرمندان و روزنامه‌نگاران، در واقع باید گفت حرمت هنر یعنی همین.

ای کاش مزارش در گوشهٔ قبرستان بود کنار آب، لای علف‌ها، زیر درخت گردو مابین مزار همهٔ شندره‌ها، با سنگ قبری ساده بی‌القاب مرده پرستانه، چرا که او با مردم بدبخت بزرگ شده بود و مثل آنها پناهگاهش طبیعت ساده بود. ولی خود ما نیم (موی مرگ هرگز در تن اوستای شاعر ما نبود). ■

۱ - جزگزی « تعمیرگاه وسایل معمولی ۲ - کیسلاته « نوعی لحیم

رشت - ۶۴/۵/۲۰

ظهر زیر شُرشر باران از مدرسه به خانه برگشتم. فضای خانه تلخ بود. قوری گلسرخي مادر از بالای سماور زغالی افتاده بود روی حصیر و چهار تکه شده بود. چشمش که به من افتاد قربان صدقه رفت شکسته‌ها را ببرم چرگری (۱). دوباره با چکمهٔ چکوسلواکی زیر شزابهٔ باران شلپ شلپ به آبگیرهای گل آلود زدم. از بازار علاف‌ها وارد کوچهٔ نورآسید میرآقا شدم. از کنار چموش دوزها رسیدم پشت چادر میوه‌فروشی مهدی بی نظیر. اوستا ابوالقاسم سلمانی داشت اصلاح می‌کرد. از جلوی مغازه‌اش پیچیدم به خیابان خاکی و تنگ دیلمان. چسبیده به قهوه‌خانه صحرانورد زیر چکه انداز ایستادم و چهار تکه قوری شکسته پیچیده در روزنامه را از لای دری تنگ روی پیشخوان گذاشتم.

کارگاه مکعب مستطیلی بود با ابعاد دو در دو و ارتفاع سه متری که یک متر بالای آن را «تالارچه» بسته بود. اوستا روزها پائین کار می‌کرد و شبها بالا می‌خوابید. روی میز پر بود از هاویه، پریموس روشن، کیسلاته (۲)، نوشادر، چکش، سندان، قیچی، نوارهای حلبی، سیم، مفتول، خزینهٔ چراغ نفتی، دستهٔ چتر، پیچ و مهره و چه و چه. قفسه‌های چوبی زیر فشار وسایل تعمیری که تنگ هم پیچیده بود خطوط ارباب و معوجی داشت.

اوستای جوان سال سفید پوست بود با گونه‌های گلی، موهای کوتاه، قد متوسط در لباس معمولی. نگاه عسلیش که به شکسته‌های قوری افتاد دوباره با احتیاط آنها را لای پاکت چپاند و رو به من گفت: فردا بیا ببر. ته لهجهٔ پشت کوهی او غریب می‌نمود. غریب تر اینکه چطور در این جای تنگ کار می‌کند و چگونه در آن جای تنگ می‌خوابد.

بعدها هر وقت فنر چتر در می‌رفت، آتشیخانهٔ سماور ور می‌آمد، کاسهٔ چینی می‌شکست، سه قبیله‌ای بی‌مصرف می‌ماند، بیت نفت زنگ می‌زد، دستهٔ چاقو می‌پرید، چکمه‌های چکوسلواکی سوراخ می‌شد، طوقهٔ چرخ تاب برمی‌داشت، ساعت از کار می‌افتاد غمی نبود. مثل همهٔ مردم یک لاقبا می‌بردم چرگری درست می‌شد. اوستای مهاجرت کرده از «کُجید» شاخص تعمیرات ولایت شده بود.

سال ۱۳۳۴ آنها از آسیاب افتاده بود. یک عده اعدام شده بودند، عدهٔ دیگر مهاجرت کرده بودند و فوجی دیگر داشتند زندانی می‌کشیدند. بیرونیا هم چسبیده بودند به دم و دستگاه و پاره‌ای هم چه میدانم رفته بودند به لاگ تو بخیر و من به سلامت. لال و سر بزیر به فکر یک لقمه نان بخور و نمیر.

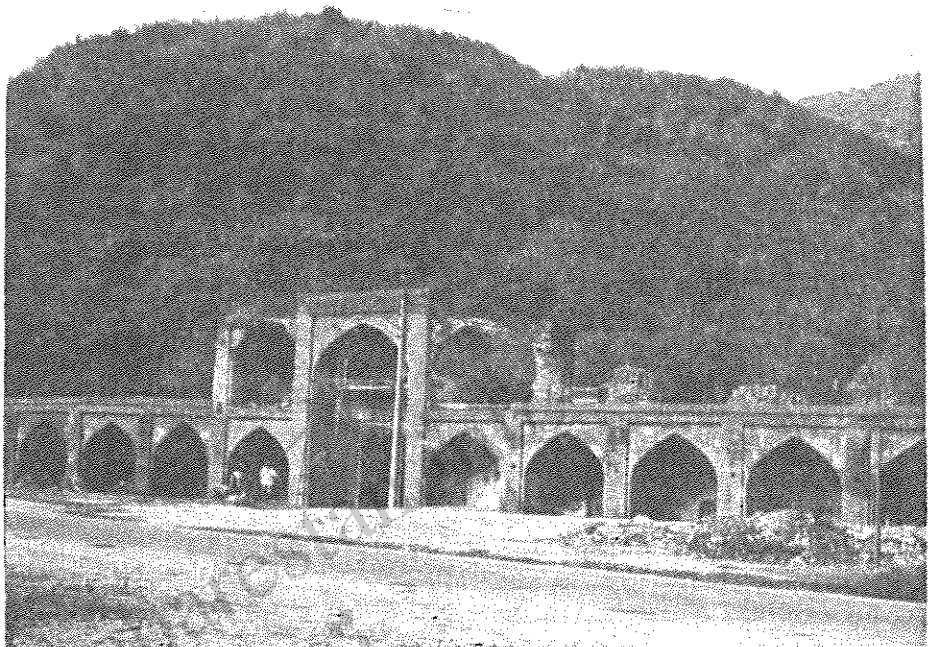
ارباب‌ها که زنجیر طلای ساعت‌شان از جیب جلیقهٔ آویزان بود بی‌اعتنا از کنار مغازهٔ اوستا می‌گذشتند و چشم اوستا به فرزندان‌شان بود که بیکار و بی‌عبار در حیاط مدرسهٔ مشیر جولان می‌دادند و به جان این و آن می‌افتادند. اوستا می‌خواست خودش را بالا بکشد چرا که نه خان‌زاده بود تا آقای مدیر از ترس او را مبصر کلاس کند و نه خان که مقتدر شهر باشد. او از پشت کوه آمده بود، از «کُجید» به تنگ آمده از جور و فقر، برای فتح نان و نجات از فلاکت و گمنامی.

اکابر که راه افتاد شروع کرد به درس و مشق. روزها کار می‌کرد و شبها درس می‌خواند. اول ابتدایی، دوم، سوم... ششم متفرقه. کلاسهای شبانه. دورهٔ دبیرستان. حالا دیگر دیلمش را هم گرفته بود. زن و بچه داشت. به دکان بزرگتری نقل مکان کرده بود. از تنگنا آمده بود بیرون. هم خانه ساخته بود و هم شعر و ترانه و فولکلور جمع کرده بود، قصه نوشته بود، تحقیق کرده بود، کتاب چاپ کرده بود. حالا دیگر علاوه بر وسایل تعمیراتی نوار شعرش را هم می‌فرودخت. کتاب شعرش را هم می‌داد دست مردم. روزنامه می‌آورد. مجله پشت و پیرین آویزان می‌کرد. دانشمند - بازار (ویژهٔ ادبیات و هنر)، خوشه، فردوسی، نگین و این اواخر گیله‌مرد و دامون

در شناخت آثار تاریخی گیلان: ۱

لات به دلیل واقع شدن در حد فاصل منطقه کوهستانی و جلگه گیلان برای کاروانیان حائز اهمیت بوده و مناسب‌ترین مکان برای استراحت بوده است.

این بنا در سالهای گذشته بعثت عدم توجه صدمه فراوان دید و رویش گیاهان خودرو در جزرها و طاقها و دیوارها، متروکه بودن بنا و آب و هوای مساعد برای گیاهان خودرو و بروز حوادث طبیعی و عدم مرمت بموقع موجب فرسایش تدریجی و تخریب این بنا گردیده است. در زمان جنگ ایران و عراق کاروانسرای لات جهت اسکان بخشی از معادین عراقی در نظر گرفته شد و همزمان تعمیرات مختصری در آن بعمل آمد. بلافاصله بعد از تخلیه، از سال ۱۳۷۱، به منظور نجات بنا از تخریب کامل و بازسازی آن از سوی میراث فرهنگی گیلان تلاش وسیعی صورت گرفت که اهم آن‌ها به شرح زیر است: جمع‌آوری و خشکاندن عوامل گیاهی و پی‌گردی ریشه‌های آن بمنظور خارج کردن آنها از لای جزرها و دیوارها و سقفها (که این عمل خود موجب تخریب بیشتری در بنا گردید)، مرمت و بازسازی طاقهای فرسوده و کف طاقچه‌ها در غرفه‌های مالبنده، بازسازی و مرمت طاقهای جناقی هشتی ورودی و پی‌بندی آنها، بازسازی نمای خارجی، بتونریزی بام کاروانسرا و آماده کردن آن جهت عایق‌کاری، ساخت و نصب ناودان‌های بتونی شبیه نمونه‌های قدیمی، آجر فرش کف غرفه‌ها در داخل مالبندها با آجر چهارگوش و غیره.



کاروانسرای لات

لات در لغت گیلکی به معنی زمین صاف و هموار کنار رودخانه است و چون این کاروانسرا در زمین هموار کنار سفیدرود ساخته شده و به آن اراضی لات می‌گفته‌اند به این اسم شهرت یافته است. کاروانسرای لات نزدیک روستای سراوان و در فاصله ۳۵ کیلومتری جنوب رشت کنار جاده اصلی رشت - قزوین واقع شده است. پلان این بنا بصورت چهار ایوانی است و در حقیقت اقتباسی از کاروانسراهای چهار ایوانی دوره صفوی است. طول اضلاع شرقی و غربی آن ۵۴/۲۰ متر و طول دو ضلع دیگر بنا ۵۰/۲۰ متر است. در چهار ضلع بنا از داخل چهار ایوان قرار گرفته که هر یک به حجره‌ای منتهی می‌شود که این حجره‌ها در حقیقت جدا کننده چهار مالبنده ایجاد شده هستند. البته ایوان ضلع شرقی به هشتی ورودی بنا منتهی می‌شود.

مالبندها و استراحتگاههای زمستانی از چهار زاویه بنا است. پوشش کلیه سقفها بصورت طاقهای ضربی و جناقی کلاً با آجر ساخته شده است. مصالح بکار رفته در این بنا آجر ختائی با ملات ساروج بوده و در نمای خارجی پی بنا با سنگ لاشه تا ارتفاع یک متر از کف ساخته شده است. حیاط کاروانسرا مربع شکل و طول هر ضلع آن ۲۶/۲۰ متر است.

کاروانسرای لات طبق گفته رایینو در سال ۱۲۴۶ ه. ق و در زمان فتحعلیشاه قاجار توسط منوچهرخان معتمدالدوله حکمران گیلان احداث شده (از اقدامات دیگر منوچهرخان احداث آب انبار و حمام در روستای پشته رستم‌آباد بوده است). کاروانسرای

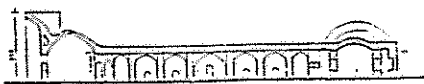
■ قبله‌وا پیشنهاد می‌کند:

کاروانسرای لات یک اثر باستانی بسیار خوش ساخت و حدوداً ۲۰۰ ساله است که سر راه اصلی رشت، تهران (اول بقایای جاده قدیم رشت تهران) نزدیک به امامزاده هاشم پای کوههای پوشیده از جنگل، کنار ساحل سفیدرود واقع شده و می‌تواند - اگر حسن‌نیتی باشد - به یک قطب توریستی در گیلان تبدیل شود. ایجاد بازار صنایع دستی گیلان، بازارک سوغات، قهوه‌خانه سنتی، خوابگاه سنتی (خواب روی تخت چوبی در دامن طبیعت)، باشگاه قایقرانی سفیدرود، موزه راهداری گیلان بویژه ایجاد یک رستوران بزرگ که فقط غذای محلی گیلانی در آن سرو شود می‌تواند پای توریست را به آن جابگند و از قبل آن درآمدی کسب شود که صرف مرمت و نگهداشت مجموعه گردد. در غیر این صورت این اثر تاریخی زیبا همچنان ناشناخته در گذر زمان و سکوت آن فراموش خواهد شد. برای سرعت بخشی در کار می‌توان بخش خصوصی را به باری فراخواند و حداقل در مورد احداث رستوران، خوابگاه و قهوه‌خانه سنتی قسمتی از کاروانسرا را - طی ضوابطی - به بخش خصوصی موجه اجاره داد.

بر روی این ایوان (سردر ورودی) شاه نشین قرار گرفته که شامل طاقی با پوشش گنبدی و دو اطاق کوچکتر در طرفین آن است که سابق بر این دارای رسمی‌بندهای زیبایی بود. در دو طرف چهار ایوان اصلی حجره‌هایی بصورت قرینه واقع شده که استراحتگاه تابستانی کاروانیان بوده است. ورودی



نمای شش‌ضلعی ورودی



لشت‌نشاء، پایتخت عادلشاه

لشت‌نشاء غنوده در شمال شرقی شهرستان رشت، از شمال و مشرق محصور به دریای خزر و رودخانه سفیدرود (کیشهر و آستانه اشرفیه) و از جنوب و مغرب به کوجصفهان و خشک‌بیجار محدود است.

لشت‌نشاء از مناطق قدیمی گیلان است که سابقه تاریخی آن را بنا به آثار باستانی و خرابه‌های موجود در آن به قبل از اسلام می‌رسانند. دانشمند فرهیخته دکتر منوچهر ستوده نویسنده کتاب «از آستارا تا آستان‌آباد» که در مورد مناطق قدیمی و آثار باستانی شمال ایران بررسی جامعی صورت داده، از تعدادی بقاع و زیارتگاه در مناطق مختلف گیلان نام می‌برد که بقایای زمانی است که هنوز دین مبین اسلام در کوه و دشت گیلان رواجی نداشته است. وی از هشت موردی که در گیلان نام می‌برد یکی هم «محل قدیمی و باستانی ساقی مزار» در جورش لشت‌نشاء است که امروزه بقعه آقاسید محمدرضا در آن قرار دارد. وی در همان مأخذ اضافه می‌نماید: «در عصر صفویان تعدادی از مزارهای قدیمی که مورد علاقه مردم گیلان بود با تغییر اسم و انتساب به یکی از سادات زیارتگاه شیعیان گردید. از اینها می‌توان مزار جانبازین شرف‌الله‌وله را یاد آورد که بنام سیدامیرکیا [در ولم لشت‌نشاء] خوانده شده است.»^۱

۱. ل. رابینو گیلان‌شناس اروپائی و کنسول یار انگلیس در رشت (۱۹۱۲ - ۱۹۰۶) که از خرابه‌های «ساقی مزار لشت‌نشاء» باز دید نموده بود می‌نویسد: «نام ساقی مزار را مؤلفین محلی به مرکز حکومت لشت‌نشاء داده بودند. در آنجا خرابه‌ها و آثار گوناگونی که اطراف مقر حکومت کشیده بودند به چشم می‌خورد.»^۲ به باور یک افسانه قدیمی در روزگاران گذشته، پادشاهی بیدادگر در لشت‌نشاء حکومت می‌کرد، زنان لشت‌نشاء بر علیه او قیام کرده، او را سرنگون ساختند.^۳

لشت‌نشاء در هنگام خیزش علویان در گیلان پناهگاه امنی برای این خاندان بود، مردم لشت‌نشاء در سال ۱۷۶۶ ه. ق از قیام یحیی‌بن عبدالله و در سال ۲۵ ه. ق از جنبش و مبارزات اجتماعی داعی کبیر حسین‌بن زید از نوادگان امام حسن بر علیه خویشان و نمایندگان دست‌نشانده خلفا حمایت و پشتیبانی نمودند و به آیین زیدی‌گری و پند، آنان تا سال ۹۳۳ ه. ق در این آیین باقی ماندند تا اینکه سلطان احمدخان نهمین امیرکیائی در سال ۹۳۳ ه. ق به دربار صفویان رفت و از آیین گذشته خود دست کشید و مذهب شیعه دوازده‌امامی را پذیرفت. وی پس از بازگشت از دربار صفویان به مردم لشت‌نشاء و لاهیجان حکم کرد که به پیروی از او آیین جدید را بپذیرند، از این هنگام مردم شرق گیلان و لشت‌نشاء رسماً به مذهب شیعه دوازده‌امامی در آمدند.

«در تاریخ گیل و دیلم لشت‌نشاء بیش از همه مناطق دیگر صحنه پیکارهای خونینی بود و این امر بدان علت بود که در دوران کسبایه این ناحیه را از نفوذ دارالاسلام

می‌شناختند چه از لحاظ عقیدتی میان آنان با سایر روستاها و شهرها تفاوتی بوده است و زودتر از مناطق دیگر با بین تشیع روی آورده بودند.»^۴

حکومت خاندان اسماعیلوند در لشت‌نشاء

خاندان سنی مذهب اسماعیلوند از دوره سامانیان یعنی از اواخر قرن سوم هجری بر بخشی از مناطق گیلان از جمله کوجصفهان، لشت‌نشاء، خمام و خشک‌بیجار تسلط یافتند، این خاندان بیش از هفت نسل بر مناطق مورد بحث حکومت کردند مقر حکومت این خاندان کوجصفهان و پایتخت دوم آنان لشت‌نشاء بود.^۵

زمان هجوم مغولان به گیلان سالوک حاکم کوجصفهان به جنگ الچاقیو شتافت اما شکست خورد و «کوجصفهان که لشت‌نشاء خشک‌بیجار و بخش شرقی ناحیه موازی را در برمی‌گرفت بوسیله سپاهیان مغول، به‌تنگام تسخیر گیلان توسط الچاقیو بسال ۷۰۶ هجری غارت و ویران گردید.»^۶ سالوک ناچار به فرمانبر داری شد، در این هنگام ساسان برادر سالوک بر لشت‌نشاء حکومت می‌راند.

مردم لشت‌نشاء در سال ۷۶۹ ه. ق بر علیه امیره مسعود اسماعیلوند عزم طغیان برافراشتند و دست به قیام زدند و از سیدعلی کیا طلب باری کردند، امیره مسعود که توان مقاومت و مقابله در خود نیافت، کوجصفهان را رها نمود و بطرف خمام عقب نشست. «مردم لشت‌نشاء سر راه گرفته بودند به هم در آویختند و محابه‌ای عظیم میان [او و] مبارزان لشت‌نشاء که هر یک در روز مصاف با شیرزبان لاف شجاعت می‌زدند و با بی‌ریایی در میدان مبارزات سخن از جلادت و صلابت می‌گفتند، واقع شد و دمار از نهاد او برآوردند.»^۷ امیره مسعود به قتل رسید و حکومت خاندان اسماعیلوند بر مناطق کوجصفهان، لشت‌نشاء، خشک‌بیجار و خمام پایان یافت و حکومت لشت‌نشاء به محمدکیان باری کیا و آگذار گردید.

پس از گذشت چند ماه (۷۹۶ ه. ق.) حکومت پاشیجا از لشت‌نشاء جدا شد، سیدعلی کیا حکومت لشت‌نشاء را به «عم‌زاده خود سیدناصرکیان سیدحسین کیا»^۸ سپرد.

حکومت سادات امیرکیائی بر لشت‌نشاء

سادات امیرکیائی از سال ۷۶۹ تا ۱۰۰۰ ه. ق بر لشت‌نشاء و به پیش (لاهیجان و مناطق شرق سفیدرود) حکومت کردند.^۹ گرچه در زمان حکومت کیائیان اغلب بزرگان و سپاه‌سالاران لشکر آنان را مردم لشت‌نشاء مخصوصاً دو قبیله سلحشور از (ازدهابند) و چیک (چیک‌بند) تشکیل می‌دادند. اما درگیری‌های خانوادگی و جنگ‌های پی‌درپی، دو خاندان کیائی (حکام شرق گیلان) و اسحاقی (حکام غرب گیلان) که سرگ و خونریزی برای

مردم به ارمغان آورد و خرابیها و جراحاتی بر تن خسته لشت‌نشاء بجا گذاشت که هرگز جبران‌ناگردد.

از ۷۹۱ ه. ق که سیدعلی کیا در پای حصار شهر رشت به قتل رسید تا سال ۸۴۴ ه. ق، حکومت لشت‌نشاء به چندین دست ردوبدل شد تا اینکه سیدداود کیا بر ایبرکه حکومت لشت‌نشاء دست یافت مردم لشت‌نشاء که با حکومت او مخالف بودند:

«یک جهت شده و یکجا جمع شدند و نزد سید داود کیا کس بفرستادند که بر خیز و بدر رو که ما ترا نمی‌خواهیم.»^{۱۰} خان حکومت را گذاشت و جان خود بدر برد و حکومت به سیدمحمد از نوادگان سیدعلی کیا رسید.

بین سیدمحمد حاکم لشت‌نشاء و سیدعلی حاکم پاشیجا (منطقه مرزی بین لاهیجان و لشت‌نشاء) اتحادی بر علیه حکومت لاهیجان منعقد گردید، سلطان حسین حاکم لاهیجان به لشت‌نشاء حمله کرد بسیاری از مردم لشت‌نشاء «به قید اسار آمدند و بعضی کشته گشتند.»^{۱۱} و حکومت به سیدعلی بن احمد کیا داده شد. مردم بر علیه حاکم جدید دست به شورش برداشتند و از امیر علاءالدین حاکم بیه‌پس درخواست کمک کردند. امیر علاءالدین در رمضان ۸۴۰ ه. ق با لشکری عظیم قصد تصرف لاهیجان نمود، جنگ در ساحل سفیدرود رخ داد، و «از خون کشگان آب رودخانه سفیدرود سرخ و گشت و ماهیان دریا از رنگ دمای آن روی خود دگلگو نهمی ساختند.»^{۱۲} خان بیه‌پس ناچار به عقب‌نشینی شد و سلطان حسین یکی از اعضای خاندان کیائی را به حکومت لشت‌نشاء منصوب کرد.

در سال ۸۶۳ ه. ق باز دیگر جنگ بین دو منطقه شرق و غرب گیلان شعله‌ور شد و روابط امیرمحمد رشتی با سلطان محمدخان بیه‌پس تیره شد، سلطان محمد به رشت لشکر کشید، پیش قراول لشکر سلطان محمد را سپاهیان لشت‌نشاء تشکیل می‌دادند، در جنگی که بین دو سپاه اتفاق افتاد. «حمود دین علی بن اژدها یکی از بزرگان لشت‌نشاء به قتل رسید.»^{۱۳} و لشکر لشت‌نشاء مهدم شد. سلطان محمد خود را به اردوی دشمن رساند، امیره محمد شکست خورد و از ترس جان خود به بادکوبه فرار کرد.

حکومت لشت‌نشاء پس از مرگ سلطان محمد در سال ۸۸۳ ه. ق که میرزا علی به تحت سلطنت بیه‌پس جلوس کرد به میرزا حسن پسر دوم سلطان محمد داده شد سلطان حسن از سال ۸۸۳ ه. ق تا ۹۱۰ ه. ق که به جایگاه سلطنت بیه‌پس دست یافت، بر آن منطقه حکومت راند و از سال ۸۸۳ ه. ق تا ۹۰۷ ه. ق (حدوداً پانزده سال) که عمارت و دارالسلطنه او در لشت‌نشاء بوسیله سپه‌سالار عباس فرمانده سپاهیان بیه‌پس به آتش کشیده شد و ویران گردید، جایگاه حکمرانی او در لشت‌نشاء بود.

امیره اسحاق سلطان بیه‌پس در سال (۸۸۲ ه. ق) برای تصرف لشت‌نشاء دست به اقدام نظامی زد. حکام کیائی

معتقد بودند:

«لشت‌نشاء از ثغور دارالاسلام است، محافظت آن حدود به واجبی باید نمود تا از تعرضات مخالفان مصون باشد.»^{۱۴}

بوسید میر سپاه سالار کوچصفهان و کیاکالجار معتمد سلطان حسن در لشت‌نشاء آماده نبرد شدند.

عباس سپاه سالار بیه پیش برادرش رکابزن را به اتفاق جمعی از لشکریان از راه خشک بیجار روانه لشت‌نشاء ساخت. لشکر لشت‌نشاء به استقبال دشمن شتافت و با شجاعت جنگید، ولی بوسید میر و کالجار زخم برداشتند و میرحسین میرعزض وزیر سلطان حسن به قتل رسید، لشت‌نشاء به تصرف سپاه بیه پس در آمد. «مخالفان نهب و غارت که ممکن بود، در لشت‌نشاء به جای آورده، ساعتی به لشت‌نشاء مکث نمود، از راه ایمل کنده به بیه پس مراجعت کردند.»^{۱۵}

میرزاعلی برادر خود سلطان حسن حاکم لشت‌نشاء را فرمانده سپاه بیه پیش نمود، سلطان حسن به قصد تصرف بیه پس عازم رشت شد، بوسید میر فرماندهی سپاه لشت‌نشاء و کوچصفهان را برعهده داشت، جنگ بین دو سپاه در اطراف رشت بوقوع پیوست، سپاه بیه پیش شکست خورد و پناهگاهی جز لشت‌نشاء نیافت، سلطان حسن به اتفاق برادران و سرداران متوجه دارالسلطنه لشت‌نشاء شدند. «اکثر سواران و سرداران پیاده می‌رفتند و اسب و اسلحه و اسباب بسیار در راه مسانده بود... و به هول جان خود می‌گذاشتند و می‌گذشتند.»^{۱۶}

عده بسیاری از مردم بی دفاع و زنان و کودکان لشت‌نشاء به اسارت گرفته شدند، سلطان حسن از ترس جان خود لشت‌نشاء را رها کرد و در کنار سفیدرود اردو زد، میرزاعلی ناچار به صلح شد و کوچصفهان به امیره اسحاق داده شد.

میرزا علی در سال ۹۰۷ ه. ق به قصد تصرف کوچصفهان بوسید میر و کالجار را مأمور آن خطه کرد، شاه ملک رئیس سپاه کوچصفهان به قتل رسید، امیره حسام‌الدین به سپاه سالار بیه پیش عباس مأموریت داد شرق گیلان را به تصرف خود در آورد، عباس سپاه خود را دو قسمت کرد، یک قسمت را در مرز کوچصفهان - لشت‌نشاء نگهداشت و خود با عده‌ای از نیروهایش از راه گنجه متوجه لشت‌نشاء گردید، بوسید میر و کالجار پس از مقاومتی کوتاه فرار کردند عباس «ولایت لشت‌نشاء را از سوخت و غارت و تالان محابا نکرده، ویران و خراب ساخت و یک شب به لشت‌نشاء اقامت نموده و روزانه دیگر عمارت سلطان حسن را سوزانده، به خورمه لات فرود آمد و لشکر خود را باز دین کرد.»^{۱۷}

عباس سپس سپاهیان بیه پیش را غافلگیر کرد، با عبور از سفیدرود به کبسم رسید و لاهیجان را به تصرف خود در آورد و از آنجا بطرف رودس پیش رانده میرزاعلی تسلیم به صلح شد و «ملاعلی جان دیکنی و دلامیر سید لشت‌نهایی را نزد عباس به کوچصفهان جهت مصالحه فرستاد.»^{۱۸} و درازای صلح جسیحان و رحمت آباد را تسلیم امیره حسام‌الدین نمود. سلطان حسن در سال ۹۱۰ ه. ق با جلب اعیان و بزرگان خود را سلطان بیه پیش خواند امیره حسام‌الدین از آشتنگی اوضاع استفاده کرد و لاهیجان را به تصرف خود در آورد سلطان حسن پسر خود سلطان احمد را با هدایای فراوان به دربار شاه اسماعیل فرستاد شاه اسماعیل برای جلوگیری از جنگ شرق و غرب گیلان در حمایت از سلطان حسن به طارم

رسید. میرزاعلی در چهارم رمضان ۹۱۱ ه. ق به رانگو مرکز حکومت سلطان حسن حمله کرد و برادرش را به قتل رسانید. بوسید میر و کالجار و «علی حسام‌الدین با صد و پنجاه لشت‌نشانی» به اتفاق علاءالدین تولم و حسام‌الدین خلایر رانگو و کارکیا جلال‌الدین به ملاط حمله کرده میرزاعلی را به قتل رساندند و سلطان احمد پسر سلطان حسن را به عنوان سلطان بیه پیش انتخاب کردند. در این هنگام بر اثر توطئه سده شفتی و ملاعلی جان دیکنی در ایجاد اختلاف و قتل بزرگان بسیاری از سرداران لشت‌نشاء در دربار کیانیان به قتل رسیدند.

لشت‌نشاء در عصر صفویان

شاه اسماعیل در سال ۹۱۳ ه. ق به میانچگیری شیخ نجم‌الدین رشتی امیرالامرای خود، حکومت لشت‌نشاء را به امیره حسام‌الدین رشتی واگذار نمود، سلطان احمدخان از این حکم امتناع ورزید که:

«لشت‌نشاء ملک قدیم ماست و غیره را متعلق شدن امر محال خواهد بود.»^{۱۹}

امیره حسام‌الدین رشتی به این بهانه به شرق گیلان حمله کرد، سپاه سالاری لشکر لاهیجان و لشت‌نشاء را حاجی اسوار برادر علی حسام‌الدین چیک برعهده داشت در جنگی که در اطراف رودخانه شیمرو در بین دو سپاه منخاصم روی داد، حاجی اسوار به قتل رسید و لاهیجان به تصرف سپاهیان بیه پس در آمد.

امیر حسام‌الدین تصمیم گرفت «مردم لشت‌نشاء را کوچ مال به رشت برد»^{۲۰} مردم لشت‌نشاء چون از این انگیزه سردار رشتی اطلاع یافتند، «از خورد و بزرگ از راه دریابار با کوچ و عیال از سفیدرود گذشته به رودس رفتند.»^{۲۱} امیر حسام‌الدین لشت‌نشاء را به آتش کشیده سه هزار نیرو در کوچصفهان گذاشت و به رشت برگشت.

پس از عقب‌نشینی امیره حسام‌الدین به رشت، سلطان احمدخان لشت‌نشاء را به تصرف خود در آورد و سپهسالاری آنجا را به ساسان بن محمد ساسان داد و به او دستور داد در باز سازی لشت‌نشاء و تعیین مسکن برای مردم جدیدت نماید. امیره حسام‌الدین به واسطه نفوذ شیخ نجم‌الدین رشتی برای بار دوم حکم جدیدی از شاه اسماعیل برای تصاحب لشت‌نشاء اخذ کرد، حکم جدیدی سیده ایلچی شاه اسماعیل به سلطان احمدخان ارائه شد، سلطان احمدخان با ایلچی شاه درشتی کرد و گفت: «لشت‌نشاء ملک قدیم من است، اگر صد پروانه امیره جهت لشت‌نشاء بیاورد من به نقض آن حکم می‌آورم.»^{۲۲}

امیره حسام‌الدین پس از برگشت ایلچی شاه اسماعیل به رشت، آماده جنگ شد و «پنج شش هزار مرد به لشت‌نشاء و پاشیجا فرستاد... پاشیجا را خراب کرد و از آنجا به لشت‌نشاء رفت و خرابیها نمود...»^{۲۳}

شیخ نجم‌الدین رشتی حامی امیره حسام‌الدین در دربار صفوی در سال ۹۱۵ ه. ق وفات یافت و یار احمد اصفهانی ملقب به نجم ثانی جانشین او شد، سلطان احمدخان در سال ۹۱۶ با هدایای فراوان در سلطانیه به حضور شاه اسماعیل رسید و با دریافت حکمی از شاه اسماعیل به عنوان مالک تمام مناطق شمال از آستارا تا استراباد شناخته شد.^{۲۴} سلطان احمدخان در سال ۹۲۳ ه. ق در قروقین به حضور شاه طهماسب رسید و مورد لطف شاه صفوی قرار گرفت، از

مذهب زیدی چشم پوشید و مذهب شیعه دوازده اسمایی را پذیرفت وی در سال ۹۴۰ ه. ق زندگی را بسدود گفت و پسرش کارکیا سیدعلی جانشین او شد، اعیان و بزرگان لشکر او را رها کردند و برادرش سلطان حسن را جانشین او کردند، سلطان حسن در مدت کوتاهی بخش عظیم منطقه بیه پس را به تصرف خود در آورد اما در سال ۹۴۳ ه. ق بر اثر بیماری طاعون درگذشت و پسر یکساله‌اش خان احمدخان جانشین او شد. شاه طهماسب به تقاضای کیاخور طالقانی مرد صاحب نفوذ گیلان حکومت بیه پیش را به بهرام میرزا سپرده «قرامحمد و میرعباس و سرافراز سلطان از ایمل چپکوند [capakvand] لشت‌نشاء به فرمان سران سپاه سلطان تن در ندادند و خان احمدخان را بر داشته به کوه‌های اشکور عقب نشستند.»^{۲۵}

مردم لاهیجان در سال ۹۴۴ ه. ق به رهبری قرامحمدچپک بهرام میرزا را از لاهیجان بیرون کردند، شاه طهماسب ناچار شد حکومت خان احمدخان را بر مناطق بیه پیش به رسمیت بشناسد و بیه پس را به حکومت او ملحق کند به شرط اینکه عواید آنرا به خزانه تحویل دهد. سرافراز سلطان چپک در سال ۹۴۵ با بیست هزار نیرو به بیه پس حمله کرد امیره سلطان محمد کله‌می و پسرش امیر شهنشاہ کشته شدند سرانجام حکومت بیه پس از طرف شاه طهماسب به سلطان حسن رسید، سلطان حسن از نسب مادری به لشت‌نشانیها می‌رسید. «سلطان حسن فرزند اولین زن خان احمدخان تی تی tifi دختر قرامحمد چپک بود و شاه طهماسب که از روی محبت این کو دک را گرفته بود، و قبیله سلطان محمودخان [از خانان اده اسحاقی] از گیلان فراخوانده شد، بیه پس را به او داده بود و بدین ترتیب تمام گیلان تحت قدرت خان احمدخان قرار داشت.»^{۲۶}

بوقلی سلطان در سال ۹۷۴ مأموریت یافت بیه پس را به جمشید شاه پسر سلطان محمود دخان تسلیم نماید خان لاهیجان سرپیچید، شاه طهماسب معصوم بیک صفوی را با سپاهی عظیم به جنگ او فرستاد، کیارستم سپاه سالار رشت به نبرد او شتافت اما شکست خورد و دستگیر شد، خان احمد خان «امیر جهانگیر سپهسالار لشت‌نشا را با دوازده هزار کس از پیاده و سواره بمقابله»^{۲۷} سپاه شاه فرستاد اما سرانجام خان لاهیجان دستگیر و به زندان قلعه قیقه و بعد قلعه استخر به حبس فرستاده شد. حکومت گیلان به شاهزاده سلطان محمد میرزا سپرد شاه طهماسب داده شد، مردم شرق گیلان در سال ۹۷۶ بر علیه قزلباش قیام کردند و آنان را از گیلان فراری دادند. شاه حکومت گیلان را در سال ۹۷۷ به سلطان محمود میرزا سپرد و الله‌قلی سلطان را به حکومت لاهیجان منصوب کرد و گیلان را در میان افسران قزلباش تقسیم نمود و با دریافت مالیات‌های سنگین سبب ناراضی و قیام عمومی مردم را فراهم نمود.

قیام روستایی برهبری امیره دواج لشت‌نشانی

قیام امیره دواج ثانی بسال ۹۷۸ ه. ق در ولایت لشت‌نشاء و شرق گیلان یک خیزش تمام عیار دهقانی بود که تهیدستان شهر و روستا در آن شرکت داشتند، امیره دواج پسر قرامحمد چپک در خدمت احمد سلطان وکیل جمشید شاه بود، خواهر او تی تی پس از طلاق از خان احمدخان به از دواج احمد سلطان در آمده بود د امیره دواج پس از گرفتاری خان احمدخان مخفیانه خود را به لشت‌نشاء رسانید، بنوش

«اجامره و اوایش را بر سر خود جمع نموده»، «نقاره به نام خود زده»^{۲۸} عده بسیاری از مردم به او پیوستند. شهبازی یک سپاه سالار لشت نشاء بدست او به قتل رسید و امیره دویاج لاهیجان را به تصرف خود در آورد و مدت یکسال و نیم بر تمام مناطق گیلان حکومت نمود، امیره ساسان بدستور شاه طهماسب مأمور سرکوب او شد، در ساحل دریای حسن کیاده جنگ بین طرفین در گرفت امیره ساسان شکست خورد، امیره دویاج تا انزلی سپاه شاه را تعقیب نمود. شاه طهماسب در سال ۹۷۹ ه. ق عده‌ای از افسران سپاه استاجلو را با توپ و تفنگ برای سرکوب امیره دویاج فرستاد و عده‌ای بسیار از خوانین گیلان به او پیوستند، جنگ در کوچصفهان روی داد امیره دویاج در میدان جنگ به قتل رسید، احمد سلطان سر امیره دویاج را به پسر خود آقا میریک داد تا به شاه طهماسب تقدیم کند، شاه طهماسب «در ازای این جانفشانی» سپاه سالاری کوچصفهان را به آقا میریک داد.

خان احمدخان در سال ۹۷۸ ه. ق پس از دوازده سال از حبس آزاد و به گیلان برگشت وی در اولین اقدام قصد تصرف یه‌پس نمود، اما شکست خورد و با کشته دادن ۳۷۰۰ نفر مغلوب شد، به روایت شیخ محمود گفته: سپاهیان لشته‌نشاء در ۲۰ رمضان ۹۸۶ ه. ق در نزدیک مسجد یله فقیه ماشک در جنگی که با قوای یه‌پس داشتند، اول شکست خوردند و عده‌ای از سپاه سالاران لشته‌نشاء از جمله امیره خسرو، بوسیدمیر و شهبازی یک از مردم چپک کشته شدند، اما با یاری خان احمد حسینی سپاه جمشید خان را شکست دادند در همین سال «مردم کوچصفهان آمده، مردم لشته‌نشاء را تالان کردند، یحد و نهایت و هرچه توانستند، کردند»^{۲۹}

شاه جمشید خان در سال ۹۹۸ ه. ق بدست وکیل خود کامران میرزا به قتل رسید. کامران میرزا قصد تصرف یه‌پس را نمود، خان احمدخان سپاه سالاری لشکر یه‌پس را به میرعباس سلطان چپک داد، در جنگی که بین طرفین رخ داد، کامران میرزا و وزیر او خواجه فتح به قتل رسیدند.

جنگ شرق و غرب گیلان سالها ادامه داشت و موجب ویرانی بسیاری از مناطق گیلان شد.

شاه عباس در سال ۱۰۰۰ ه. ق بدلیل رنجشی که از خان احمدخان داشت فرهادخان قرامانلو را مأمور سرکوب او کرد، فرهادخان با سپاه آذربایجان و به اتفاق امیره سیاوش حاکم گسگر از راه آستارا و انزلی وارد لشت‌نشاء شد و «ساقی مزار لشته‌نشاء مخیم عساکر خصوصت مآثر گردید»^{۳۰} علی‌یک سلطان وکیل ابراهیم خان حاکم یه‌پس نیز به آنان پیوست، خان احمدخان بدلیل خیانت اعیان چاره‌ای جز فرار نیافت از این هنگام رسماً به حکومت دو سلسله اسحاقی فومن و سادات ملاط (کیانی) در گیلان پایان داده شد و گیلان به حکومت شاه عباس ملحق گردید، حکومت لشته‌نشاء بدستور شاه عباس به میرعباس چپک داده شد.

قیام روستایی برهبری، بوسیدمیر چپک

بوسیدمیر که در هنگام یورش شاه عباس متواری شده بود، به کمک گروهی از بزرگان دست به شورش برداشت. اسکندربیک ترکمان منشی شاه عباس در این باره می‌نویسد:

«از سپاهیان گیلان یه‌پس دو طایفه‌اند که همیشه وکیل‌السطنه و صاحب اختیار سلاطین آنجا بودند یکی از در و دیگری را چپک می‌نامیدند و میان این دو طبقه همیشه بجهت سپهسالاری و رکالت پادشاه عداوت قدیم است...»^{۳۱} بوسیدمیر از قبیله ازدر بود، با حضور قزلباش در گیلان دست بزرگان از در از مناصب حکومتی کوتاه شده بود آنان از حکومت ناراضی و آماده قیام بودند شورشیان لشته‌نشاء را گرفته داروغه لشته‌نشاء را بیرون کردند و در سال ۱۰۰۲ ه. ق به لاهیجان حمله کردند و کیاقریدون سپاه سالار لاهیجان را به قتل رساندند. شیخ احمد آقا میر غضب مأمور سرکوب شورشیان شد؛ به کمک میرعباس سلطان چپک بسیاری از هم ولایتی او کشته و شورش سرکوب گردید، بوسیدمیر به قتل رسید و حکومت لشته‌نشاء به آقا حسین رستم‌دار داده شد.

جنیش روستائی لشته‌نشاء برهبری کارکیاعلی

حمزه

مردم لشته‌نشاء در سال ۱۰۰۴ ه. ق بار دیگر بر علیه یی‌داد حکام شاه عباس دست به شورش برداشتند. کارکیاعلی حمزه «از قبیله چپک بود و برخی معتقدند که از اعقاب سلاطین یه‌پس می‌باشد...»^{۳۲} شورشیان خواجه محمدکلانتر لشته‌نشاء را به قتل رساندند آقا حسین رستم‌دار حاکم لشته‌نشاء به لاهیجان فرار کرد و قلعه لاهیجان بوسیله شورشیان محاصره شد، «ده هزار نفر»^{۳۳} به شورشیان پیوستند، سرداران قزلباش که در قلعه محاصره شده بودند، از اعیان و مالکان گیلان کمک خواستند، نزدیک بود قلعه به تصرف شورشیان در آید که خوانین با اسلحه گرم و توپ و تفنگ به یاری قزلباش رسیده با کشتار روستائیان بی‌اسلحه و به قتل رساندن کارکیاعلی حمزه به شورش پایان دادند «پس از آن درویش محمدخان حسب‌الفرمان قضا متوجه لشته‌نشاء گشته، طایفه روملو دست بقتل و غارت دراز کردند...»^{۳۴}

درویش محمدخان حاکم لاهیجان سه روز به مردم مهلت داد تا خانه و کاشانه خود را گذاشته، جان خود را از مهلکه نجات دهند، سپس: «آدم بسیار از صوفی و چینی و اروملو و ملازمان و امرای یه‌پس، به اتفاق سپهسالاران و اعیان داخل بلده لشته‌نشاء و بلوکات شده، جمعی کثیر از مردم لشته‌نشاء و توابع عرصه تیغ یاسا گشتند و اسیر و برده بسیار به دست لشکریان افتاده، نهب و غارت بی حد و حصر نمودند»^{۳۵}

پس از قتل و غارت بسیار حکومت لشته‌نشاء به اغورلو سلطان چینی حاکم فومن داده شد.

کوچ دادن دو قبیله از دو چپک به سیلاخور

به علت فشار مالیات و ستم کارگزاران حکومتی در سال ۱۰۲۱ ه. ق چند تن از اهالی چپک تصمیم به قتل میرزای عالمیان وزیر لاهیجان می‌گیرند و این نقشه را با میرمرتضای لشته‌نشائی یکی از اعیان لشته‌نشاء در میان می‌گذارند، میرمرتضا مخفیانه موضوع را به وزیر لاهیجان اطلاع می‌دهد. میرزای عالمیان هفت نفر از بزرگان چپک را به لاهیجان می‌طلبید کرم اسوار و برادرش کلی‌گیر در سرپل قلعه متوجه قضیه شده، جان خود را از مهلکه نجات می‌دهند پنج نفر بقیه بدستور میرزای عالمیان به میرحسین کلانتر لشته‌نشاء سپرده شدند، دستگیر شدگان در کنار خندق لاهیجان به قتل

رسیدند. کرم اسوار پس از مدتی دستگیر و بدستور شاه عباس در میدان لاهیجان پوست کنده و پوست او را به کاه پرکرد»^{۳۶} برای عبرت دیگران در بی‌پس و بی‌پیش گردانند.

شاه عباس در سال ۱۰۲۱ ه. ق لشته‌نشاء راجزئی از اصلاح سلطنتی قرار داد و دو قبیله از در و چپک را به سیلاخور تبعید کرد که بسیاری از آنان در آنجا از بین رفتند. ادامه دارد

منابع و مأخذ

- ۱- دکتر ستوده. منوچهر - از آستارا تا آستاراباد جلد اول (بخش اول) - انجمن آثار ملی ۱۳۴۹ تهران، ص چهارده و شانزده
- ۲- رابینو. ه. ک. - ولایات دارالمرز ایران، گیلان - ترجمه جعفر خمایی‌زاده. طاعتی رشت ۱۳۵۷ ص ۲۹۵
- ۳- عباسی. هوشنگ - افسانه لش در نشاء - گیلان‌نامه جلد دوم بکوشش م. پ. جکتاجی. طاعتی رشت ۱۳۴۹ چاپ اول، صفحات ۲۲۳ تا ۲۳۱
- ۴- میرابوالقاسمی. سیدمحمدتقی - سرزمین و مردم گیل و دیلم طاعتی رشت ۲۵۳۶ ص ۲۳۹
- ۵- نگاه‌کنید به: رابینو. ه. ک. - فرمانروایان گیلان ترجمه: م. پ. جکتاجی - دکتر رضا مدنی. گیلک‌نام رشت ۱۳۴۴ چاپ اول ص ۱۳۹
- ۶- فرمانروایان گیلان ص ۱۳۸
- ۷- مرعشی. سیدطهیرالدین - تاریخ گیلان و دیلمستان، تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، اطلاعات تهران ۱۳۴۴ چاپ دوم ص ۴۵
- ۸- تاریخ گیلان و دیلمستان ص ۴۶
- ۹- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: فرمانروایان گیلان صفحه ۱۳۱ به بعد
- ۱۰- تاریخ گیلان و دیلمستان ص ۱۹۴
- ۱۱- همان مأخذ ص ۱۹۶
- ۱۲- همان مأخذ ص ۲۱۵
- ۱۳- همان مأخذ ص ۲۹۱
- ۱۴- لاهیجی. علی‌بن شمس‌الدین، تاریخ خانی تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده. تهران بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ ص ۱۱۱
- ۱۵- تاریخ خانی ص ۱۱۳
- ۱۶- همان مأخذ ص ۱۲۳
- ۱۷- همان مأخذ ص ۱۳۹
- ۱۸- همان مأخذ ص ۱۴۳
- ۱۹- همان مأخذ ص ۲۲۳
- ۲۰- همان مأخذ ص ۲۳۴
- ۲۱- همان مأخذ ص ۲۳۴
- ۲۲- همان مأخذ ص ۲۴۴
- ۲۳- همان مأخذ صفحات ۳۲۷-۳۴۸
- ۲۴- ولایات دارالمرز ایران گیلان ص ۴۹۵
- ۲۵- همان مأخذ ص ۴۹۹
- ۲۶- همان مأخذ ص ۵۰۲
- ۲۷- ترکمان (منشی) اسکندر بیک - تاریخ عالم آرای عباسی. جلد اول بکوشش ایرج افشار. تهران، امیرکبیر با همکاری کتابفروشی تأیید اصفهان ۱۳۳۴ خورشیدی ص ۱۱۲
- ۲۸- فومنی گیلانی - ملاحظه‌الفتاح. تاریخ گیلان. به تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹، ص ۵۸
- ۲۹- همان مأخذ ص ۱۳۳
- ۳۰- تاریخ عالم آرای عباسی ص ۴۶۱
- ۳۱- تاریخ گیلان ص ۱۶۹
- ۳۲- تاریخ عالم آرای عباسی ص ۵۱۴
- ۳۳- تاریخ گیلان ص ۱۷۱
- ۳۴- همان مأخذ ص ۱۹۶
- ۳۵- همان مأخذ ص ۱۹۶



دستور املاي گيلكي

مدیریت نشریه سودمند گیلخوا

مواردی که:

- ۱- نویسنده یا شاعر مطرح و آشنا به زبان‌شناسی به مسئولیت خود اصرار در رسم‌الخط خاص خود داشت.
- ۲- نکات گویشی آوایی متن مورد نظر با لهجه معیار (رشتی) تفاوت داشت.
- ۳- متونی که قبلاً به شیوه قدیمی چاپ شده بود و باید به صورت نقل قول آورده می‌شد یا عیناً فتوکپی شده صفحه‌بندی می‌گردید. بعنوان مثال شعر مفتخورالاعیان از افراشته که در شماره ۳۱ گیلخوا آورده شد و جای تعجب برخی خوانندگان را فراهم آورد. البته موارد دیگری هم هست که از نظر گیلخوا به قاعده در آمده اما هنوز دستورالعمل آن در مجله چاپ نشده است تا در متون گیلکی پیاده گردد.

اما در پایان هر مقاله خواستیم عزیزان صاحب‌نظر پیشنهادات خود را نسبت به طرح‌های عرضه شده ارائه نمایند. متأسفانه تاکنون مطالب راهگشایی نرسید مگر در چند مورد پیشنهاداتی کلی که باید جمع‌بندی شده خلاصه گردد و در یکی از شماره‌های آینده آورده شود.

نامه آقای محمد روشن که از صاحب‌نظران و فرهیختگان گیلانی است و در پی چاپ مطلب «واژه‌های عربی دخیل در زبان گیلکی را چگونه بنویسیم» مندرج در شماره ۲۸ و ۲۷ آمده، شاید مفید باشد در ارائه نظرات صاحب‌نظران در زمینه شیوه نگارش گیلکی.

ما این زمینه بحث را بسیار مساعد و الزامی تشخیص می‌دهیم و صفحه‌ای را برای آن باز می‌کنیم و به شرط اختصار پیشنهادات اصولی را درج می‌نماییم. از عزیزان صاحب‌نظر مصرانه می‌خواهیم مسئله کتابت گیلکی و آئین نگارش آن را جدی بگیرند و نقطه‌نظرات خود را به طور مستدل بیان نمایند.

اما در پاسخ به نامه آقای روشن که مرقوم داشتند نوشتیم «واژگان تازی را به مانند ریشه و تلفظ تازی بنویسیم و خواننده مجاز باشد خود در خواندن آن» ما در طرح پیشنهادی خود نگفتیم واژه‌های عربی دخیل در گیلکی را اول ریشه‌یابی کنیم و بعد مثل اصل خویش بنویسیم تا خواننده خود مجاز به خواندن آن باشد. بعنوان نمونه از میان آن دسته واژه‌هایی را که آقای روشن در حافظه جستجو کردند نظر ما روی کلماتی کاملاً عیان و عربی مثل رفاصی - صلات ظهر - فسق و امثال آن بوده است.

ما که در کوران کار دریافت متون مختلف گیلکی با لهجه‌های گوناگون آن از جای‌جای گیلان و مازندران هستیم و اغلب یک واژه را به چند صورت در یک دست نوشته از یک نویسنده دریافت می‌کنیم و سرگردان می‌مانیم، به صعوبت و ظرافت کار در بخش گیلکی مجله اشراف کامل داریم، می‌دانیم که واژه‌هایی مثل رفاصی اغلب به صورت

رفاصی، رافصی، رافصی، رافصی، رافصی استعمال می‌شود منبأ مثال در اشعار همین شماره گیلخوا. پس برای اینکه به یک دستی برسیم پیشنهاد کردیم همه آن را به صورت اصل کلمه رفاصی بنویسیم. خواننده مجاز است به هر گویشی که مجهز است آن را بخواند. مضافاً به این که نوشتیم این امر استثنائاً در شعر به خاطر حفظ وزن و قافیه‌گامی عدول‌پذیر است همین‌طور در زبان طنز و محاوره (نمایشات) حال اگر آن را به افراطی‌ترین شیوه یعنی «رفااصی» بنویسیم درست است که شکلی غیرعربی پیدا می‌کند و لغت‌موردنظر را - ظاهراً - گیلکی جلوه می‌دهد (مثل بیشتر واژه‌هایی را که برادران کرد ما در مورد فارسی و عربی اعمال کرده‌اند) اما در آن صورت امانت‌دار خوبی نخواهیم بود، خود را گول زده‌ایم و نهایتاً چوب آن را خود ما می‌خوریم که سردرگمی و تشتت در نگارش اولین سزای آن است. همین‌طور در مورد واژه‌های دیگری که آقای روشن در حافظه جستجو کرده‌اند مثل فسق که به صورت فسک، فسح (که اصلاً معنی دیگری خواهد داشت)، فسس و فحس هم تلفظ شده و نوشته می‌شود که مراد همه آنها فسق عربی است. این یک واژه عیاره‌ای و کم‌مصرف است پس چه بهتر برای پرهیز از تشتت به همان صورت اصلی و عربی خود نوشته شود. و مثال‌های دیگر.

متأسفانه آقای روشن از آن بخش لغات به ذهن سپرده خودشان که باید به آنها می‌پرداختند گذشتند و برای اثبات نظرشان از واژه‌هایی مثل لاپتان (لابدان)، لانتی (لنتی)، واستی (واسی)، تبچه، بازون و امثال آن پرداختند که در گیلکی مشکل‌آفرین نیستند و اصلاً یعنی بر سر آن‌ها نیست و ما هم در دستورالعمل خود از آن‌ها ذکر نکردیم و شاهد مثال نیاوردیم.

این واژه‌ها از نظر گیلخوا کاملاً گیلکی است. یا حداقل ترکیبی است گیلکی و عربی مثل بازون (بعد از آن)، حالا گیریم که عده‌ای وجه تسمیه‌سازان برای لانتی، لنتی و برای لابدان یا لاپتان، لعاب‌تن معنی در آورده باشند. یا تبچه را با طبقه ردیف کرده باشند. برای گیلک هیچوقت لانتی، لنتی نبوده است و همیشه مفهوم مار داشته است و تبچه همیشه ظرفی بوده است که در آن برنج ریخته پاک کرده است.

واژه‌هایی مثل غلستن (غلطیدن) و شکل حروف (ت و ط) مدتهاست حل شده و ما انتظار نداریم چیزی را که حل شده بار دیگر لاینحل کنیم. تازه بجای واژه غلستن می‌توان از گراخور دن استفاده کرد (در مثال‌هایی هم که در شماره ۲۸ و ۲۷ آوردیم از واژه‌هایی نظیر قبول، غروب، ظهر، حاضر، معرفت، سعی و... ذکر کردیم که واژه‌های اصلاً عربی هستند و در طول قرن‌ها حضور در این زبان دستخوش تحریف و ترکیب نشدند جز این که از نظر آوایی مختصر تغییریری در آن‌ها مشاهده می‌شود و گیلکی در نگارش با آن‌ها مشکل دارد.

بحث را که فراوان جای مثال دار دبرای پرهیز از اطباب در این جا قطع می‌کنیم اگر ما از اشارت بگذر آمدیم و به تفصیل پرداختیم بخاطر این بود عزیزان خواننده‌ای که عین این توهم برایشان وجود داشت توجیه شوند. نامه آقای روشن سبب شد تا موضوع اندکی باز شود. از استاد روشن سپاسگزاریم که به گیلخوا و مطالب آن عنایت دارند و نسبت به محتویات آن از خود حساسیت نشان می‌دهند. امیدواریم عزیزان صاحب‌نظر دیگر نیز در این مورد ما را از نظرات صائبانه خود بی‌نصیب نگذارند.

... جستاری در دو شماره پایانی «گیلخوا» آمده بود در باب «شیوه نگارش واژگان تازی، که خود به نتیجه‌ای شگفتی آور رسیده بودند که شایسته‌تر آن است که واژگان تازی را به مانند ریشه و تلفظ تازی بنویسیم و خواننده مجاز باشد خود در خواندن آن» در کنگره بزرگداشت خواجه امام ابو‌الفضل رشیدالدین میبیدی نگارنده چیره‌دست کشف‌الاسرار و غده‌الابرار در میبد یزد شرکت داشتیم و در آنجا خطابه‌ای القا کردم درباره «واژه‌های دخیل در سوره یوسف»، مراد همین نکته است که امروزه به زعم دانشمندان و زبان‌شناسان واژه‌ها گاه چنان دگرگون می‌شود که باز شناختن ریشه نخستین آن گاه به مرز محال می‌رسد، متکا، ابابیل و... در قرآن مجید!

واژه‌های زیر را در حافظه جستجو کردم: لاپتان (عنکبوت) لانتی (مار) واستی (واسطه) تبچه (طبقه)، بازون (بعد از آن)، رفاصی raqasi داغوله (دغل)، صلات زور (صلوات ظهر)، غلستن (غلطیدن) فسق (تی فسقه بوروز دهم)، بلاتوکرد (بلتحت کردن) (خوردن به مفت و هضم کردن)، فارکودن (قهر کردن و وجوه گوناگون آن...)

یعنی «لعاب تن» را به همین گونه بنویسیم و «لاپتان» را فراموش کنیم؟! شگفتا، لانتی را (لنتی) بنویسیم و گمان بریم که هر گیل زبانی می‌فهمد مراد ما لنتی تهرانی امروز نیست و مقصود همان «لانتی»، به معنی مار است؟! و «واستی» را که همان «تی واستی می پایه به گیل یرم» که همان «به واسطه تو» است که تازه تهرانیها هم «واسه‌ی تو» می‌گویند و حافظ بزرگ گفته است «دلَم از واسطه دوری دلبر بگداخت...»

سخن را به اشارت کوتاه کردم به آرزوی موفقیت بیشتر نشریه «گیلخوا»

تهران - محمد روشن

گیلخوا

از وقتی که بعضی را به نام «دستور املاي گیلکی» به صورت پیشنهاد در صفحات گیلخوا گشودیم تاکنون برخی نکات دست و پاگیر را که در نگارش گیلکی فراوان جای استعمال داشت مطرح کرده به اصطلاح به قاعده در آورده‌یم. طرح را در بیشتر موارد در متون گیلخوا بکار بردیم الا در

در کنفرانس ریاضی که در نهم فروردین امسال در دانشگاه صنعتی شریف برپا شد پنج شخصیت سرشناس از استادان برجسته ریاضی کشور از جمله استاد دکتر اسدالله آل بویه از سوی معاون محترم ریاست جمهوری به دریافت لوح یادبود و جایزه ممتاز نایل آمدند. استاد آل بویه ریاضی دان سخنور و سخنور ریاضی دان کهن سالی است که مایه افتخار سرزمین ما و از پیش کسوتان فرهنگ و جامع فضایل علمی و ادبی بشمار می آیند و آشنائی به شخصیت کم نظیر ایشان، دلپذیر و آموزنده است.

در شناخت بزرگان و مشاهیر:

دکتر میراحمد طباطبائی

دکتر اسدالله آل بویه

ادیب و ریاضی دان برجسته گیلانی

روزنامه‌های اطلاعات و کیهان و... منتشر شده است.

دیوان اشعار ایشان بار اول به صورت دفتر نخست در سال ۱۳۵۲ منتشر شد. بار دوم در سال ۱۳۵۴ مشتمل بر سه دفتر به طبع رسید و آخرین بار به عنوان دیوان بویه، در سال ۱۳۷۰ انتشار یافت. استاد در هر چاپ، واژه‌نامه‌ای را برای توضیح لغات دشوار در پایان کتاب ضمیمه کرده است. اشعار آل بویه آراسته به اوزان عروضی است و از لحاظ شکل، شامل قصیده، غزل، قطعه، رباعی و دو بیتی است. شاعر موزایی با استفاده از اشکال سنی شعری به ابداع برخی اشکال که بدور از وزن عروضی نیست پرداخته. در دیوان وی مضامین متنوع هنری، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و توصیف مظاهر طبیعت و وصف حال شخصی منعکس است.

شاعر به انتقاد از اوضاع اجتماعی می‌پردازد و در عین حال راه اصلاح امور را نیز نشان می‌دهد. از افسردگی و غم درونی خود سخن می‌راند ولی از ارائه سخنان تسلی‌بخش و آمیخته به امید دریغ نمی‌ورزد، یأس زدگی در خلال اشعار ایشان نمایان است ولی در مبارزه با یأس کوتاهی نمی‌کند و جاذبه‌های شوق و امید در سخنان دیگر وی متجلی است. از دوران گوناگون عمر اعم از جوانی و سالخوردگی سخن به میان می‌آورد و به ارائه پند و اندرز اجتماعی و اخلاقی و سیاسی می‌پردازد و بر اغتنام فرصت و از دست ندادن دقائق امیدبخش زندگی تأکید می‌ورزد. ستایش از میهن و توصیف عظمت فرهنگی و تاریخی ایران از جمله سخنان دل‌انگیز جذاب شاعر ریاضی دان است.

در شعر شماره ۱۶۱ به اندرز می‌گوید: بر فرض که با دشواریها و ناکامی‌ها مواجه شدی، بر فرض که کارها نابسامان شد و روزگار به تو پشت کرد و کار را بر آزادگان سخت گرفت با این وصف نباید این همه دچار یأس و ناامیدی شد. زیرا دست خداست که گرهارا می‌گشاید:



حکومت سپید زاهدی صادر گردید. استاد آل بویه سرانجام در سال ۱۳۴۹ که دارای رتبه ده استادی بود به افتخار بازنشستگی نایل آمد.

آثار علمی و ادبی استاد آل بویه مشتمل است بر تألیف کتب، از جمله کتب درسی برای دانش‌آموزان و دانشجویان و مقالات گوناگون علمی و اجتماعی و نیز دیوان اشعار. از تألیفات علمی ایشان بذکر کتب ذیل اکتفا می‌شود:

الف: یک جلد هندسه دیفرانسیل شبکه‌های مسطح (رساله دکترای ریاضی)

ب: چند جلد هندسه برای سالهای دبیرستان (از سال ۱ تا ۶) از جمله هندسه تریسیمی و رقومی برای سال ۶ دبیرستان

ج: یک جلد هندسه عالی برای استفاده دانشجویان دوره لیسانس، دو جلد حسابهای هندسی برای استفاده دانشجویان دوره لیسانس و فوق لیسانس، یک جلد هندسه‌های گوناگون برای استفاده دانشجویان دوره فوق لیسانس (کتب درسی برای استفاده دانشجویان، همه از انتشارات دانشگاه تهران بشمار می‌آیند)

د: مقالات گوناگون و متنوع علمی و فلسفی ایشان در مجله سخن و روزنامه سازمان و

دکتر اسدالله آل بویه در آبان ماه ۱۲۸۷ شمسی در دیلمان گیلان تولد یافت و در شش سالگی به تحصیل مشغول گشت. دو سال در مکتب قدیم به تحصیل مقدماتی پرداخت. سپس وارد مدرسه ابتدائی خیتام در سهاکل شد و در آن آموزشگاه کلاس‌های اول تا چهارم را گذرانید و دوره پنجم و ششم ابتدائی را در دهستان شماره ۱ رشت، در طی یک سال به اتمام رسانید و در همان مدرسه سال اول و دوم متوسطه را تمام کرد. آنگاه به تهران آمد و وارد دبیرستان دارالفنون شد و دوره متوسطه (سالهای سوم تا ششم) را در آن دبیرستان پایان رسانید و در خرداد ماه سال ۱۳۰۷ گواهی نامه دوره متوسطه بدست آورد و در شهریور همان سال از سوی وزارت فرهنگ به منظور ادامه تحصیل به فرانسه اعزام گردید.

استاد آل بویه در فرانسه به اخذ چند دانشنامه (لیسانس) در رشته‌های گوناگون ریاضی از جمله ریاضیات عمومی، محاسبات دیفرانسیل و انتگرال و مکانیک استدلالی و هندسه عالی نائل آمد و سرانجام پس از چهار سال ادامه تحصیل در رشته‌های ریاضی، موفق به دریافت دکترای علوم ریاضی از دانشگاه سوربون (پاریس) شد و بتاريخ بهمن ۱۳۱۴ که دوره‌های تخصصی وی پایان رسیده بود به ایران بازگشت و در فروردین ۱۳۱۵ با رتبه ۱ دانشجویی در دانشسرای عالی و دانشکده علوم و دانشکده فنی به تدریس پرداخت و پس از انجام خدمت نظام وظیفه به کار تدریس در دانشگاه تهران و دانشکده صنعتی (وزارت صنایع) و دانشکده نیروی هوایی، ادامه داد.

استاد آل بویه بجز کار تدریس در دانشکده‌ها، یک چند به خدمات اداری و کارهای اجتماعی نیز مشغول بود. از جمله انجام وظیفه به عنوان معاونت کل وزارت فرهنگ و عضویت شورای عالی فرهنگ و شورای عالی دانشگاه، اما فعالیت اجتماعی و سیاسی ایشان انتشار روزنامه سازمان است که بدستور دولت هزیر تعطیل شد و نیز تشکیل حزب آهنگ ماه که پس از یکسال، حکم انحلال آن از سوی

سلیم طهرانی در گیلان

دیوان سلیم طهرانی شاعر عصر صفوی را برای پیدا کردن اطلاعات مربوط به کاغذ ورق می‌زدم و جایی‌جایی می‌خواندم و متوجه شدم او بسیار سفر کرده و بجز هندوستان که مدتی دراز در آنجا باشنده شد شهرهای اصفهان و شیراز و مشهد و هرات و کربلا و نجف و بغداد و قزوین و گیلان را دیده بوده است.

به گیلان موفقی رسیده بود که یوسف خان حاکم گسگر بود و شاعر چند قصیده در ملح او سروده است. و از آن جمله است این دو بیت (صفحه ۴۹۳)

زهی زعدل تو گسگر نمونه‌ای از مصر
زهی زخلق تو گیلان نشانه‌ای ز خشن

ترا حکومت گسگر زحکمت شاه است
برای آنکه بود پیشه شیر را مسکن
از بیستی از غزل او برمی‌آید که در لاهیجان هم بوده است، آنجا که می‌گوید:

بیهوشیم ز جلوه سبزان گیلک است
در لاهجانم و می کشمیر می‌خورم (صفحه ۳۴۱)

شاید اسم مال کلمه گیلک درین متن یکی از قدیمی‌ترین جاها باشد. مورخان متخصص تاریخ گیلان بهتر می‌دانند. از آن من حدس است.
از بیت دیگری در می‌یابیم که پس از گیلان به هند سفر کرد زیرا گفته است:

نعمت هند فراوان بود، اما نرود
یاد گیلان زد و حسرت نان لاکو (صفحه ۲۸۳)

قطعاً (از باب غریبیت) کلمه لاکو در اشعار قدیم فارسی پیش ازین نیست و شاید پس از سلیم هم فقط در شعر شاعران گیلک مانند نسیم شمال آمده باشد.

سلیم درباره رودخانه شاهرود طالقان که به سیدرود متصل می‌شود دو بیت دارد که آن را در راه رفتن به گیلان یا بازگردیدن از آنجا سروده است و آن دو بیت این است

شاهرودی که بود بر سر راه گیلان
رعده را زمزمه ناخوش او ترساند
آبش از بس که گل آلود بود هر موجش
چین پیشانی صندل زده را می‌ماند (صفحه ۵۱۹)

این چند کلمه در محله برنت وود (لوس آنجلس) به یاد دوستان ادیب و عزیز گیلک یاد داشت شد تا اگر چنانچه عزیز نشر آن را برای تاریخ نگاران گیلان مفید دانست در «گیله‌وا» یا «گیلان‌نامه» چاپ کند. به امید دیدار.

لس آنجلس - ایرج افشار

بالاترین خصیصه آن صراحت بیان است چون انعکاس چگونگی اوضاع زنده محیط و بازتاب زیبایی‌ها و زشتی‌های عینی اجتماع است تأثیر بسزائی در خواننده بجا می‌گذارد. بالاخص برای جوانانی که ناآشنا به پیچ و خمهای ناهموار زندگی هستند، بسی آموزنده است.

تهران - ۷۳/۲/۸

بانک لغات گیلکی

لغات و اصطلاحات

زیتون و زیتون‌کاری

(به گویش رودباری)

۱. زه زه = zeh زیتون
۲. زرد زه = zarde zeh زیتون زرد
۳. مار زه = nare zeh زیتون ماری
۴. زروون زه = zaroon زیتون زروغن
۵. وازگوز = varagoz = نوعی روغن زیتون ناب غلیظ بایوی تند
۶. دار چاله = dare calah = چاله درخت
۷. کتر خاله = kater xalah = آلتی است چوبی دراز در اندازه‌های مختلف که انتهای آن بشکل عدد ۷ است و از آن برای چیدن و ریختن زیتون استفاده می‌کنند
۸. شنگ زه = senge zeh = زیتون چروک خرد و سفت
۹. گرز زه = gerde zeh = زیتون گورد
۱۰. روغنی زه = rogani zeh = زیتون روغنی، که از این زیتون برای گرفتن روغن خوراکی استفاده می‌شود
۱۱. دشت بون (بان) = daste bon = به فردی که محافظت از درختان زیتون به او واگذار می‌شود اطلاق می‌گردد
۱۲. زه گله = zeh gelah = دانه زیتون
۱۳. بشکینه زه = beskesteh zeh = زیتون شکسته
۱۴. دسی = dasasi = سنگی است قله‌های و گرد به اندازه دست انسان که از آن برای شکستن زیتون استفاده می‌کنند
۱۵. پل = bel = پیل، وسیله‌ای که علاوه بر مصارف دیگر از آن برای چال کردن زیتون و آبیاری استفاده می‌کنند
۱۶. زه روئی = zeh rui = اصطلاحی است عامیانه که به چیدن زیتون اطلاق می‌شود
۱۷. کشکا ویشکینا = kaska viskina = به دانه‌های زیتونی می‌گویند که پس از جمع‌آوری زیتون، هنوز روی درخت مانده است و بعداً باید اقدام به چیدن آن کرد
۱۸. زه رو = zeh ru = به شخصی که دانه‌های زیتون را بر روی زمین می‌ریزد گفته می‌شود

دارستان رودبار - بابک قلی‌زاده دارستانی

گیله‌وا، ویژه نالش

ضمیمه شماره ۳۱ منتشر شد
قابل وصول از طریق خدمات پستی گیله‌وا
در ازای ارسال ۸۰۰ ریال تمبر

... گرفتیم پشتگی زد چرخ گردان
گرفتیم سخت بر آزادگان شد
گرفتیم مهر تابان گشت پنهان
گرفتیم تیره رنگ آسمان شد
گرفتیم رنجها بردی فراوان
گرفتیم زندگی باری گران شد
ترا این مایه نو میدی دگر چیست
چنانستی که انگاری خدا نیست
در شعر شماره ۱۸۰ شاعر شکایت دارد که همه خواب آلودند و سروری و بزرگ‌منشی از میان رخت بر بسته، ما گرفتار خواب غفلت هستیم و نمی‌دانیم که پیروزی فقط در پرتو همبستگی و همکاری میسر است:

آن چنان مست فتادیم که هشیاری نیست
خوابمان برده از آن دست که بیداری نیست
سنگ در سینه بجای دل خونین کردند
بارمان سخت گرانست و سبکباری نیست
سروری را نتوانیم خریدن هرگز
سروری فز خدایی است خریداری نیست
در بسزدیم و ندانیم که پیروزی ما
گر بود هیچ جز از پرتو همکاری نیست
تعبیرهای نغز در اشعار بویه کم نیست. از جمله مسیر زندگی را به بندبازی و آدمیان را به بندباز و خط زندگی را به ریسمانی دراز که هر بندباز با احتیاط تمام از روی آن باید بگذرد و هر لحظه هیولای مرگ را در زیر پای خود می‌بیند تشبیه می‌کند:

بند سازانیم بر بندی روان
چشمها گردانده بر پایان آن
زندگی مان هست هان رفتن به پیش
مرگ دیدن باز زیر پای خویش
(دیوان بویه ص ۵۰)

استاد آل‌بویه برای برجستگی مضامین شعر و وصف حال چه بسا از ضمائر شخصی و مفرد و یا ضمائر مشترک استفاده می‌کند و نیز در دیوان بویه با اشعاری مواجه می‌شویم که با واژه شب و وصف آن آغاز می‌شود و در شعر بارها به شخصیت‌های اساطیری و تاریخی اشاره کرده‌اند. از ویژگی‌های سبک استاد این است که تا حد مقدور از استعمال واژه‌های دخیل عربی برگزیند و بناچار یک رشته از واژه‌های ناب فارسی را که هم اکنون مورد استعمال محدود دارند بکار برده‌اند مانند: اهورا - آذرخش - چنخیدن - باد افراه - شستی - دال (عقاب) - موییدن (گریستن) - آژنگ (چین) - گمانه‌زدن (چاه کندن) ...

پرهیز از استعمال واژه‌های دخیل عربی، در نثر ایشان نیز از جمله در رساله جذاب: «هسانگی برای یگانگی» که دارای محتوای فلسفی و اجتماعی است، دیده می‌شود. واضح است که این شیوه تنگناهایی در شعر پدید آورده است. دیوان بویه که

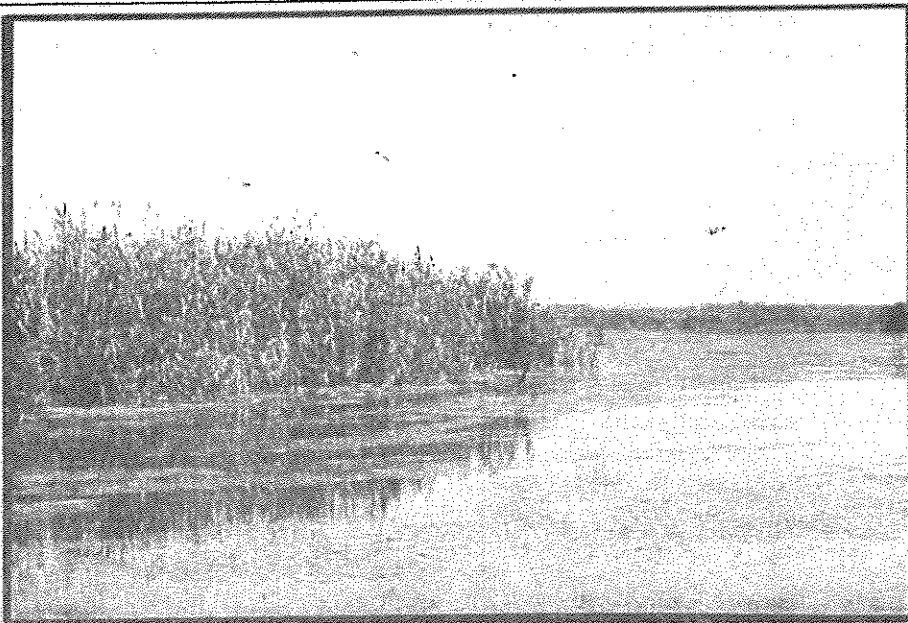
بهرام روزافزونی

حسین صمدی

بهرام روزافزونی (bah.rām-e.ruz.af.zu.ni) فرزند اسکندر روزافزونی، سدهٔ نهم هجری، دولتمرد ایرانی. پدرش بنیادگذار خاندان روزافزونی مازندران بود و منصب جمله‌الملک [= رایزن] سیدمر ترضی مرعشی، حاکم مازندران (- ۸۳۷ ق)، داشت. پس از مرگ اسکندر فرزند مهترش بهرام مشیر و مشاور سیدمحمد فرزند سیدمر ترضی حاکم مازندران شد. چندان بر نیامد که سیدمحمد سپهسالاری و رایزنی بخش غربی رود تجن، از ساری تا آمل، را به بهرام و بخش شرقی تجن تا گرگان را به سیدعزیز بابلگانی واگذاشت. از آن پس بر قدرت بهرام افزوده شد. پس از چندی به تئوین وی سیدمحمد در صدد برکناری سیدکمال‌الدین فرزند سیدقوام‌الدین مرعشی حاکم آمل برآمد و چون از راه فریب توفیق نیافت به او بورش آورد. پس از آنکه سیدکمال‌الدین شکست یافت و به تنکابن و رانکوه گریخت. سیدمحمد فرزند خود سیدعبدالکریم را به حکومت آمل نشانید. پس از درگذشت سیدمحمد مرعشی (- ۸۵۶)، سیدعبدالکریم (- ۸۶۵) به حکومت مازندران رسید. از آن پس به سبب شریاخوانی و ناتوانی وی و نیز اختلاف میانهٔ بهرام و سیدعزیز بابلگانی حکومت عبدالکریم تزلزل یافت.

در این میانه بابر فرزند بایسنقر، که خراسان را در تصرف خود داشت، با آگاهی از جنگ داخلی مازندران به این سرزمین بورش آورد و سپاهیان مازندران را در آورگاه قراطوغان / قراطغان بتسکت. عبدالکریم ناگزیر تن به صلح داد. پس از آن به فرمان سیدعبدالکریم، سیدشمس‌الدین بر جای پدرش سیدعزیز بابلگانی، که در قراطوغان بقتل آمده بود، سپهسالاری و رایزنی بخش شرقی تجن یافت، اما اختلاف میانهٔ خاندان روزافزونی و بابلگانی فرو نشست و سیدعبدالکریم که به ظاهر از بهرام جانب‌داری می‌کرد در نهان دل باشمس‌الدین داشت. پس از چندی حاکم مازندران که خطر بهرام را بزرگ دید در صدد قتل وی برآمد. سرانجام هنگامی که بهرام برای دریافت مالیات به بالا تجن رفت، سادات بابلگانی به تحریک سیدعبدالکریم بر وی بورش آوردند، بهرام زخمی کالوی برداشت. پیکر زخم خوردهٔ او را به ساری آوردند و در این شهر درگذشت. پس از وی برادرش علی بر جای او نشست. شماری از منابع به خطا علی را فرزند بهرام دانسته‌اند.

احسن التواریخ، ۵۷۹؛ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۲۸۸ - ۲۸۹، ۳۰۶ - ۳۰۷؛ تاریخ مازندران (شخلمی)، ۵۷؛ تاریخ مازندران (مجهوری)، ۴۳/۲، ۴۸، ۴۵؛ حبیب‌السیر، ۳۵۰/۳ - ۳۵۲؛ مازندران (شایان)، ۲۳۹ - ۲۴۰، ۲۴۳؛ یادگار، ۴، ش ۹ و ۱۰ (خرداد و تیر ۱۳۲۷)؛ ۱۶۳ - ۱۶۷.



در تلاش حفظ محیط زیست

محمدتقی بارور

آنها را به امان خدا رها می‌کنیم. اگر امروز برای حفظ و نگهداری این رودخانه و امثال آن دست به کار نشویم فردا خیلی دیر است.

۲

از چپر پُرد لب آب تا چپر پُرد زمان

در مسیر جادهٔ رشت به انزلی و در فواصل جادهٔ حسن رود به زیبا کنار در فاصلهٔ دو روستای «چپر پُرد لب آب» تا «چپر پُرد زمان» چند استخر طبیعی وجود دارد که مناسب پارک‌سازی می‌باشد. حائز اهمیت این است که زمین فوق در بهترین نقطهٔ گیلان قرار دارد. مساحت این زمین تا کناره‌های ساحل دریای خزر چیزی نزدیک به ۶۰۰ هکتار برآورد می‌شود. از ویژگیهای این زمین وجود رودخانه، مرداب، چمنزار وسیع، و تپه‌های شنی و ساحلی آنست. امید است مسئولان علاقمند گیلان بتوانند این زمین سرسبز و پهنار را به پارک تبدیل نموده تا گیلان نیز چون اصفهان و تهران و شهرهای دیگر ایران برای مردم پارک و گردشگاهی مناسب فراهم آورد. اگر اقدام سریع امروز به فردا موکول گردد این زمین سرسبز نیز در محاصره سیم خاردار مرزبندی می‌شود و چون زمین‌های کلویر صحرائی و بالون صحرائی نابود می‌گردد.

خدا آن روز را پیش نیاورد، چون این دشت سبز و زیبا - پس از نابودی بالون صحرائی و کلویر صحرائی - همه ساله در سیزده نوروز مردم مشتاق گیلان را به مهمانی در سر سفره خود فرا می‌خواند...

از غازیان ورسر تا سوسر روگا

رودخانه «سوسر روگا» که در گذشته کشتی‌های کوچک در آن رفت و آمد داشتند، اکنون در نابودی کامل به سر می‌برد. مشخصات این رودخانه به قرار زیر است:

طول آن بیش از دو کیلومتر است و عرض آن چیزی در حدود هشتاد متر می‌باشد. این رودخانه از ابتدای کنارهٔ اسکلّه شیلات عبور کرده و از پشت امام‌زاده صالح غازیان می‌گذرد. آب مرداب نیز کمی بالاتر از میدان مالا و دبیرستان صنعتی شهید خدادادی و در حوالی بی‌بی حوریه، به داخل این رودخانه می‌ریزد.

آنچه مسلم است باید از ثروت ملی حراست شود. باید به نجات این رودخانه شتافت و در دو سوی این رودخانه خیابان و بلوار احداث نمود و فضایی به وجود آورد که دهها کشتی ماهیگیری و تفریحی در آن پهلو بگیرند.

در حال حاضر هیچ مسئولی به این رودخانه رها شده توجهی ندارد و مردم نیز برای حفظ خانه‌های خود، برای مقابله با پیشروی آب، روز و شب در تلاش خشک کردن این رودخانه با صفا و موازی جاده هستند.

توجه داشته باشیم که در دنیای امروز میلیون‌ها دلار جهت زیاسازی محیط زیست، و حتی ایجاد رودخانه‌های مصنوعی به مصرف می‌رسد. آن وقت ما با داشتن اینگونه رودخانه‌های باارزش طبیعی،

چگونگی تقطیع عروضی اشعار گیلکی

(۲)

«تقطیع شعر افراشته»

در گفتار شماره قبل، مباحثی کلی برای آشنائی عروضی و عروض جدید یا علمی مطرح شد تا با عنایت به اصول و قواعد عروضی، بدانیم که از چه چیز سخن می‌گوییم و یا چگونه باید شعری را در معیار و سنجش قرار دهیم و وزن آنرا عرضه بداریم که آنرا «عروض» می‌نامند.

قبلاً باید یادآور شد که وزن شعر فقط همین «وزن عروضی» که کلیدهای آن در دست است، نیست. بسیاری اوزان شعری هستند که عروضی نیستند. مانند وزن هجائی - وزن ضربی یا تکیه‌ای - وزن ضربی هجائی - و وزن‌های دیگری مانند وزن زیر و بمی که خاص زبان‌های دیگر است و در همه این اوزان شعری، نوعی هماهنگی و نظم در کلام وجود دارد که برابر قواعد خود را رعایت می‌کند.

وزن عروضی یا کتی، براساس دو اصل مهم «تساوی» و «نظم» قرار گرفته است. یعنی هم تعداد هجاهای هر مصراع باید با مصراع دیگر آن شعر و یا در مصراع قرینه، مساوی باشد و هم باید هجاهای نسبت به قرینه‌های خود، نظم داشته باشند. یعنی آگ، هجای دوم مصراع، کو تاه و هجای چهارم بلند باشد، در تمام آن شعر باید همین نظم رعایت گردد. البته می‌توان فقط با توجه به اختیارات مشخص و قانون‌مندی شده اختیارات شاعری، نظم را مشاهده نکرد، که آنهم با برابر تغییر نحوه تلفظ، نوع هجا تغییر خواهد کرد و به نظم خواهد رسید، و با نوع ارکان و افعال تغییر خواهد کرد که باز از اختیارات و مجوزات محدود شاعری است یعنی در محدوده خاصی این امکان وجود دارد.

بسیاری از اشعار و ترانه‌ها به‌گوشی‌های محلی ایران که از قدیم سروده شده و هنوز هم سروده می‌شود و مردم با لهجه‌های خودشان می‌خوانند، با هیچ‌یک از موازین و اصول قرار دادی اوزان عروضی قابل تطبیق و تقطیع نیستند، اما مردم محلات، آنها را آنچنان روان و خوب می‌خوانند که انگار با روح و قلب خود سخن می‌گویند، روان و یکدست، و هیچ‌گونه سختی و دست‌اندازی در خواندن آنها احساس نمی‌کنند. انام اگر همان ترانه‌های غیرعروضی محلی را ما بخوایم با زبان فارسی بخوانیم، یعنی بخوانیم با امتدادهای بلند و کو تاه هجاهای متداول فارسی، تلفظ کنیم، بر وزن همه آنها خط بطلان خواهیم کشید، زیرا اصلاً با آن نوع تلفظ هجاها و با آن ارتفاع و کشش‌ها، ساخته نشده‌اند.

اگر اشعار گیلکی را یک فارسی زبان، تقطیع می‌کرد و ایراد بر وزن آن می‌گرفت، هیچ جای تعجب نبود، او زبان گیلکی را با هجاهای بلند و کشیده فارسی خود در تلفظ کرده و غلط از آب در آورده بود، اما وقتی که می‌شاعر گیلک زبان، که خوب هم شعر گیلکی می‌سراید، بخوانم گیلکی را با هجاهای فارسی تقطیع کنم، متأسفانه به همان بن بست می‌خواهم

رسید که حکم بر ناموزون بودن آن شعر بدهم. تغییر در نوع هجاهای کو تاه و بلند به علت تغییر در نوع تلفظ حروف و کلمات، از مجوزهای معمولی در اختیارات زبانی شاعر است. بسیاری از هجاهای کو تاه، به ضرورت باید بلند تلفظ شوند (هجاهای کو تاه ضمه و او عطف، کسره اضافه - و کلماتی که به مصوت کو تاه ختم می‌شوند، همه از این مقوله‌اند) و عکس آن نیز صادق است که هجاهای بلندی «او» و «ای» به ضرورت می‌توانند کو تاه تلفظ شوند و اینها از مجوزها و اختیارات شاعری است و هیچوقت هم نخواهیم گفت که از وزن خارج شده است.

با توجه به همه این مباحث، اگر سروده‌های افراشته درست خوانده شود. به همین اختیارات هم محتاج نخواهد شد. یادآور شده بودم که مصوت‌های بلند، آنچنان که در فارسی با ارتفاع صوت تلفظ می‌گردند، در گیلکی تلفظ نمی‌شوند. ما واژه «پا» را به‌گوشی فارسی زبانان، با «آ» می‌بلند تلفظ نمی‌کنیم و بیشتر به سَنَز دیک است تا به «آ» و تلفظ «می» به بیای مجهول نزدیک تر است تا به بیای معروف. اگر «می» بخوانیم، هجای بلند است (-) و اگر «م» بخوانیم، هجای کو تاه است (U) و همین اختلاف در خواندن، عدم یکسانی در قرینه‌ها بوجود می‌آورد که اصل «نظم» در عروض نادیده گرفته می‌شود و ناموزون خواهد شد.

من قبل از اینکه به تقطیع عروضی شعر افراشته بپردازم، دو نکته را لازم می‌دانم که یادآور شوم. آقای بخشی زاده هر یک از دو کلمه «قطار» و «کیاب» را شامل یک هجای کو تاه و یک هجای بلند دانسته‌اند که مساوی با (U) خواهد بود. اما خواهد بود فوق شامل یک هجای کو تاه و یک هجای کشیده هستند که کشیده خود دارای دو هجای بلند و کو تاه است با علامت (U) و اگر بگوئیم هجای بلند، فقط از یک علامت (-) سخن گفته‌ایم. علامت هجائی قطار یا کیاب مساوی است با (U - U) و می‌دانیم که از دسته‌بندی‌های همین علامت هجائی است که ارکان یا افعالی را بدست می‌آوریم. و یادآور شدیم که اگر اجزای تشکیل دهنده دو یا چند مصراع بابت طوری قرار گرفته باشند که هجاهای قرینه هر جزء با جزء قرینه خود از لحاظ تعداد و طول، مساوی باشند آنها را موزون و در غیر اینصورت ناموزون گویند. در این یادآوری، مسأله اختیارات شاعری نادیده گرفته شده است. می‌دانیم که استعاده وسیع و رایج از اختیارات وزنی، تعداد و کمیت هجاها را در قرینه‌ها تغییر می‌دهد و به هیچ وجه حکم بر ناموزون بودن صادر نمی‌شود. یک مثال خیلی متداول، وزن رباعی است که با دو اختیار «ابدال» (تبدیل دو هجای کو تاه به یک بلند) و «قلب» (جابجائی یک هجای کو تاه و یک بلند کنار هم) یک وزن رباعی، به

دوازده وزن تبدیل شده است (در عروض جدید، وگرنه در عروض قدیم به بیست و چهار وزن تبدیل می‌شود). اساس وزن رباعی «مستعمل» (U U) است که با قانون ابدال، «مفعول» (- -) و با قانون قلب «فاعلات» (U - U) بدست می‌آید به رباعی زیر توجه فرمائید:

وقت سحر است خیز ای مایه ناز
نرمک نرمک باده ده و جنگ نواز
کابنها که بجایند نپایند بسی
و آن‌ها که شایند کس نمی‌آید باز

به تقطیع عروضی هر مصراع و اختلاف قرینه‌ها توجه فرمائید:

UU	U - U	U - U	UU
مستعمل	فاعلات	مستعمل	مستعمل
فع			
UU	UU	UU	UU
مفعول	مستعمل	مستعمل	مفعول
فع			
UU	UU	UU	UU
مستعمل	مستعمل	مستعمل	مستعمل
فع			
UU	U - U	U - U	UU
مستعمل	فاعلات	مفعول	مستعمل
فع			

به عدم تساوی قرینه‌ها توجه دارید و ملاحظه می‌فرمائید عدم تطابق ارکان، ناموزونی بوجود دنیارده است.

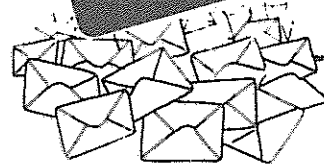
(ادامه دارد)

فراخوان ویژه‌ی شالیزار

«ویژه‌ی شالیزار»، ویژه‌نامه‌ای است خاص برنج و برنج‌کاری و زمینه‌ای از ضمایم ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی «گیله‌وا» که شماره نخست آن در پانز سال گذشته به کوشش رحیم چراغی منتشر گردید و شماره آینده آن به زودی منتشر می‌گردد. ویژه‌ی شالیزار به مسائلی برنج‌کاران در سراسر ایران می‌پردازد و نگاه ویژه‌ای به برنج‌کاری گیلان و مازندران (قطب برنج‌کاری ایران) دارد.

ویژه‌ی شالیزار، از تمامی محققین و پژوهشگران مسائلی برنج‌کاران در استان‌های گیلان، مازندران و دیگر استان‌های برنج‌خیز کشور دعوت می‌نماید تا در هر چه پُر بارتر شدن و بالا بردن کیفیت آن، مشارکت فعال داشته باشند. این یادداشت به منزله دعوت عام از کلیه محققین و پژوهشگران مسائلی شالی‌کاران و شالی‌کاری در ایران زمین است که دسترسی بدان عزیزان دشوار می‌باشد.

نشانی: رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵



● باپوزش از تأخیر در جواب نامه‌های دوستان: خانم‌ها، آفتابان:

● عزیز حسینی (گوراب پس فومن) دیر باز نشسته عزیز نامه شما را که به نثر گیلکی بود دریافت داشتیم و به مراتب پر داخت آن را از شمر همراه بهتر دیدیم. چه خوب است متن‌های کوتاه زبانتان را برای ما بفرستید ویژه که به واژه‌های اصیل محل نیز کاملاً مسلط هستید

● حسن مصیبی (لاهیجان) هشدارهای دوستانه شما را خواندیم و مطمئن باشید به دل نگرفتیم بلکه در خاطر سپرده‌ایم تا در مورد هر کاری تعمق بیشتر داشته باشیم. اما دوست عزیز شما هم در بیان مطلب دچار احساسات شدید. بنظرمان اگر آن برنامه عیناً مطابق سلیقه و خواست شما می‌بود، عزیز دیگری باز نقدی بر آن داشت و کار شما را به باد انتقاد می‌گرفت، سلیقه‌ها نسبی است. اما اگر می‌خواهید نسل آینده گیلک واقعیت‌های امروز را بدرستی بدانند باید واقعیتی را که بنظر شما تحریف شده بطور مستند، مستدل و محکم بیان نمایید.

● سیدحسین حسینی گیکاسری (شمام رستم آباد) پیداست مثل ما در گذشته‌اید. امیدواریم همان‌طور که قول داده‌اید بودی کارهای خوبتان را هم برای ما بفرستید.

● سوسن واحدی (بی‌تم شاندرمن) مطالب خوب و ساده‌ی شما رسیده و خوشحالمان کرد. امیدواریم دانش آموزان دیگر نیز که در گوشه کنار گیلان هستند و گیله‌ها را می‌خوانند مثل شما از روستای خود بی‌ای ما بنویسند. شاید روزی بتوانیم گزیده‌ای از مطالب ارسالی شما و آنها را در یکی از شماره‌ها چاپ کنیم.

● رضا اصغری حسن‌کیاده (بندر کیشهر) از سفیدرود نوشتید و فرزند و فرودش، از آلودگی آب و محیط‌زیست، از درد ساحل‌نشینان و صیادانش، و... اینکه بهتر است سیاه‌رودش بنامیم. شمایی توانید هاله‌ی این سیاهی را روی همه مظاهر طبیعی ما مشاهده کنید، دریا، تالاب انزلی، جنگل، مراتع ییلاقی و... همه جای گیلان مبتلا به این درد است. فکر می‌کنید مقاله چهاره‌ساز است؟ بنا اینهمه، در فرصت مقتضی، چشم برای سفیدرود هم فکری می‌کنیم.

● محمد خداجوی اشبلا (آبکنار) حواله «بانگ لغات» وصول شد! و به حساب شما ثبت دفتر گردید. کاش تمام واژه‌ها و اصطلاحات حصیریایی را که در شرف فراموشی است جمع و جور می‌کردید. هنر حصیریایی در حال ابحاء است بالطبع بافندگان آن نیز پیر و فرتوت شده‌اند پس نادر نشده واژه‌ها و اصطلاحات آن را جمع‌آوری کرده آوانویشت نمائید و به صورت الفبایی تنظیم کرده برای درج در گیله‌ها بفرستید.

● مسعود بهنام (کرمان) قصه کوتاه و شیرین شما بدستمان رسید، از اظهار محبت شما متشکریم، خوشحالیم که مجله گیله‌ها در روحیه هموطنان سایر استان‌ها از جمله جنوب کشور اثر گذاشته است، مجله گیله‌ها نشریه‌ای فرهنگی - پژوهشی - هنری است که در زمینه مسایل گیلان‌شناسی کار می‌کند، با اینکه دوست داریم آثاری که در زمینه مسایل مختلف هنری بدستمان می‌رسد چاپ کنیم اما بدلیل صفحات محدود و مشکلات نشر و کسافت، از چاپ اینگونه آثار معذوریم، موفق و کامیاب باشید.

● رقیه فلاح خوش قلب (لاهیجان): با ما بیشتر مکاتبه کنید و کارهایتان را برای ما بفرستید، در شما ذوق کار خوبی هست.

از این عزیزان نامه و شعر و مطلب دریافت داشتیم: جواد قلی پور (طاهرگوراب) - نجات عاطفی فر (کسا دل فومن) - شکوه مراد (تهران) - کامیاب باثانی (سیاهکل) - علی معصومی (لشت‌نشاء) - رضا مرجانی (اصفهان) - گروه رضایی دارسرایبی (سیدشرف‌الدین رضوانشهر) - رضا احمد. امرجی (تنکابن) - شهرام بسی (خشکیبجار) - نیما زادمقدس (تهران) - مسرتضی اصغری (رودسر) - تقی فدایی (بندرعباس) - یوسف عیسی‌خان (زنجان) - کوبک قدسی و زهرا محمدی (شیراز) - عالیه بیجی (کرج) - محمدرضا لالمی (پادگان بوکان) - علیرضا بشر دوست (وست) - محمد جدی (ایهر) - سیدسام‌الدین ضیایی (تهران) و... بسیاری نامه دیگر



درباره مسجد لاگانی

... حرف حق را باید زد و شرط انصاف را نگه داشت. دو سال پیش نامه‌ای مبنی بر خبر تخریب مسجد قدیمی و زیبای لاگانی و ساخت‌وساز بی‌رویه آن به صورت معماری بی‌روح امروزی خدمت شما ارسال داشته بودم که بخش کوچکی از آن را در مجله انجمن‌کاس داده بودید. اکنون به اطلاع می‌رسانم که مسجد مزبور اگرچه به صورت بزرگتر و مدرن‌تر ساخته می‌شود، اما اصول معماری بومی گیلان و استفاده از مصالح ساختمانی منطقه در آن رعایت شده است. مثلاً بامه‌ای بخش بایینی مسجد با سفال سفروش شده و دیوارها آجرچینی شده است. گلدسته آن نیز با آجر قرمز بالا رفته و پنجره‌ها همه چوبی و مشبک در نظر گرفته شده است. خوشبختانه در دانه سقف‌ها از کله شیرهای دو سره استفاده گردیده است و مسجد مثل سابق فقط یک گلدسته دارد. تمام این خصوصیات بنظر آگاهانه می‌آید پس باید گفت دست طراح یا مهندس و معمار آن درد نکند. بویژه مساعی امام جماعت مسجد که از روحانیون منورالفکر شهر هستند و گویا بیش از دیگران به اهمیت وجودی ساختمان‌های هنری با معماری سنتی برای مساجد شهر آشنایی باشند. امیدواریم روزی تمام ابرنیت‌های سقف بلند مسجد نیز بر داشته شود و بجایش سفال‌های قرمز و ولایت خود دمان گذاشته شود. انشاءالله. اراد تمند

یکی از اهالی محل

ابهام در مورد هساشعر

... اغراق نیست اگر بگویم که نشریه گیله‌ها و احیاکننده زبان دیربای گیلکی است. با چنین اوصافی در بعضی از مواقع به مواردی در این مجله محبوب و مقبول برمی‌خوریم که برایم ایجاد اشکال می‌کند.

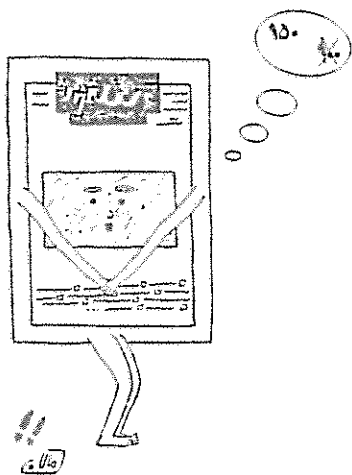
من یک گیلانی مقیم مازندرانم. با تمام تشابه فرهنگی که بین این دو استان وجود دارد در پاسخ به برخی از سوالات دوستان مازندرانیم در مورد بعضی از صفحات مجله و خصوصاً صفحه «هساشعر» نمی‌توانم هدف و نگرش شما و شورای محترم شعر مجله را بیان کنم بمنوان مثال استاد محترمی چون آقای محمد فارسی وقتی می‌گوید باد / سازه نفازه / دست شوب / دست کلاصدا / برم / ناجه پوردان دره‌می / بدون شک این چند کلمه چکیده یک کتاب حرف است ولی چه کسی می‌تواند برای من خواننده‌ی عاصی این تفسیر را بکند؟ من عاصی دوستدار شعر و فرهنگ و ادب زادگاهم که نتوانستم آن را دریابم. دیگر اینکه نمی‌توانم «بیج» بینه / بی بی بجه بو / آرم / تره» را برای کسی تفسیر کنم. ولی چقدر زیبا و غرورانگیز است برای من وقتی گیلان جان را برای دوستان مازندرانیم می‌خوانم و با غرور از مضمون و سراینده‌اش صحبت می‌کنم.

با آرزوی پیروزی برای همه دست‌اندرکاران گیله‌ها و سربلندی گیلان

چالوس - فریدون نجاتی

گیله‌ها: تلف و محبت شما موجب دلگرمی ماست، علاقمندی دوستانی چون شماست که ادامه فعالیت ما را سبب می‌گردد. افتا «هساشعر» کاری نو در شعر گیلکی است که بیشتر به ابجاز و تصویر و تخیل نظر دارد نتیجه، ظاهراً بر ایهام بنظر می‌آید. در شماره‌های آینده گیله‌ها، به‌خصوص در ویژه هساشعر، مطالب بیشتری در مورد هساشعر منعکس خواهیم نمود.

شرمنده از گل روی یاران



هشاشعر (ابتکاری هنرمندانه)

گر هنرهای جهان جمله زبان باز کنند

شعر از هر چه زبان دار، زبان دار تراست

صادق سرمد،

شعر، گویاترین هنر معمول در بین هنرها و شاعران، هنرمندترین است. و در این میان «هشاشعر»، سولو دی فرخنده و ابتکاری هنرمندانه است که براساس نیاز زمانه مطرح و از محتوای ارزشمندی برخوردار است. و همین امر موجب شده تا نه تنها نظر بسیاری از شعراء گیلان، بل شعراء همسایه شرقی یعنی مازندران را هم به خود جلب نماید تا آنجا که در شماره‌های (۲۴ و ۲۵) و (۲۶ و ۲۸) گیله‌وا شاهد قلم‌فرسایی دو تن از عزیزان هنرمند مازندرانی در این زمینه بودیم.

حال مروری دوستانه بر آنچه که از قلم دوستان مازندرانی تراوش نمود:

برادر ام آقای قیصری در جایی اشاره فرمودند: «هنر خلاقه آن است که از نظر شکلی و محتوایی روح زمانه خود را منعکس کند» یا «باید کسی پیدا شود که با بکارگیری محتوای تازه قالب را بشکند» از اینکه هر عصر و دوره‌ای نیازهای خودش را طلب می‌کند و هنر خلاقه از نظر محتوایی باید روح زمانه را منعکس کند، حرفی نیست. ولی صرف اینکه از نظر شکلی و قالب، حتماً لازم است که دگرگونی ظاهری هم ایجاد شود؛ یادآور فرمایش جناب شاملو است که: «شعر نو شعر زمانه است» و شعر کلاسیک را کهنه و خارج از رده می‌دانستند و تأکیدشان بر این بود که، شعر نو و آنهم از نوع «سپیدش» شعر زمانه است - زیرا فرم‌ش نسبت به کلاسیک، دقیقاً دگرگون شده است؛ و با آقای قیصری در جای دیگر، از نظر وزنی، به آهنگ جملات در پیوند درونی، نظر دارند. که باید به اطلاع ایشان برسانم؛ در مورد «هشاشعر» این نکات نمی‌تواند مصداق پیدا کند - یعنی «هشاشعر» نه به شکل ظاهری و نه به آهنگ درونی تأکید نمی‌ورزد؛ بلکه اصل، همان محتوای نو و تازه است که منعکس‌کننده روح زمانه می‌باشد.

و برادر ام آقای داودی در جایی از مطلبشان فرمودند: «هرگاه سخنان را پس از فکر کردن بگوئیم، بسیاری از زمینه‌های از پیش تعیین شده مابار دوش سخنان می‌شود» - اگر درست فهمیده باشم، ایشان «هشاشعر» را شعر بدون اندیشه و تفکر می‌دانند. البته یک درجه پایین‌تر از «سوهان‌کاری مثبت اندیشمندان» زیرا به این اصل معتقدند. درست است که «هشاشعر» یعنی «شعر اکنون» و باز تاب آنی حالات درونی و ولی این، بدان معنی نیست که از اندیشه و تفکر خالی و یا از اندیشه پایین و اندکی برخوردار باشد که در آن صورت شعاری بیش نخواهد بود.

ولی بی‌انصافی است اگر نگوئیم؛ عزیزان مازندرانی در این مورد تبیین هنرمندانه و زیبایی داشتند همراه با آثار محلی دلنشین و مانگنار، ضمن اینکه با آثار فارسی ارزشمند این عزیزان آشنا هستیم، کماکان رسیدن آثار جدید محلیشان را به انتظار نشسته‌ایم.

واجارگاه - اصغر امیرزاده

تاسیانی

دوست عزیزم آقای جکتاجی / رشت

در این زمان مشکل فراوان است. اما مشکلی هست کمیاب. بگذاریم از این مشکل کمیاب هم سندی باقی بماند. از من و شما و اجتماع چیزی کم نمی‌شود. اما به روزگاران، سیاهی تک‌مانده را نگذاریم ابتذال و همه رنگی ببوشاند. آنچه از قرن‌ها تاریخ فرهنگ باقی‌مانده مگر جز همین ارزشهای تک‌مانده بوده؟ اگر خیر کتابم را با همین تحریر که می‌نویسم در گیله و ایواورید، ممنونم. گو که یک همدرد نیایم و کسی کتاب را نخرد. مردم باید به فرهنگ روی آورند، نه این که فرهنگ خود را پایین بیاورد و مبتذل شود که آنها خوششان بیاید. برای خوشامدشان نباید به آنها خیانت کرد.

ابراهیم رهبر

چاپ آخر زندگی

شرح مختصری که پیش‌رو دارید، این نویسنده - ابراهیم رهبر - به «گیله‌وا» داده - انتشار «زندگی» آنقدر به تأخیر افتاد که به «چاپ آخر زندگی» تغییر نام یافت. مجموعه ۲۶ داستان کوتاه از چین و ماچین و بهشت و دوزخ و یرزخ که همین روزها عرضه می‌شود. اما نویسنده معتقد است هر کس آن را بخرد پول و وقت گرانبهای خود را هدر داده. دیگران نیز با پسندهای رنگارنگ زمانه همین عقیده را دارند و آن را «برخلاف» و شکست خورده می‌دانند. با این توصیف دانسته نیست تاب آوردن لگد بر خرخره و این همه این و تلب و برخوردارهای خورای آمیز و خود را «در آینه‌ی روزگار دیدن برای چیست و دیگر به چه انگیزه و سود این کتاب منتشر می‌شود. نویسنده می‌گوید من هم وامانده‌ام و از این سگ جانی در شکتم.

گیله‌وا در آغاز چهارمین سال انتشار خود، بهترین نمونه‌های هشاشعر و نقد و نظر را درباره آن منتشر می‌کند:

هشاشعر تازه‌ترین آواز قوهی

با آثاری از: احمد ابو‌محبوب - محمدعلی اخوات (وارش قوهی) - بارور غازیانی - محمد بشرا - محمود پاینده لنگرودی - اردشیر پرهیزگار - علی رضاینجاهی - م. پ. جکتاجی - رحیم چراغی - رضا چراغی - علیرضا حسن‌زاده - محمدرضا خیرخواه - دریانی لنگرودی - محمد دعایی - نادر ذکی‌پور - دکتر سیدسجیتی روحانی - کاظم‌سادات اشکوری - محمد شمس لنگرودی - محمدتقی صالح‌پور - کامبیز صدیقی - هوشنگ عباسی - غلام‌حسن عظیمی - محمد فارسی - حمید فرحناک - غلامرضا مردای - علی اکبر مرادیان - کریم بولاوردیخانی - سیدعلی میرنادل - واقف کودهی و بیروز و ندادیان

به‌کوشش: رحیم چراغی

ویژه هشاشعر، را در شهریور ماه ۱۳۷۲، از کتابفروشی‌ها و دکه‌های فروش گیله‌وا در رشت بخواهید. به دلیل تیراژ محدود، خوانندگان و مشترکین ارجمند و علاقمند در شهرها و استان‌های دیگر می‌توانند ضمن ارسال ۷۰ + ۱۰ تومان تمبر، ویژه‌ی هشاشعر را از طریق خدمات پستی مجله دریافت دارند.

در بازتاب سرمقاله «سهم ما سوختن بود»

گیله وایک پرچم است

گیله وایک عزیز و ارجمند

تبدیل خوددباوری به از خود برینگی تعبیر فرموده‌اید. در چنین اوضاع و احوالی، انتظار اینکه گیلک‌های ساکن گیلان و خارج از آن ۱- ذلت‌نگی‌های قومی خود را زنده نگاهداشته باشند و نگه دارند ۲- علاقمند به آگاهی از فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و ادبی زادگاه خود و مثلاً انتشار همین «گیله‌وا» باشند. ۳- حداقل حمایت و کمک خود را برای زنده نگاهداشتن گویش و فرهنگ و آداب قومی خود (مثلاً خرید یک شماره گیله‌وا بجای آوردن، آرزوی آب در بیابان پُرسراب است.

در این اوضاع و احوال واقعا، شما پرچم «گیله‌وا» را برافراشتید، یاد مخالف از هر سو بر آن می‌وزد، و بازوان شما را خسته و خسته‌تر می‌کند. می‌توسید این بادهای ناموافق پرچم را فرو اندازند. «سهم ما سوختن بود» انعکاس این خستگی و تشویش و ترس است، ترسی مقدس، همانند ترس بنده خوب و مخلص خدا از ترک واجب و ارتکاب گناه. تشویش و دل‌وایی و ترس شما را می‌فهمم و می‌شناسم و به خاطر همین تشویش و ترس هم به شما احترام می‌گذارم. اقا، آنچه کمک می‌کند تابا و اتانان پرتوان بماند و این پرچم را همچنان افراشته نگه دارد، یاری و یاور مالی گیلک‌های از خود دیرینه و عموم گیلاندوستان است.

اگر شما یک شماره حساب بانکی اعلام بفرمائید، هر دوستدار گیله‌وا، هر وقت، هر مبلغ که توانست واریز می‌کند، این کمک‌ها هر چند اندک باشد در مجموع، چاره فستی از کمبودها خواهد بود. بنظر من، این مردمی‌ترین راه است و امیدوارم که مفید واقع شود. شما، از این راه «گیلک»‌ها را به ادای دین و وظیفه‌شان نسبت به نشریه قومی خود فراموش نوباید و اگر خدای نکرده بی‌اعتنائی کردند و پرچم فرو افتاد، شما غم‌زده و دلگیر خواهید شد، اثاث‌شونده و شرمسار نخواهید بود؛ شرمساری از آن «گیلک»‌هایی خواهد بود که غیرت و همت بر پا نگهداشتن پرچم خود را نداشته و ندارند.

با آرزوی آن که نه شما غم‌زده و نه ما شرمسار باشیم محمود - اسحق گیلانی

شماره حساب بانکی گیله‌وا

(برای واریز کمک‌های مالی)

شماره جاری ۸۸۸ بانک صادرات گیلان

شعبه ۲۹۰۸ بادی الله رشت

به نام مجله گیله‌وا اعلام می‌شود

کمک به گیله‌وا، شرکت در حفظ و احیای

فرهنگ بومی شمال ایران است



در گذشت حمید فردانی

عصر روز چهارشنبه دهم خرداد حمید فردانی، مدیر و مؤسس چاپخانه حمید رشت درگذشت. او انسان وارسته‌ای از تبار گیله‌مردان بود که زندگی هفتاد و سه ساله‌اش در متن مردم دیاری گذشت که بدان عشق می‌ورزید.

حمید فردانی متولد ۱۳۰۰ در بندر انزلی است در سنین نوجوانی مشکلات و مسئولیتهای مختلف زندگی به سراغش آمد و همین باعث شد تا علیرغم علاقه و استعداد وافر به فراگیری هنر و ادبیات از ادامه تحصیل محروم گردد. ناچار در مطبعه فردوسی رشت (چاپخانه‌ای در اطراف شهر بانی آن زمان) مشغول به کار گردید شخصیت پیگیر و درک عمیق فرهنگی او همراه با ذوق سرشار هنری باعث گردید که در زمان کوتاهی مدیریت چاپخانه به او واگذار گردد. شاید به جرأت بتوان گفت که حمید تنها چاپچی‌ای بود که در آن زمان به این صنعت از زاویه هنری و گرافیکی توجه داشت، به همین خاطر دعوت اداره فرهنگ آن زمان (سال ۱۳۲۰) را برای تدریس هنر (خط - نقاشی - کار دستی ...) در دانشسرا و سپس دبیرستانهای رشت پذیرفت و سعی کرد تا تجارب خود را به هنرمندان و علاقمندان با شرافت و صداقت تمام منتقل کند.

خصلت ساعی، مستقل و خلاق او سبب شد که در سال ۱۳۴۱ با تأسیس چاپخانه‌ای به نام خودگامی عملی‌تر و ماندنی‌تر در شهر خود بردارد. او در این چاپخانه، با امکاناتی بسیار محدود ولی با کیفیتی بسیار عالی کار می‌کرد و در دامان خود تعداد قابل ملاحظه‌ای از کارگران متبحر و مسئول را پرورش داد. شعار او در محیط شریفانه و منضبط کارگاهش اول کیفیت و سپس کمیت بود.

گیله‌وا

یادش گرامی باد که تمام یادداشت‌ها، قبض مشترکین و سربرگ‌های گیله‌وا را بلااستثناء رایگان چاپ کرد و عشقی عجیب به مجله داشت

«سهم ما سوختن بود» را در شماره ۲۹ - ۳۰ خواندم. ما «گیلک»‌ها، چه در گیلان و چه در خارج آن ساکن باشیم، علاوه بر تجمع مشکلات و گرفتاریهای عمومی - مبنی مثل اوضاع نابسامان اقتصادی و گرانی افسارگسیخته، سلطه «بخور و نمیر» بر زندگی و در نتیجه در سایه قرار گرفتن و بیرنگ شدن جنبه‌های معنوی زندگی و کاهش روزافزون علاقمندی عمومی به امور فرهنگی و ادبی و... گرفتاری خاص قومی خود را نیز داریم. بعلم تفاوت گویش ما با گویش‌های فارسی... عوارض زیر بر ما تحمیل شده و می‌شود:

۱- خانواده‌های گیلک که در سایر نقاط کشور زندگی می‌کنند، در ارتباطات روزانه در محل کار و زندگی ناگزیر از مکالمه به زبان غیرگیلکی هستند. فرزندان این خانواده‌ها عموماً قادر به صحبت کردن به زبان گیلکی نیستند. خانواده به تدریج با زبان و فرهنگ قومی خود دیگانه می‌شود.

۲- از ازدواج جوانان (بسر - دختر) گیلک با جوانان غیرگیلک، خانواده‌هایی تشکیل می‌شود که عضو گیلک خانواده ناچار خواهد بود به فارسی و غیرگیلکی صحبت کند و تدریجاً از گویش و فرهنگ خود می‌برد، فرزندان این‌گونه خانواده‌ها هم با گیلکی نا آشنا بار می‌آیند.

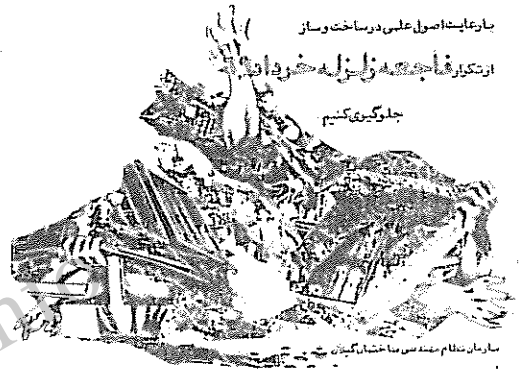
۳- سکونت و اشتغال افراد غیرگیلک در گیلان که بویژه از حدود ۲۰ سال پیش بر اثر اعمال سیاست‌های حکومتی مرکزی تعدیل شده، و بیگانگی و عدم دلبستگی انسان به فرهنگ و ادب و آداب قومی ما نیز مزید بر علت است. (رفتار حق ناشناسانه همین غیربومیان که با وجود برخورداری از نعمت‌های گیلان و ملاحظت و مهمان‌نوازی گیلانیان، فرهنگ و آداب و گویش ما را به مسخره می‌گیرند، در تضعیف روحیه گیلکان بی تأثیر نبوده است).

۴- عملکرد برخی از رسانه‌های مرکزی که با «ظرافت» و در قالب برنامه‌های «شاد و فکاهی»، گویش و آداب و رسوم ما را که متضمن سادگی و صفا و بی‌آلایشی است، بیانه‌ای برای خنداندن و... قرار می‌دهند.

این‌ها به تنهایی و با هم موجب تخریب روحیه «گیلک» و آداب و فرهنگ او شده و می‌شود که شما آن را

روزی ۲ بند کاغذ کم آورده بودم و کارم در یکی از چاپخانه‌ها معطل مانده بود. به عنوان امانت از او خواستم، با خوشرویی دو بند کاغذ سفید و تحریر به من داد. شماره بعد که کاغذ خریدم دو بند هم اضافه گرفتم که امانت او را پس بدم، نگرفت هر قدر اصرار کردم نگرفت و گفت جمال گیله‌مردان را عشق است! اگر افسد داشتم نمی‌گذاشتم آواره این شهر و آن شهر شوی، خواستم محبتش را در مجله عنوان کنم اجازه نداد. الان که بی‌خبر گذاشت و رفت و هیچ کس هم از این امر اطلاع نداشت می‌نویسم که همه بدانند حمید فردانی واقعا نازنین بود، و به تمام معنی گیله‌مرد.

نقد و نظر



بارعبایت اصول علمی در ساخت و ساز

از تکرار بناها چه زلزله خیز و چه غیر

جلوگیری کنیم

سازمان نظام مهندسی ساختمان گیلان

زلزله ویرانگر ۶۹

و حافظه فراموشکار ما آدمها

«دیدیریت محترم نشریه گیله‌وا»

... در سالگرد زلزله ۳۱ خرداد سال ۱۳۷۳ پوستری برای نظام ساختمانی گیلان که عضو هیئت مدیره اش هشتم با تکنیک کولاژ تهیه کردم که در تیراژ محدودی انتشار یافت، مضمون پوستر مانند واقعیت ملموس زلزله بسیار تلخ و تکان دهنده است با این وصف هنوز با وجود آن فاجعه و از دست دادن آن همه انسانهای خوب تعجب خواهید فرمود که ساخت و ساز در استان هنوز در حد بسیار نازل انجام می‌گردد و اکثر مردم اگر دستشان برسد از هم سبقت می‌گیرند تا حداقل تمهیدات ایمنی را در ساختمان‌سازی اجرا نکنند. منظورم این است که حافظه جمعی ما اینگونه فراموشکار است. پس باید هر موضوع را ده‌بار، صدبار و هزار بار و به هزاران شکل بیان داشت تا باصطلاح عامیانه تهرانی دوزاری همه خوب بیفتند. با تشکر و احترام
رشت - مهندس فرخ نیرومند

گشتی ایران دلیر

... در گیله‌وا شماره ۲۸ و ۲۷ (آذر و دی ۷۳) درباره گشتی ایران دلیر بزرگترین گشتی در دریای خزر چند خطی نوشته‌اید که طول و عرض گشتی اشتباه ذکر شد. چون خودم در این شرکت کار می‌کنم خواسته بودم به اطلاع برسانم که گشتی ایران دلیر دارای ۵۸۸۵ تن ظرفیت، ۱۴۰ متر طول، ۱۶/۵ متر عرض و ساخت کشور روسیه است

بندرانزلی - حسن صیاد جوان فکر

درباره آستارا

... مطالب شماره ۲۹ و ۳۰ را خواندم مقاله آستارا به قلم پروفیسور عون‌الهی مرا واداشت چند مطلب را به آگاهی خوانندگان برسانم:

۱ - بسیاری از مطالب کتابهای تاریخ و سفرنامه‌ها به آستارای جمهوری آذربایجان مربوط می‌شود. سالها پس از عقد قرار داد ترکمن جای خانواده‌هایی از تالش به سبب فشار و تعدی افراد خانواده «رامبد» که تعدادی از روستاهای کرگانرود تیول آنها بود و برای گسترش حوزه مالکیت خود دارائی و املاک کسان دیگر را تصاحب می‌کردند؛ به کنار آستاراچای کوچ کرده و در میان جنگل آلونکهای باچوبهای جنگلی و گل و خشت بوجود آورده‌اند. از بزرگترین خانواده شنیده‌ایم که تا مدت‌ها شیپا رفتن از خانه‌ای به خانه دیگر خطرناک بود و بزرگترها با در دست داشتن داس و دهره و کار و سلاح سرد رفت و آمد می‌کردند تا با بریدن درختها و ایجاد زمین مناسب برای کشاورزی، اینگونه مشکلات از بین رفت. تدریج این محل پذیرای افرادی شد که از آنطرف مرز (که در دست روسها بود) به این نقطه برگشتند و در آبادی «دهنه کنار» که بعدها، آستارا نامیده شد ساکن شدند. با گذشت زمان خانواده‌های دیگر از شهرها و روستاهای دیگر به این آبادی آمدند و با ورود مهاجرین آبادی بزرگ و بزرگتر شد. پس از گشایش گمرک، صادرات و واردات قسمتی از آذربایجان و گیلان که در این محل انجام گردید آبادی رونق اقتصادی تر گرفت خانواده‌ای که از خطبه‌سرای تالش وارد محل شده و محل را آماده سکونت کرد دشاروان حاج شکراله نامی بود که بعدها اعضای خانواده او با نام خانوادگی «شگوری» معروف شدند.

تالش ...؟

روایت دیگر یک بازی

در ادامه‌ی بازی ای عنبر در عنبر که توسط آقای رحیم چراغی در شماره ۱۹ و ۲۰ گیله‌وا چاپ گردید لازم دیدم این مختصر را مزید اطلاع خوانندگان گیله‌وا عرضه دارم: در سرا مرز رستم آباد رودبار بازی به همان صورت که آقای چراغی توضیح داده‌اند انجام می‌شود. فقط شعر آن فرق دارد. که در این جا به آن اشاره می‌شود.

ای لک کلا ای لک کلا
دورن زرم ای لک کلا
شاخونوم ماه خونوم ای لک کلا
تبرزین بلرزین ای لک کلا

اینجا، آنجا / سوزن می‌زنم، اینجا را / شاه خانم و ماه خانم /
تبرزین و بلرزین (یعنی که پای خود را جمع کن)
علی صفری لاسکی (سرامرزودبار)

گیله‌وا، ویژه تاریخ

در آینده نزدیک منتشر می‌شود
این ویژه‌نامه به صورت ضمیمه و مستقل عرضه خواهد شد

روش مبارزه با «ساس» در گذشته

ماهنامه وزین گیله‌وا

در رابطه با مقاله خونخواران غیر تاریخی گیلان از آقای محمود پاینده لنگرودی (شماره ۳۱) و در تکمیل آن به اطلاع می‌رساند:

در مورد نحوه مبارزه با ساس دو روش دیگر معمول بوده که بنده هر دو روش را در اوایل جوانی در روستای ییلاقی جورده رامسر (جواهرده) مشاهده نمودم.

۱ - استفاده از گیاه «ساس واش» - گیاهی است علفی دارای برگهای تقریباً ریز متقابل به سبب با گره‌های زیاد، کمی پیچیده و کمی چسناک (که اهالی محل بخوبی آنرا می‌شناخته‌اند). شاخه‌های برگدار این گیاه را چیده بصورت انبوه و دسته هنگام غروب برکف و کنارهای دیوار اطاق مخصوصاً زاویه دو دیوار قرار می‌دادند و رختخواب را وسط اطاق می‌گذاشتند، ساس‌ها به علت وضعیت خاص گیاه امکان عبور از آنهمه برگ و کُرف را نداشته و در میان این شبکه‌ی گیاهی گیر می‌کردند. ساکنان خانه هر روز صبح این دسته‌های گیاه را که معلق از ساس بود آرام برداشته دور ریخته یا می‌سوزانند

۲ - استفاده از ناو (ناودان) - در خانه‌های اعیانی ناودانهای باریک و درازی از چوب می‌تراشیدند (درست شبیه ناودانهائی که امروزه برای جمع‌آوری و انتقال آب باران بر حاشیه و لبه‌خانه‌ها معمولاً از حلب می‌سازند) به عمق و عرض تقریباً ۸-۱۲ سانتی‌متر. این ناودانها بسیار ظریف و زیبا ساخته می‌شدند، آنرا به کف و کنارهای دیوارهای اطاق دقیقاً تراز تعبیه و یا به تعبیری چال می‌کردند بصورتی که لب‌های ناودان چوبی هم سطح کف اطاق و چسبیده به دیوار باشد. اول غروب در این ناودان چوبی که دور تا دور اطاق را بصورت خندق کوچکی احاطه کرده بود (حتی زیر در ورودی) از آب انباشته می‌نمودند. بدین طریق مانع عبور ساس و یا باعث غرق شدن آنها در آب می‌شدند که هر روز صبح ساس‌های غرق شده جمع‌آوری و دور ریخته یا سوزانده می‌شد.

لاهیجان - دکتر سیدصدرا روحانی

نشر گیلکان منتشر می‌کند:

کل کچله‌ی

قصه منظوم گیلگی

برای کودکان و نوجوانان گیلانی

سروده‌ی علی نافع

با ترجمه فارسی و معنی واژه‌ها

و نقاشی‌های شهرام دفاعی

بزودی منتشر می‌شود

... شماره ۲۹ - ۳۰ گیله و ارا ملاحظه کردم و مستفیض گردیدم. در صفحه ۱۸ درباره (هشامشر) مقدمه‌ای به قلم آقای جلیل قیصری خواندم، می‌فرمایند:

۱ - هشامشر ضرورت تاریخی است.
۲ - زایدۀ به‌ین‌بست رسیدن است.
۳ - رسیدن به طبیعت کلام با نفی قالب کهن و رسیدن به ترکیب تازه است و چند خاصیت دیگر.
بی آنکه نه قالبهای کهن را نفی کنیم که موسیقی را در خود دارد و دارای وزن است که حفظ این وزن کار هر کس نیست و یک زمینه ذهنی و عصبی گامش و بی‌عیب و ریتیمیک می‌خواهد - و نیز دارای قافیه است که خود شاعر را رها نمی‌کند.

و نه ترکیبات تازه را نفی کنیم که ضرورت تاریخی دارد و نه‌ین‌بست را تصدیق کرده باشیم (ین‌بست برای کدام گروه؟) و بلاخره نه همه نوپردازان را تأیید نموده باشیم و نه سنتی‌ها را، باید عرض کنم که از قدیم هم دوییتی رایج بود و هم تک‌بیتی‌ها سروده شده و این دو به علت کوتاه بودن الزاماً شاعر را به‌گزیده‌گویی که تابع کم‌گویی است می‌کشانده است. و در کنار غزل و قطعه و نیز در کنار اشعار طویل مانند قصیده و مثنوی و مسطبات همیشه قرار داشته است و تا زنگی ندارد. حال اگر اینک مد شده است که بیت را بجای افقی عمودی بنویسند مانند (خط ژاپونی و چینی) باز هم اشکالی ندارد. غرض نهائی گزیده‌گویی در ایجاز است (کم‌گویی و گزیده‌گویی چون در تاز اندک تو جهان شو دُر). تک‌بیتی‌های صائب معروف خاص و عام است و نکته‌سنجی‌هایی در هر یک از آن نهفته است.

بنده ۲ تک‌بیتی از آنرا انتخاب می‌کنم و عمودی می‌نویسم ملاحظه بفرمایید.

۱ - موشکافان زود در دلها تصرف می‌کنند
شانه در زلف پریشان جای خود وامی‌کند
حال آن را به سبک نوپردازان و نیز هشامشر سربازان

عمودی می‌نویسم:

موشکافان
زود
در دلها تصرف می‌کنند
شانه

در زلف پریشان
جای خود وامی‌کند

۲ - از گلوی خود بردن وقت حاجت همت است
ورنه هر کس وقت سیری پیش سگ نان افکند

از گلوی خود
بریدن

وقت حاجت
همت است

ورنه هر کس
وقت سیری

پیش سگ نان افکند

... حال که نوپردازان شعر سپید غیرآهنگین خود را نیز عمودی نوشته‌اند بهر صورت هر چه باشد «هشامشر» شبیه تک‌بیتی‌های سنتی است.

تهران - عیسی مسیحا

باز هم درباره عبدالحمید کلوری

با درود و سپاس از عنایت آن مجله محترم معروض می‌دارم که خواندن مطلب مندرج در شماره ۲۸ - ۲۷ بقلم ع. کلوری در آن نامه شریف اسباب حیرت و تأسف من شد اینجانب در مطلب تقدیمی با استناد به گفتگوهای پیران قوم و کمیلین دیار که هر یک از آنها صاحب‌سرو سامانی بودند شرح احوال مرحوم سیدعبدالحمید کلوری شاعر را تا حدی منظم بعرض آن نامه شریف رساندم که حساب فوت حیلی اهل قلم بدرج آن همت گماشتید و آن باصطلاح تحلیل مانندی شد از مردی از اهل علم و ادب که بنار و امفهور جغای جاهلان دیار خود واقع شد و دیوان عزیز او را که مشحون از اشعار خوش و عبارات دلکش بود در آتش بیداد افکندند.

شاعر معروض در مناطق غرب گیلان و حتی در بین پیران رشت و انزلی و ماسوله و آبکنار از شدت اشتها بی‌نیاز از توصیف است و نیز آن مرحوم بعلت سخندانی و نکته‌شناسی و احاطه بر مجاری احوال که جهات آن را در اشعار دلچسب خود بیان می‌کرد مقبول مجلس سردار شهید میرزاکوچک‌خان جنگلی و نیز مطلوب خاطر شاعر آزاد سیداشرف‌الدین نسیم شمال‌گردید و شما بهتر می‌دانید که شروط مکنون در مطاوی روزگار نه بسود میرزاکوچک‌خان جنگلی و نه موافق سیداشرف‌الدین نسیم شمال بود. بلکه دایگی رضاخان ولنگی مجیرگیوان او را بر خود گزارا تر می‌یافت و بپهر تقدیر بنام قیام میرزاکوچک‌خان جنگلی که خیزش اجتماعی عمیقاً ضد دیکتاتوری و ضد سلطه بیگانگان و عمال آنها بر مقدرات مردم بود نه تنها در زادبوم او بلکه در تمام مملکت موجب سست‌گیری و وابستگی بمردم محروم بسنت آرمانهای او گردید که در چنین قیام رستگاری همگانی را می‌دیدند. سیدعبدالحمید شاعر نیز یکی از آنها بود که در گیلان و خلخال می‌زیست و از قضای روزگار یکی از بدترین صور مناسبات فئودالی در منطقه‌ای که او می‌زیست در

جریان بود.
شاعر مثل هر انسان متفکری طبعاً بین بد و خوب، خوب را برگزید باسیداشرف‌الدین همگاری کرد. نفوذ او بنام آدمی آگاه در میان مردم موجب التفات سردارکوچک‌خان به او شد و او البته در آن مورد تنها آدم منحصر بقدر نبود بلکه بسیاری دیگر همانند او مورد توجه مرحوم میرزا قرار گرفتند که بقدر قدرت خود می‌توانستند بکار نهضت سودمند باشند. ادعا نشده است که آنها سلاح سنگین برمی‌داشتند و موزر و ششلول به خود می‌آویختند و به فتح تفلیس و قندهار می‌رفتند.

تمام ماجرا عبارات از گریز آنها از امر که فئودالان و یاری آنها به نهضت‌های رهائی بخش ملی است که مطابق منطق اجتماعی و واقعی حتمی است و گریز از آن چاره ناپذیر است و در بیان آن نباید دچار تنگ‌نظری شد و واقعیت آنرا بانسبت‌های ناروا به آنها انکار کرد که خیر آن آدم محفل این حکایات و ادعاهای نیست و آن که شعری سروده کسی دیگری بوده است.

همکاری سیدعبدالحمید کلوری باسیداشرف‌الدین نسیم شمال امری واقعاً محرز بدور از هرگونه ریب و شائبه است و در بین کهنسالان ماسال و کلور و آبکنار زیان‌زد بوده. اما ناآگاهی از یک سو و بی‌توجهی به اهمیت موضوع از سوی دیگر مانع ثبت و ضبط ماجرا شده است. اشعار سید آنچه که بر زبانها جاری بود از حیث فرم و محتوا خیلی همانند اشعار مرحوم سیداشرف‌الدین نسیم شمال بود و دو شعر موجود در نسیم شمال که حالا به صورت دیوان او چاپ شده است بقدری بزبان سیدعبدالحمید نیز دیک است که بسهولت می‌شود آنها را از آن او دانست و من آنطور که معروض داشتم از ترس نداشتن مدرک و مأخذ از عنوان آن خود داری کردم. قدس الله اثر ادهم.

چه فرقی دارد شعر از هر یک از آنها که باشد مال فرزندان آزاده و وارسته این آب و خاک است و مال اهل ایران است و به نوعی ارث پدری ماست! یکی از اشعار مذکور با مطلع: ایران بخطر علم معطر نمی‌شود و عبارات موجود در آن، مثل دندان مار دهنه خنجر نمی‌شود... و طفل محل‌گرد کجا تربیت کجا - با زور و زد گزیر چو چغندر نمی‌شود... و صحرای رشت گشته قدمگاه دشمنان - خلخال خال خال شد از ظلم رهنان - تبریر مال مال شد از ناله زنان... الخ نحدی باصطلاحات و مطایبات مردم تات نزدیک است که تعلق آن به شاعر کلوری را مدلل می‌دارد و بدتر از آن قول کهنسالان دیار است که آنرا یقین می‌دانسته، شعر دیگری با مطلع‌ای که در کشور می‌زنی از عدل صلا... است، که در آن ابیات:

تسوز آیسات خدا بیخیری ای ظالم
از مسجرات نسیبیدی ضروری ظالم
هم نسیبیدی ز شریعت انری ای ظالم
جهت آنست که بی‌علم و خری ای ظالم
خود بگو آخر اشعار کجا خبر به کجا
دین اسلام کجا مذهب کافر به کجا
مهر و نشان شیوه او را دارد و من برای مقایسه شعری از او را که در هیچ کجا بیجا نرسیده است می‌نویسم شاید که مورد توجه قرار گیرد.

۵. ل. رابینو
فرمانروایان گیلان
مجموعه چهار گفتار پیرامون
تاریخ و جغرافیای گیلان
ترجمه
م. پ. جگناجی - دکتر رضا هدایی
نشر گیلکان
قابل وصول با پست سفارشی
در ازای ارسال ۲۵۰۰ ریال تبر
نشانی رشت صندوق پستی ۱۲۲۵ - ۴۱۶۲۵، نشر گیلکان

این شعر را در هجو ملا عبدالله نامی که با هم در رشت تحصیل میکردند سروده است. عبارات جبرکوجه در آن بخوبی نشان می‌دهد که شاعر بعثت اقامت در رشت محلات و مشخصات آنها را می‌دانسته است.

میروی مدرسه از قصه تو آگاه شوی طالب راه شوی نه به حیرکوجه روی از همه گمراه شوی شیخ بدالله شوی علم خوبست نهی گرجبای پانچی تو بسر مثل آن‌مندی نظر گر تویی علم عیایوشی آئی ز سفر بهرم آری تو حیر آن عیای تو کسم یاره و دوزم جل خیر کسم از خانه بدر نه که در محضر طلاب تو چون گاه شوی شیخ بد... شوی و متأسفانه شعر در همین جاناتمام می‌ماند و بقیه آن از دست رفته است. دقت در عبارات و محتوی همین چند بیت همخوانی آن با اشعار مندرج در نسیم شمال را می‌رساند بنا اینکه دیگر کسی قادر به ادعای تعلق آنها به سید نیست. هرچند که در زمانی نه چندان دور آنرا یقین می‌دانستند!

ناگفته نماند که هیچ شعری در نسیم شمال بدون جمع وجور آن بیجاپ نمی‌رسید و لابد که اشعار سید هم بنا بر تکه تکه یاره‌های برجامانده آن در هر موردی بسیار تند و گزنده بود، بهر صورت اصلاح می‌گردید. مرحوم سید اشرف‌الدین نسیم شمال گویا در پاسخ به شاعری از اهل تجریش که شعر بی‌قواره‌ای برای او فرستاده بود فرموده است، مگر در تجریش نیم ذرع پیدا نمی‌شود؟! یعنی اقلأً طول و عرض شعری را که می‌گویی اندازه بگیر!

مرحوم عبدالحمید بهاء که عکس ایشان همراه عکس مرحوم عبدالحمید خان مرزبان بر صدر المطلب جناب ع. ع. کلوری چاپ شده است مشهور تر از آن است که نیازمند معرفی باشد ایشان از اهالی دز از روستاهای کلور و نه شال که این هم آبادی بزرگی از توابع کلور است در شاندرمن بای نحوکان مقدورا به آب و ملک مسیوطی دست یافت و یازعمای محل از جمله مرحوم عبدالحمید خان مرزبان که از عمده‌ترین ملاکین منطقه بود و مرادات صمیمانه برقرار داشت و در کمال دقت و مراقبت به اداره امور رعایا مشغول بوده‌اند و بعد از او پسر ایشان سید بهاء بهاء همان مدیرت و نظم نسق جاری‌اربابی به تمشیت امور رعایا مشغول بودند و پس از ایشان آن مهم به اولاد آنها منتقل شد، تا زمان اصلاحات ارضی معروف که خوانندگان به ماجرای آن بهتر از من واقفند.

شک نیست که آدم مالک و مستطیع و آسوده خاطر و آرمیده در حלות کوه‌بایه‌های غرب گیلان که نمونه‌ای از بهشت الهی است بویژه که خود اهل علم هم باشد حتماً یاره‌ای اوقات را به شعر و شاعری می‌گذراند و تعداد آنها خوشبختانه در گیلان اندک هم نیست. لابد که خواننده بمراتب ادبی مرحومان برهان السلطنه دارائی، ایرج دارائی و داراهای دیگر آگاهند. اشعری از مرحوم عبدالحمید بهاء که جنبه مردمی داشته باشد تا این لحظه نه دیده و نه شنیده شده است و اگر شعری از او در دست بود حتماً اولاد او بیجاپ و انتشار آن اقدام می‌کردند و خیلی جای تعجب است که خاندانی بمدت نو دسال نسبت به میراث نیای خود سستی کرده باشند در حالیکه پس از سقوط رضاشاه و مخصوصاً سالهای ۳۰-۱۳۲۰ افراد غیر ادیب حتی بی‌ادب و گزومه‌ها و دوستی‌بانیها به ادعای شاعری و حمایت از آزادیخواهان

برخواستند.

مرحوم عبدالحمید بهاء بر عکس سید عبدالحمید شاعر که صاحب فرزند ذکور نبود صاحب دو دختری بس بزرگ و خود کثیرالاولاد و دارای فرزندی چون بهاء بهاء بود که تا پایان عمر با فرمانداران و بخشداران و دیگر سران محلی از خوانین و غیرها در ارتباط دائم بوده و میتوانست به آسانی آثار پدر خود را منتشر سازد! اما واقعیت این است که مرحوم سید عبدالحمید بهاء ابتدا میلی به مشارکت در تلاطم اواسط الناس نداشتند و همان عکس نشان می‌دهد که اگر هم فرصتی برای معاشرت با مردم داشت البته که صرف مصاحبت با افعال مرحوم عبدالحمید خان مرزبان می‌کرد و دست کسم اهالی شاندرمن و کلور و پونل و غیره و غیره به میزان قدرت و ثروت او آگاهند و معلوم است که طبیعت انسان در هوشی همواره متمایل به افراد بهتر و بالاتر از خود است و خود اهل علم می‌گویند الجسین مع الجسین یعیل و مرحوم عبدالحمید خان مرزبان فرزند علی قلیخان سرهنگ و او فرزند مرزبان خان و مرزبان خان فرزند نصرالله خان بزرگ است که جداعن جد در زمره قشر ممتاز فشو دالیسم ایران بودند و کوه‌بای نیمه سلطنتی در غرب گیلان و جنوب خلخال داشته‌اند... رحمت‌الله علیهم اجمعین.

و املاک مرحوم عبدالحمید خان مرزبان از شاندرمن و کلور گرفته تا خود درشت ادامه داشت و خانه مسکونی او در رشت مشتمل بر سی دو اتاق و شش هزار مترمربع حیاط بوده و آن مرحوم خود در نیز با افراد بالاتر از خود نشست و برخاست داشت اما افراد بالاتر از خود جز شاه و وزیر مقیم تهران نبود زیرا او در گیلان والی و حاکم و غیره را جزء آدمهای زنده نمی‌دانست. آن مرحوم در عین حال در چوگان بازی و اسب سواری و تیراندازی و حیدر فرید روزگار و یکی از فقریحات او تازانند اسب از زیر درختان به و گویدن بالبه کف دست به میوه نارسیده بود و از فرط مهارت آنرا به دو نیم می‌کرد.

اما داستان سید عبدالحمید کلوری مکتب دار، شاعر، عشقی کاملاً بگونه‌های دیگر است و امید که «گیله‌وا» سرا بخاطر این دراز نفسی بیخاشاید. سید بیچاره بجای پر سه زدن بدور عبارات دولت‌مندان در خانه فقراء مردم بیتو می‌کرد، بجای دل بدست آوردن اسباب دلگیری می‌شد، بجای درس دادن به فرزندان مکتب داران برای گوزکان تنه‌بدستان بمکتب داری می‌پرداخت، ارباب قدرت را به هجو میگرفت و باعمال دولتی در ستیز و آویز بود، با اشعار خود که جناب ع. ع. کلوری منکر وجود آنهاست مردم را به هیجان می‌آورد حتی بیسوادان منطقه اشعار او را از بر می‌کردند.

جناب ع. ع. کلوری نیون مأخذ در نوشته‌های بسیار نایسند دانسته‌اند اما خود نیز برای مطلب خود دماغی اشاره نکرده‌اند الا بفرمایشات نبیره مرحوم عبدالحمید بهاء که آنها مأخذ مقبولی نیست چون کس نگوید که دوغ من ترش است. اما ویژگیهای زندگی مردم در زمان شاعر کلوری مثل جریان زندگی این دوران بوده آنها معمولاً بسن و سال و از دواج و وفات و ولادت خود و فامیل خود را نسبت به بعضی رخدادهای بزرگ مثل سالهای قحطی - سال یوم لرز (زلزله) سال سیل و سال تاراج بیان می‌کردند و آنچه که من بخدمت «گیله‌وا» تقدیم داشتم برگرفته از خاطره‌های مردم بود با این

تا کسید که کوشیدم آنرا حتماً از شایبه خرسندی‌ها و ناخرسندی‌های گویندگان بیالیم. برای اینکه نه تنها مجلس «گیله‌وا» و خوانندگان آنرا محترم می‌دارم بلکه قلم را اساساً حاکی از اعتبار قلمزنی می‌دانم و به این علت نباید بدسر مونی از انحراف و اعوجاج دچار آید.

من فکر می‌کنم جناب ع. ع. کلوری «گیله‌وا» را بخوبی نمی‌خوانند و اگر جز این می‌بود ایشان در می‌یافتند که در همین «گیله‌وا» مردان گیلانی و غیرگیلانی با چه زحمت و مشقتی لایلهای تاریخ ایران را سطر به سطر در پی نام و نشان یک‌اندیشند گیلانی می‌کاوید و شرح و تفصیل آنرا بسته و رفته و آراسته و پیراسته می‌نگارند که همه بدانند آن دانشی مرد و این ناعذار از آب و خاک گیلان است و هدف آنها لابد سرخ ترکردن جمال فرهنگ ملی است و در این راه هیچ خیر و برکتی برای خود در منظور ندارند. آن رفتار خود در درس بزرگی است که می‌تواند مورد توجه هر کسی باشد.

فرض میکنم که سید عبدالحمید شاعر مشمول آن عبارات نبود ولی بهر حال اندک همیهای بحساب کلور ما از مردم در آمد، و از این چه کسی زبان می‌دیده؟ نکته موجب تأسف ناآگاهی جناب ع. ع. کلوری از چگونگی زندگی شاعر همشهری اوست. من بخاطر برهیز از حشو و زاید و قال و مقال بر سر مطالبی که حوالا دیگر اهمیتی بران مترتب نیست از پرداختن به آن خودداری کردم اما مرحوم سید عبدالحمید از اولاد سید برهان قدسی و او هم پسر سید محمد قدسی از شعرای صاحب نام است که مرحوم محمد علیخان تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان بنام شان اشاره کرده است و مرحوم عبدالحمید شاعر صاحب تحصیلات مرتب بوده ولی زندگی خود را در راهی پایان برده که بدبختانه نه به او و نه به دیگر هروان آن وفا نکرد.

سید مرحوم در اواخر عمر همواره از سردار مقتدر (ضرغام السلطنه پیشین) پدر سلیمان پاشا مدیر ستاره سهیل بیسناک بود که در زمان نهضت کوز چکاخان به پشتگرمی آن سردار را به فر دای او بیم داده بود. نومیذی از تلاشی که عمری بنامد آن سپری شده بود، سلطه دیکتاتوری رضاشاهی و گستاخی متلفان بساط قدرت تنگدستی و پیری در آخر کار او را تندخو، کم حوصله و منزوی ساخته بود. نام آن عارضه هنر نمی‌باشد پی آمدهای پیری و تهیدستی و هراس است. من در مطلب تقدیمی بسخصر «گیله‌وا» شکایت گونه‌ای از شور بختی شاعر کلوری سر داده بودم که با چه مشقتی زیست و چگونگی دیوان او را سوزانند و چطور تلاش مرا در آن مورد در چشم بهمز دنی از بین بردند. گفتیم حالا که «گیله‌وا» متولی حق و حقوق شعرا و ادبا و علما و انما لهم است چه خوب است که قوت مرسوم اهل قلم یاد خیری هم از شاعر مظلوم بکنند که الحق از جوانمردی کو تا بنامند! اما ای گیله‌وای شریف می‌بینید که بخت شاعر بیچاره گویا خوشی او را بر نمی‌تابد.

یکی بنام همشهری او در می‌آید می‌گوید خیر او شاعر و سخندان و آگاه نبود بلکه هزار و بدبینه گو بود. چه باید گفت.

با سروکسی را نرسد دعوی بیلا
جز دلبر ما سلم الله تعالی

ج. م. کلوری

گیلان نامه، دفتر چهارم

مجموعه گیلان نامه که پیش از این سالی یک جلد آن منتشر می‌گردید و تاکنون سه جلد آن منتشر شده است با وقتهای دو ساله هم اکنون در مرحله لیتوگرافی و خدمات فنی می‌باشد. جلد چهارم گیلان نامه (مجموعه مقالات گیلان‌شناسی) حاوی ۱۵ مقاله از ۱۵ نویسنده در زمینه‌های مختلف مربوط به تاریخ، فرهنگ، هنر، زبان، ادبیات و مردم‌شناسی گیلان است که زیر نظر م. پ. جکتاجی تهیه و تدوین شده و پاییز آسمان از طریق انتشارات طاعتی روانه بازار خواهد شد.

کرونولوژی تاریخ گیلان

کرونولوژی یا سال شمار وقایع تاریخی گیلان نام کتابی است که بخش اعظم کار آن پایان پذیرفته و هم‌اکنون در شرف آماده‌سازی برای چاپ می‌باشد. م. پ. جکتاجی، محمود دهقان و قربان فاختره جوینه تاریخ گیلان را از قدیمی‌ترین ایام تا پایان دوره قاجار مورد بررسی دقیق قرار داده سال شمار بسیار مفصلی برای آن ترتیب داده‌اند که می‌تواند از نظر توالی زمان بهترین رهگشای پویندگان تاریخ این سرزمین باشد.

گیلکی‌های افراشته

گیلکی‌های افراشته عنوان کتابی است از مجموع نام اشعار گیلکی افراشته که تاکنون چاپ شده و تعدادی اشعار چاپ نشده که در گنجینه نسخ خطی کتابخانه دکتر حکمت یافت شده است. کتاب به همت محمود پاینده لنگرودی تدوین و به ترتیب زمان سرایش تنظیم شده است. اشعار گیلکی به فارسی روان ترجمه شده همراه حواشی و تعلیقات بزودی از سوی نشر گیلکان به بازار ادب عرضه خواهد شد.

«خوندشت»

باخیر شدیم که ناصر وحدتی، اولین نوشته خود را که زمان بلندی است، به دست چاپ سپرده است. این رمان اجتماعی و تاریخی به نام «خوندشت» که به گویش گیلکی «بیه پیش» به معنای «پزواک» است، در دو جلد تنظیم شده. نویسنده که خود داهل لاهیجان است، بخشی از وقایع و ماجراهای مهم این منطقه را از زبان زحمتکشان و دیگر نیروهای بازدارنده و بینابین، که خود شاهدش بوده، به رشته تحریر در آورده است. مسئولیت چاپ و بخش این اثر را انتشارات نگاه به عهده دارد که در سال ۷۴، به بازار کتاب عرضه خواهد شد.

یک لکه کوچک زرد

محمود بدرطالعی داستان‌نویس معاصر گیلانی مجموعه داستانی بنام یک لکه کوچک زرد را در دست چاپ دارد. قبلاً نیز از بدرطالعی دو کتاب ساتل میش (۱۳۶۵) و بمباران (۱۳۷۱) را خوانده بودیم. یک لکه کوچک زرد بزودی بوسیله انتشارات نشانه به بازار کتاب عرضه خواهد گردید.

می‌شود. فهرست اعلام مفصلی که در پایان کتاب آمده راهگشای سریع دست‌یابی به منابع سکه‌هاست. منابع با شماره بازیاب، توصیف مختصر مآخذ و عبارت کلیدی رهشگامی باشد.

• ضرورت دین‌شناسی و اصول‌گرایی
محمد جواد رودگر نو شهر / رشت، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان، ۱۳۷۳/۱۵۳ صفحه، رقی، ۲۴ تومان

دین‌شناسی، حدیث فطرت و شریعت، حدود و قدم تهاجم فرهنگی، معرفت هنری، الگوی زن مسلمان، حرکت‌شناسی تکاملی انسان، هدایت و تربیت نوجوان و جوان و... از سر فصل‌های این کتاب است.
مؤلف از طلاب تحصیلکرده، استاد دانشگاه و معارف فرهنگی اداره ارشاد اسلامی گیلان است.

• موجبات طلاق در حقوق ایران و اقلیت‌های غیرمسلمان (زرتشتی، کلیسی و مسیحی همراه با بحث تطبیقی) / منیژه دانای علمی / تهران، اطلس، ۱۳۷۲/۲۲۳ صفحه، وزیری، ۳۳۰۰ ریال.

بحثی است کاملاً حقوقی که مسئله طلاق را در ایران و میان پیروان سه دین زرتشتی، یهودی و مسیحی مورد بررسی دقیق تاریخی و حقوقی قرار می‌دهد. مؤلف کتاب خانم دانای علمی که از حقوق‌دانان برجسته کشور محسوب می‌شود از بانوان فاضل و سرشناس تنگابن است.

• تو آخرین گل صبحی / عطاءالله فریدونی / رشت، هدایت، ۱۳۷۳/۱۱۱ صفحه، رقی، ۲۸۰ تومان.

مجموعه غزلیات مرحوم دکتر عطاءالله فریدونی پزشک هنرمند (درگذشته ۱۳۶۸) است که به همت همسرش به زیور چاپ آراسته شد. از شادروان فریدونی دو مجموعه شعر دیگر به نام‌های آواز جنگی باد و رابحه درد نیز پیشتر چاپ شده بود. مجموعه پر رویم دربرگیرنده یکصد غزل می‌باشد که در فاصله سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۶۸ سروده شده است.

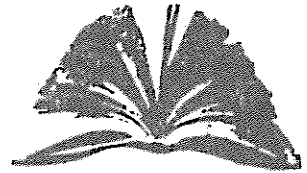
• تاریخ روابط پزشکی ایران و فرانسه / جلال بریمانی / تهران، مؤلف، ۱۳۷۰/۲۶۰ صفحه، وزیری، ۴۵۰ تومان

تحقیقی است ارزشمند و تاریخی - تخصصی که به خانه ادبی مؤلف فرزانه آن پرفسور جلال بریمانی که از پیشکوتان علم پزشکی در ایران است به رشته تحریر در آمده و با تصاویر گویایی مزین است.

نشریات تازه

• خبرنامه جامعه پزشکان متخصص داخلی گیلان (شماره اول، بهمن ۷۳ و شماره دوم، اسفند ۱۳۷۳) حاوی مطالب پزشکی با تخصص داخلی و اخبار مربوط به جامعه پزشکان متخصص داخلی گیلان

• شباهنگ (شماره اول، اسفند ۱۳۷۳) نشریه سازمان ملی پرورش استعدادهای درخشان، دفتر رشت است که به کوشش وحید احمدی آرا، شهرام شریعت احمدی و شهروز دادرسی با مطالب عمومی در مورد زلزله، زبان گیلکی، اشعار، اخبار و جدول و سرگرمی منتشر شده است.



کتابخانه گیله‌وا

سازان و مؤلفان محترم جنابجه مایل به معرفی کتاب‌های خود در ماهنامه «کله‌وا» هستند می‌توانند از هر عنوان [۲] سحه به دفتر نشریه ارسال نمایند.

تازه کتاب

• گزینۀ شعر گیلان / با مقدمه و انتخاب علیرضا پنجه‌ای / تهران، سروارید، ۱۳۷۲/۲۰۵ صفحه، رقی، ۵۲۰۰ ریال

مجموعه‌ای است حاوی گزیده اشعار ۵۴ تن از شعرای نوپرداز گیلانی که به ترتیب حروف الفبا همراه شرح حال بسیار کوتاهی از آنها آمده است. گردآورنده خود از شاعران نوپرداز است که تاکنون موفق به انتشار چند مجموعه شعر شده است.

• نگاهی به نشریات گهگاهی / کاظم سادات اشکوری / تهران، تسراژه، ۱۳۷۲/۵۲۰ صفحه، وزیری، ۱۱۵۰ تومان

مجموعه بسیار ارزشمندی است از نشریات نامنظم غیر دولتی که در فاصله سال‌های ۱۳۳۲ (بعد از کودتای ۲۸ مرداد) تا ۱۳۵۷ (آغاز انقلاب اسلامی) در ایران منتشر شده است اعم از جنگ‌ها، گاهنامه‌ها و فصلنامه‌های غیر دولتی که به صورت الفبایی معرفی شده‌اند کتاب حاوی فهرست بسیار مفصلی حدود ۱۰۰ صفحه در پایان است که دست‌یابی به عناوین مطالب، نویسندگان و موضوعات مطرح شده در این نشریات را برای خواننده قابل وصول می‌کند. تعداد عناوین نشریات گهگاهی بیش از ۸۰ مورد است که نشریات شهرستانی بویژه جنگ‌ها و نشریات گیلان از جمله باران، بازار، پادنگ، شمال ایران، سیاوشان و... از زمره آنان است.

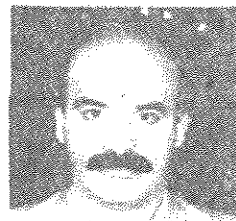
• شاعران همعصر رودکی / احمد اداره چی گیلانی / تهران، موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۷۰/۵۶۴ صفحه، وزیری، ۳۹۰۰ ریال

کتاب دربرگیرنده شرح حال و اشعار ۵۰ شاعر معاصر رودکی است. تعلیقات و حواشی بسیار مفصل کتاب و اعلام جامع آن بر رویم، که رنجی بیرون از اندازه را برای مدون کتاب فراهم آورده است، از ویژگیهای بارز کتاب است.

• کتابشناسی سکه / فرامرز طالبی [فرزانه قانینی] / تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۳/۲۴۷ صفحه، وزیری، ۳۰۰ تومان

معرفی ۶۷۰ مآخذ و مدارک است درباره سکه‌های ایرانی که از دوره هخامنشیان شروع و به دوره قاجار به ختم

شعر: زلفش از امیر بیخانه
 کیلان جان سپهر از اسرارم
 فی و توسه، ششم بازار اسرارم
 کلمه و او شده و اسر بک و خیزی
 فی او مورد اب، نزار اسرارم
 خط: محمد رضا مطلق زاده



محمد رضا مطلق زاده

محمد رضا مطلق زاده حدود چهل سال پیش در رشت زاده شد. پس از اخذ دیپلم طبیعی به عنوان دفتر یار استاد رسمی به کار پرداخت. مطلق زاده از دوران دبیرستان به هر خوش نویسی علاقه مند شد، از سال ۱۳۴۳ شمسی بطور جدی به تمرین خوش نویسی پرداخت. وی در سال ۱۳۴۶ شمسی موفق شد از انجمن خوش نویسان ایران مدرک ممتاز را کسب نماید. مطلق زاده هر خوش نویسی را نزد استاد خوش نویسی کیلان از جمله استاد ستار خواجه تاش در خط شکسته و استاد یوسف عطوفت شمسی در خط نستعلیق فراگرفت.

شماره آینده گیله وا
 نیمه دوم مهر ماه منتشر می شود

برگ درخواست اشتراک ماهنامه گیله وا (یک ساله)
 (گیله وا، مجله فرهنگی، هنری و پژوهشی شمال ایران به زبانهای گیلکی و فارسی)

چند خواهش و توصیه دوستانه از

مشترکان عزیز

نام نام خانوادگی
 سن شغل میزان تحصیلات
 نشانی شهر حیابان
 کوچه شماره کدپستی تلفن
 (از شماره فرستاده شود)

لطفاً نسبت به واریز حق اشتراک سال جدید اقدام فرمایید. حق اشتراک شما (بعداد تک فروشی) دومین منبع درآمد مالی ماست که باید صرف هزینه های مجله شود. خواهشمند است با پرداخت به موقع آن ما را در تداوم انتشار گیله وا یاری فرمایید. به محض پرداخت وجه اشتراک اصل فیش را حتماً برای ما ارسال دارید (توکیبی فیش را پیش خود نگهدارید) و فراموش نفرمایید پشت فیش، مورد حواله را ذکر نمایید (حواله های بدون ذکر مورد که اغلب بخاطر تند نویسی در بانک ناخوانا و کمرنگ است ما را در امور مالی و مشترکین سر در گم می کند).

لطفاً فرم بالا یا توکیبی آن را برگردده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراک مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه ۲۹۰۸ بادی الله رشت، به نام مدیر مجله یا گیله وا به نشانی (رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵) ارسال نمایید.

• چنانچه تغییر آدرس می دهید حتماً و قبلاً ما را در جریان امر قرار داده نشانی جدید را با کدپستی اعلام فرمایید.

• چنانچه آدرس پستی پشت پاکت حاوی مجله نقصی دارد حتماً تصحیح شده آن را به اطلاع ما برسانید. کدپستی را فراموش نفرمایید (اداره پست در ثبت دقیق کدپستی اصرار دارد)

- حق اشتراک داخل کشور ۱۰۰۰۰ ریال • اروپا ۳۰۰۰۰ ریال
- آمریکا و ژاپن ۴۰۰۰۰ ریال
- حوزه خلیج فارس و جمهوری های همسایه (شوروی سابق) ۲۵۰۰۰ ریال



فراخوان بزرگ نگارش کتاب و رساله در شناخت زادگاه

یک توضیح کوتاه:



«شهر من، دیار من»

قابل توجه شرکت‌کنندگان در مسابقه

اطلاعیه جدید نشر گیلکان

تعدادی از نویسندگان و محققان از شهرها و روستاهای دور و نزدیک گیلان و مازندران با ما تماس گرفته در مورد زمان مسابقه و فرصت تحقیق بیشتر، مهلت خواستند. زمان تعیین شده اگرچه تا پایان آبان ۷۴ اعلام شده است اما احتمال تمدید آن وجود دارد که در پیام بعدی تاریخ آن را به اطلاع عزیزان علاقمند خواهیم رساند.

خلاصه و نمونه موضوعات:

موقعیت ده، راهها، روستاهای چهار جهت اصلی، محله‌های ده، مساحت و جمعیت، مهاجرت و... کوه، رود، چشمه، ییلاق، استخر طبیعی، جنگل، قرق، گردشگاه و... جانوران، گیاهان، محصولات غیر زراعتی، شکار و... تاریخ روستا، وجه تسمیه، مالکیت اراضی در گذشته و حال، خانواده‌های سرشناس و... آثار تاریخی، بقعه‌ها، پل‌ها و مساجد قدیمی، درختان مقدس و... آب و آبیاری، کشاورزی، باغداری، دام و دامداری، پرورش طیور و زنبور و... مشاغل، بازار، صنایع دستی، حمل و نقل بار و مسافر و... خوراکی، وسایل پخت‌وپز و انواع خوراکیها و... پوشاک و انواع لباس زنان و مردان و کودکان، وسایل آرایش و تزئین سروصورت و لباس و... مسکن و معماری، تزئین اطاقها، تفسیحات خانه، محل زندگی دام و طیور و... مراسم و آئین‌های مختلف مذهبی، ملی، سنتی منطقه و... مرگ و میر، کفن و دفن، گورستان و... ازدواج، زایمان، تولد کودک و مراسم مربوط و... ورزش‌های بومی، بازی‌های محلی، رقص و موسیقی و... ضرب‌المثل‌ها، جیستان‌ها، ترانه‌ها، مثل‌ها، افسانه‌ها و... پزشکی سنتی، بیماریهای بومی، داروهای محلی، گیاهان طبی، حکیم محلی، دعانویسی و... خرافات و موهمات، فال و فال‌بینی، پیشگویی، جادو، روایا و ناروایا و... زبان محلی، لغات و اصطلاحات، نکات دستوری مخصوص به آن، نقل یک افسانه به لهجه محل و... حوادث و اتفاقات مهم مثل زلزله، سیل، آتش‌سوزی، خشکسالی، بیماریهای مهلک و... و دعوا، مطلب و موضوع مشابه دیگر که کار تهیه و تدوین آن به روی شما باز است.

موفق باشید - نشر گیلکان

مسابقه بهترین مونوگرافی از شهرها و روستاهای شمال ایران

به منظور تشویق به امر تحقیق و ارتقای فرهنگ پویای بومی و شناخت هر چه بیشتر زاد بوم خود و معرفی بهترین آثار در زمینه شناسایی مناطق شمالی ایران به تمامی مردم ایران و ایرانیان خارج از کشور

مسابقه نگارش بهترین مونوگرافی (تک‌نگاری) از شهرها و روستاهای شمال ایران

توسط نشر گیلکان و پایمردی یکی از گیلانیان فرهنگدوست بعنوان «بانی امر» برگزار می‌گردد.

گزینش بهترین آثار از طریق هیأتی مرکب از پنج تن از محققان و مؤلفان صاحب‌نظر

در زمینه‌های مختلف پژوهشی انجام می‌گیرد

نگارش مونوگرافی‌ها به شرایط سنی، تعلق خاطر مکانی و شهرت و اعتبار نویسنده بستگی ندارد.

حوزه تحقیق: گیلان و مازندران (از آستارا تا گرگان) در سه بخش زیر:

- ۱- شهرها (شهرستان‌ها و مراکز فرمانداری) حداقل ۱۰۰ و حداکثر ۱۵۰ صفحه قطع وزیری کتاب (۶۰۰ کلمه در صفحه)
- ۲- شهرک‌ها (مراکز بخشداری و شهرداری‌ها) ۷۰ تا ۱۰۰ صفحه
- ۳- روستاها (دهستان‌ها و مراکز دهداری) ۵۰ تا ۷۰ صفحه

زمان تحقیق و تاریخ تسلیم آن به نشر گیلکان: یک سال تمام از زمان چاپ آنتهی تا پایان آبان ماه ۱۳۷۴

جوایز برندگان: از میان آثار رسیده، به تشخیص هیأت داوران ۶ برنده انتخاب می‌شود

که به همت «بانی امر» ۲۰ سکه طلا به رسم تقاریر به آنان اهدا خواهد شد

۱- بخش مونوگرافی شهرها، ۱ برنده با ۶ سکه طلا (به علاوه چاپ آن از طریق نشر گیلکان با رعایت نظر مؤلف)

۲- بخش مونوگرافی شهرک‌ها، ۲ برنده (هر یک ۳ سکه طلا)

۳- بخش مونوگرافی روستاها، ۳ برنده (هر یک ۲ سکه طلا)

۴- آثار برگزیده ردیف‌های دوم و سوم، در صورت تمایل نویسنده، در مجله گیلان یا ویژه‌نامه‌های آن به تائید و تاسب چاپ شده و به کمک «بانی امر» برای آن حق تجزیری در حد معمول و معقول در نظر گرفته برده‌است می‌شود.

از نویسندگان عزیز انتظار می‌رود آثار خود را خوش خط و با قلبی خوانا روی یک برگ کاغذ بنویسند

و در صورت امکان ماشین‌کند و حتماً با پست سفارشی به نشانی زیر ارسال نمایند

رشت - خیابان علم الهدی - پلاک ۱۳۸ - تلفن ۲۵۲۴۸

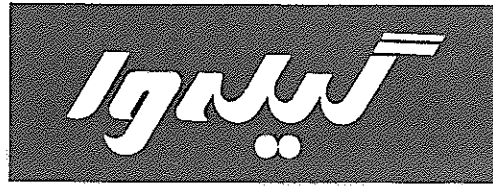
پیامهای بعدی در این رابطه متعاقباً از طریق «گیله‌وا» به اطلاع علاقمندان می‌رسد.

شماره‌های گذشته گیلوا را
از کتابفروشی نصرت بخواهید

رشت - خیابان علم‌الهدی
تلفن ۲۵۲۴۸

از شاعران و نویسندگان گیلکی پر داز و کلیه عزیزانی که برای ما شعر و قصه و مطالب گیلکی می‌فرستند مصرانه تقاضا داریم بحث مربوط به «دستور املائی گیلکی» را که از شماره ۱۳ گیلوا تاکنون بطور مستمر ادامه داشته مطالعه فرمایند و در صورت تأیید، آن را مراعات کرده در غیر این صورت پیشنهادات موجه و مستدل خود را به اطلاع برسانند. شعر و قصه و مطالب گیلکی ارسالی بدون اشاره در این مورد بمنزله قبول آئین نگارش گیلوا تلقی شده و نشریه مجاز است از نظر املائی آن را مطابق طرح پیشنهادی خود ارائه نماید.

دوره‌های کامل و جلد شده



دوره‌های تجلید شده و کامل گيله‌وا
با صحافی لوکس و زرکوب
جهت فروش در دفتر مجله موجود است.

دوره اول (از شماره ۱ تا ۱۲) به انضمام فهرست مطالب سال اول ۱۵۵۰ تومان
دوره دوم (از شماره ۱۳ تا ۲۱) به انضمام ضمیمه شماره ۱۸ (ویژه تالش) ۱۳۰۰ تومان
دوره سوم (از شماره ۲۲ تا ۳۱) به انضمام ضمیمه‌های شماره ۲۶ و ۳۱ (ویژه تالش) ۱۲۵۰ تومان
علاقه‌مندان شهرستانی می‌توانند وجه لازم را به حساب جاری
۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ پادی‌الله رشت
به نام گيله‌وا واریز و اصل فیش آن را به نشانی
(رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵ گيله‌وا) ارسال نمایند.
مجلدات گيله‌وا در اسرع وقت با پست سفارشی برایشان ارسال می‌شود.
هزینه پستی برعهده گيله‌وا است.

دوره‌های جلد شده لوکس و زرکوب گيله‌وا بهترین هدیه به دوستان و
آشنایان گیلانی و مازندرانی دور از شمال و خارج از کشور است

گیله‌وا آگهی می‌پذیرد

گیله‌وا برای بقا و ماندگاری و
استمرار کار خود آگهی می‌پذیرد.
اولویت با آگهی‌های فرهنگی،
هنری و علمی است. گيله‌وا در
قبول آگهی برای مشاغل،
مسئوسات و شرکت‌هایی که
دارای نام‌های گیلکی و بومی
شمال ایران باشند تخفیف ویژه
قابل است.

آگهی در گيله‌وا حداقل ۳ امتیاز دارد:
۱ - بخش وسیعی از مردم شمال ایران آن را
می‌خوانند.
۲ - یک تا دو ماه دست خوانندگان و
خانواده‌ها می‌چرخد.
۳ - بخاطر آرشویی بودن و صحافی شدن
دوره‌های مجله، آگهی در آن همیشگی و
ماندنی است.

درآمد حاصله از چاپ آگهی
عیناً صرف بهبود کمیت و کیفیت
مجله می‌شود.

حرفه‌چینی کامپیوتری «هنر و اندیشه»

چاپ با چاپگر لیزری و سوزنی با برنامه‌های مختلف

آماده‌ی دریافت هرگونه کارهای فایلی به شیوه کامپیوتری شامل:

کتاب، جزوه، پایان‌نامه، مجله، روزنامه، آگهی‌های تبلیغاتی، فاکتور، مهر،
متن لاتین، پرشور، جداول (اداری)، انواع کارتها، طراحی کامپیوتری و...
در اسرع وقت به مشتریان عزیز تحویل داده می‌شود.

جه مدیریت: فرهاد وارسته
آدرس: رشت - خیابان انقلاب (حاجی‌آباد) ساختمان کهر داخل پاساژ طبقه دوم
تلفن: ۶۹۳۹۲

تور دریایی ۶ روزه به مقصد

باکو

با کشتی میرزا کوچک خان هر هفته روزهای دوشنبه
فروش بلیط به مقصد باکو
آژانس مسافرتی و جهانگردی جام جم
رشت: خیابان امام خمینی - ساختمان زیبا - تلفن ۴۰۹۵۰

به اندازه نقشی که در صنعت چایسازی داریم
در بهبود کیفیت چای کوشا تر باشیم

«شرکت صنعتی و تولیدی روشن گیل»

